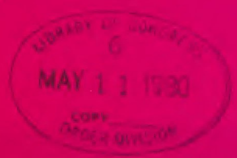
ژوندون

اطلاعات اوکلتور

پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۵۹

۱۰ اپریل ۱۹۸۰





صحبت با آواز-
خوانیکه هم ظاهر
است هم هویدا

◆

داد و فریاد
زنان و مسأله
طلاق

◆

درد چیست
وچگونه بسراغ
ما می آید

شماره سوم
سال سی و دوم

قیمت یکشماره ۱۳ افغانی



ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان موقعیکه وزیرخارجه جمهوری کیوباونمایندهٔ خاص جلالتماب فیدل کاسترو رئیس‌جمهور کیوبا را در مقر شورای انقلابی پذیرفته وباوی صحبت مینمایند .



اختصار وقایع مهم هفته

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد عنوانی ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان پیامی از طرف یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین به کابل مواصلت نموده است

* * *

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان عصر ۱۸ حمل نیکولای ستیفن سفیر کبیر غیر مقیم جمهوریت رومانیا در کابل را برای ملاقات تعارفی در مقر شورای انقلابی پذیرفتند .

سفیر کبیر موصوف طی این ملاقات پیام گرم و دوستانه جلالتماب نیکولای چاینسسکو منشی عمومی حزب کمونست ورئیس جمهور جمهوریت سوسیالیستی رومانیارا به مناسبت انتخاب ببرک کارمل بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقدیم نمود .

* * *

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد ، ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۱۷ حمل جلالتماب اسیدو رومالمیر کاپلا یز وزیر خارجه جمهوری کیوبا ونماینده خاص جلالتماب داکتر فیدل کاسترو رئیس شورای دولتی و رئیس شورای وزیران جمهوری کیوبا رابا هیات معیتی شان درمقر شورای انقلابی پذیرفتند .

طی این ملاقات پیرامون اوضاع منطقه وجهان همچنان موضوعات مورد علاقه دو کشور مذاکره بعمل آمد .

* * *

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان شام ۱۶ حمل جلالتماب اسیدو رومالمیر کا وزیر امور خارجه جمهوریت کیوبا را پذیرفته وباوی در بارهٔ مسایل مورد علاقه تبادل نظر بعمل آورد .

* * *

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر میدهد از طرف ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگرام تبریکیه به مناسبت سی‌و پنجمین سالگره آزادی هنگری عنوانی رفیق یانوش کادار منشی اول کمیته مرکزی حزب سوسیالست کارگری هنگری ، رفیق پال لوشنسی رئیس شورای ریاست جمهوری و رفیق گیورگی لازار رئیس شورای وزیران جمهوری مردم هنگری به بوداپست مخابره گردیده است.

* * *

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۱۳حمل عدهٔ ازژورنالیستان خارجی را در مقر شورای انقلابی پذیرفته و مصاحبه باآنها انجام دادند که خبر مفصل مصاحبه ایشان در آینده برای اطلاع هموطنان عزیز نشر خواهد شد .

* * *

هیات رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان معاهده راجع به شرایط اقامت موقت تعداد محدود قوای نظامی اتحاد شوروی در خاک جمهوری دموکراتیک افغانستان را که بین حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی منعقد گردیده بود به تصویب رسانید .

* * *

اعضای هیات عالیرتبه افغانی که به ریاست سلطان علی کشتمند عضو بیوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم و وزیر امور پلانگذاری جهت مذاکره و عقد موافقتنامه ها وپروتوکولهای همکاری اقتصادی تخنیکی و علمی بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و جمهوریت سوسیالیستی چکوسلواکیا به پراگ رفته بودند ، روز ۱۴ حمل به کابل مراجعت کردند .

* * *

شاه‌محمددوست وزیر امور خارجه در راس هیاتی برای مسافرت دوستانه به بعضی از کشور های عربی قبل از ظهر ۱۴ حمل عازم الجزایر شد .

* * *

دکتور اناهیتا راتب زاد وزیر تعلیم‌وتربیه ۱۴حمل در دفتر کارش با کرافت بومبل سفیر کبیر جمهوریت دموکراتیک آلمان مقیم کابل ملاقات نمود .

«اگر گل سرخ زندگی هزاران تن ازهموطنان همرزم ما این مبارزان راستین راه آزادی وعدالت پرپر شده است، گل هاییکه نشانهٔ مقاومت مبارزه ومظهر شرف وآزادگیست وجاویدان است همیشه شگوفان است، زیراکه خلق سرچشمهٔ مقاومت، مبارزه، شرف و آزادگی است.»
«ببرک کارمل»

درین شماره

عکاسی روی جلد:
ازمسعود شمس

پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۵۹ ۱۰ اپریل ۱۹۸۰

گام‌های نیرومند درجهت صلح وصفا

بدون شك افغانستان انقلابی در پرتو انقلاب شکوهمند ثور و بخصوص بعد از مرحله نوین تکامل آن که انقلاب ثور در اثر قیام تاریخی شش جدی از انحراف و تباهی نجات یافت، حساس ترین مراحل ترقی و تکامل خویشس را می گذراند.

در چنین اوضاع و احوالیکه جمهوری دموکراتیك افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیك خلق افغانستان در مسیر اصولی وانقلابی تحولات کیفی قرار گرفته بیشتر از پیش مرزبندی های طبقاتی روشن گردیده و به سویه ملی وبین‌المللی دوستان و دشمنان حقیقی خلق افغانستان شناخته شده وهرکدام در سنگر های ارتقاء و ارتجاع موضیع گرفته و عملا دوستی و دشمنی خویش را به اثبات می رسانند.

در ساحه ملی روز تا روز گام های نیرومند در جهت صلح وصفا برادری و همکاری وایجاد جبهه وسیع ملی پدر وطن گذاشته شده ونیرو های مبارز و انقلابی طبقات واقشار ملی ودموکراتیك در یك سنگر تحت رهبری حزب دموکراتیك خلق افغانستان درراه تطبیق ارمان های انسانی و نجات افغانستان از فقر و بدبختی‌صمیمانه همکاری می نمایند.

در روابط بین المللی نیز صف ها روشن گردیده و تمام نیروهای انقلابی از آسیا، افریقا، وامریکا لاتین اروپا و استرالیابا یك آواز از افغانستان انقلابی دفاع مینمایند که در رأس دوستان انقلاب وآزادی اتحادشوروی قاطعانه از استقلال و حاکمیت ملی افغانستان پشتیبانی نموده ودر جهت دفع تجاوزات امپریالیستی صمیمانه و صادقانه بدون غرض به یاری مردم افغانستان شتافته است.

در صف مقابل باز هم دشمنان سوگند خورده بشریت، ارتجاع سیاه امپریالستی بر هنمایی امپریالیزم امریکا نسبت پیروزی های پیهم مردم افغانستان برهبری حزب دموکراتیك خلق افغانستان خشمگین شده و به همراهی دول‌امپریالیست‌ها واجیران‌پاکستانی وچینی بر علیه انقلاب افغانستان وآرامش مردم منطقه دسایس وتوطئه های سیاهی را رهبری می نمایند که این عمل همچنان ادامه دارد.

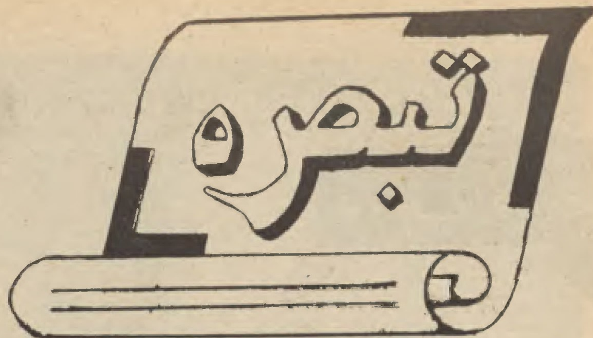
در روشنی چنین اوضاع‌واحوال نیازی به اثبات ندارد که تمام عناصر ملی و دموکراتیك در هر کجایی که هستند و به هر شغلی که مصروف اند رسالت دارند تابه حلقه وحدت و همبستگی خلق افغانستان با هم دست همکاری وتساند بدهند و در هر بخش و سکتور رسالتشان را صادقانه انجام دهند.

گنشته از بخش های دیگرحیاتی و ظیفه نویسندگان این مشعل داران فردا های سعادتمند مردم ستمدیده افغانستان است تابروحیه وطنپرستی وانسان‌دوستی ذهن‌وقلم‌شانرا بکاربرندتاهمانطوریکه برچه سرباز قوای مسلح افغانستان قلب های اهریمنان و دشمنان را پاره می کند از شمشیر برا نتر در قلع‌وقمع تجاوز گران نقش‌شانرا ایفا کنند و در دل زمانه هاودر حافظه فنا ناپذیر زمان میراث افتخار آمیزی برای آیندگان باقی بمانند.

حکم امرانه زمان وو جدان های آگاه وانقلابی چنین است که نباید سر سر پلوان به تفریح وخوشگذرانی پر داخت و تنهاوتنها واقعات را نظاره کرد بلکه با یدهمه وهمه از وسایل دست داشته خویش حد اکثر استفاده را برده وبا تحلیل مشخص اوضاع وظایف ورسالت خویش را آگاهانه عملی سازیم.

اکنون که راه وطن روشن‌گردیده ومسیر انقلابی نجات کشور به همه معلوم است‌فقط یکراه شرافت‌مندانه وانسانی باقی می ماند که در مسیر انقلاب‌افغانستان‌بدون خود خواهی وبلند پروازی بدون برگشت ناپذیری گام بگذاریم که انقلاب افغانستان پیروزمندانه در آن روند گام بر میدارد.

در فرجام این یاد دهانی آرزو مندم در ساحه بهبود نشرات هفته نامه ژوندون نویسندگان و هنر مندان و آرزو مندان صدیق سعادت و خوشبختی مردم، ما را یاری نمایند و باهمکاری های همیشگی شان درین امر بزرگ رسالتشان را بسر رسانند.



سی،اس ۵۱۷
C‘S517

جهان غرب وتمام نیرو های امپریالیستی و درراس آن امپریالیزم تجاوزگر امریکا که در تاریخ جهان جز سیاه کاری وآتش سوزی دهشت افگنی وخرابکاری، خون ریزی و آدمکشی کاری نداشته درین روزها غوغای عجیبی رابراه انداخته ودروغ های تفتین‌آمیزی راعلیه جمهوری دموکراتیک افغانستان ذریه وسایل اطلاعات جمعی به اطلاع جهانیان می رساند ، غافل ازینکه مردم جهان آنها راشناخته اند و شناخت مردم در زمینه‌تکمیل است .

قبل از همه قابل تذکاراست‌که امپریالیزم امریکا این مرکز دهشت ووحشت درجهان از راه «صدای امریکا» به سلسله دروغ های همیشگی اش در مورد واقعات وطن ما دروغ شاخدار دیگری را سر همبندی نموده که گو یا قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان در قرا و مناطق دور دست از گاز اشك آور در مقابل اجیران ارتجاع‌وامپریالیزم استفاده می نماید واین خبر را دیگر منا بع امپریالیستی تیزبا سرعت پخش نمودند وبه اصطلاح خود شان وظیفه انسانی وژورنا ـ لستیکی شانرا انجام دادند ، در حالیکه قضیه برعکس آنست .

بهر حال اگر امپریالیزم امریکا مخا لف گاز های سمی واستعمال آن در جهان‌است واگر واقعا باروحیه انسان دوستی در باره گلوپاره می کند چرا اولتر از همه بخود نمی اندیشد وخودرا اصلاح نمی نماید ؟

اگر واقعا چنین است، ازعمل خاینانه‌امپر- یالیزم امریکا تاکنون در یوریشیما وناکازاکی واطراف واکناف‌آن تاثیرات شوم وغیرانسانی انفجار بم ها وجود دارد وسالهای سال است که اعتراضات پیهم در زمینه صورت می‌گیرد بااینهم امپریالیزم امریکا در همین ردیف به جنایات دیگری هم دست زده است .

آیاجهانیان وخلق قهرمان ویتنام‌که جواب دندان شکن به امپریالیزم امریکا داد از یاد می برند که مقدار کافی واز حد گذشته گاز های سمی درجنگ‌ویتنام از طرف‌یانکی های امریکایی مورد استفاده قرار گر فت. خلق‌ویتنام‌هر گز از یاد نمی برند که یانکی های امریکایی حتی تجارب مربوط به گاز های ساخته شده در فابریکه هاوموسسات‌کیمیاوی انحصارات بین المللی را در قریه های پر نفوس ویتنام عملی نمودند وصدها وهزار ها انسان را فدای این عمل نادرست خویش نمودند .

همچنان طیارات بی پنجاه ودوی امریکا وقتی نقاط مختلف ویتنام را بمباردمان می‌نمود و بانا پالم مردم غیر مسلح وغیر نظامی رابه قتل می‌رساند ، امپریالیزم امریکا اعلام میداشت که فتح دیگری را نصیب شده‌است.

شرم آور است دولت امپریالیستی ای‌که دست های خونین شان تا هنوز هم حلقوم خلق های جهان را می فشارد باز هم بارگناه عمل انجام شده بدست خویش را بدوش دیگران انداخته وبه اصطلاح و طنداران مابرف بام خودرا بر بام دیگران می اندازند .

حقایق در باره تجاوزات امپریالیزم و بخصوص استفاده عساکر تجاوز گر آن از گاز های سمی وخطر ناك در جنگ‌های‌ویتنام ودیگر نقاط جهان آنقدر زیاد است که یانکی های امریکایی خود درباره کتاب ها نوشته اند چه‌رسد به‌دیگران .

با آنهمه اسناد و کتب و سوا کننده که‌درخود ایالات‌متحده‌امریکا به‌نشررسیده‌امریکا بازهم نیرنگ های دیگری راسازمی‌نمایند وکشور های صلح دوست ونظام های واقعآ انسانی وهیو مانیستی‌را که درفش‌صلح‌ودوستی رادر جهان بلند نموده واردوی نجات بخش آن‌بخصوص بعداز جنگ دوم جهانی کشور های اروپای شرقی را از سطیره شوم فاشیزم نجات داد به تهمت می‌گیرد وغیر مسولانه داد وفریاد براه می‌اندازد که در جمهو ر ی دموکراتیك افغانستان از گاز های سمی‌علیه متجاوزین ویا به اصطلاح آنها مجاهدین !؟ استفاده به عمل می آید .

جای شك نیست که قطعات محدود کشور دوست وهمسایه بزرگ شمالی افغانستان‌اتحاد شوروی بنابر تقاضای دولت مستقل و آزاد وعضو ملل متحد ، در افغانستان به منظور دفع تجاوز خارجی آمده وبا اینکه بار ها این‌مطلب گفته شده با ز هم‌تبلیغات‌خاینانه ای در زمینه از دستگاه های پرو پا گندی امپریالیزم بگوش می رسد که برای خلق ما ودولت وحزب ما وهمچنان خلق های جهان غیر طبیعی نیست ، بلکه یك علل طبیعی‌است، چه امپریالیزم جز دروغ و تفتین کاردیگری ندارد • کدام حادثه ای درجهان است که‌امریکا درباره آن‌دروغ نسازد وتفتین نکند.

اصلا روی‌تبلیغات امپریالیستی‌طرف مرحله نوین انقلاب ثور واتحاد جماهیر شوروی‌است که همیشه در چنین حالاتی به خلق افغانستان کمك نموده است .

روی همین اساس امپریالیزم تلاش‌دارد تبلیغا تی را به کر سی بنشاندکه‌واقعیت ندارد .

چون دستگاه های دروغ پرواز امپریالیزم واجیران پاکستانی وچینی ودیگر حلقه های امپریالیستی همه میدانند که تبلیغات‌ارتجاع سیاه نوکر های گوشی بفرمان امپریالیزم اصلا ساخته وپرداخته خبر سازان اجیراست، بناء در جهت قبولاندن مردمان خود داخل اقدام شده وبه شکلی به تجاوز خود ادامه میدهد که تبلیغ ودروغ خودشی به اصطلاح راست برآید . چه خیال واهی ونارس !

به همین ارتباط خوشبختانه دستگیری سلاح های امریکایی و بخصوص بم های سمی سی اس ۵۱۷ که توسط عمال خودشی بداخل خاك مقدس ما گردیده می رساندکه امپریالیزم امریکا در پی تبلیغاتش پلان داشت تا نقاط مختلف را باچنین گازمسموم بسازد وباز هم خبرشی را اولتر از همه خودشی نشر کند که درفلان قریه ودره و یا کوه و دشت افغانستان از گاز های زهردار استفاده صورت گرفته ، چون خودشی عامل این‌کار است خبرشی را هم خودشی می رساند .

طی آخرین کنفرانس مطبوعاتی که مجید سر بلند وزیر اطلاعات وکلتور به پرسشی ژور نالیست های داخلی وخارجی پاسخ‌روشن داد معلوم گردید که امپریالیزم امریکا واقعا د شمن خطر ناك جهنمی است ، زیرا برای دست یافتن به مقاصد شوم از هیچ عمل سیاهی رو گردان نیست ، مردم رامی کشند وفریاد می کشد که مردم را کشت ، باز هم همان ضرب‌المثل وطنی که نزدهم می گوید دزد وصاحب خانه هم .

هم به کشور ما از راه های مختلف تجاوز می کنند . هم در باره دولت مستقل وانقلابی ما وبخصوص کشور دوست وهمسایه ما اتحاد شوروی خبر های جعلی می سازند و شب وروز آنرا نشخوار می نمایند .

بهر حال‌ببینیم‌در آینده امپریالیزم امریکا انگلیس ویاران وچاکران گو ش بفرمان چینی وپاکستانی آن دیگر به چه حیلی‌دست می زنند ودر کار نامه های ننگین شان دیگر چه می نویسند .

اما آنچه روشن وغیر قابل انکار می نماید اینست که امپریالیز م عامل اصلی‌تمام‌جنایات در جهان بود . وتمام ناآرامی های جهان به هر شکلی که ظهور نمود . ویا بعدآ دیده شود منشأ اصلی آن انحصارات بین‌ا لمللی ودر رأس آن امپریالیزم جهانخوار امریکا قرار دارد .

ما بااین تبلیغات و تجاوزات امپریالیزم امریکا باز هم‌با دوستان خویش نزدیکترمی شویم وخصم‌ودشمنی‌ارتجاع‌سیاه وامپریالیزم را مال افتخار سینه خویش میدانیم .

بگذار امپریالیزم ودرراس آن امپر یا لیزم امریکا بیش ازین سیاهروی شود .

از ریدرز دا یجیست

ترجمه داود زهدی

آیاهنوزهم در آروزی سگرت کشیدن هستید؟

تحقیقات ومطالعات علمی مهمی که دربرخی از کشور ها ی متر قی صورت گرفته ثابت میسازد که کشیدن دود تنباکو عا قبت‌خیلی وخیم و حزن انگیز دارد .

قرار تازه نز ین احصا ئیه ها ی که‌داده شده زنا نیکه عادت بسگرت کشید ن‌ندارند اطفا لی را که بدنیا میا ورند سا لمتر وبا هوش تر بوده ودر ماه های نخست وسالهای





یکعده زنها سگرت را صرف بخاطر تفنن‌دود میکنند .

بعد تو لد در مقابل بیما ری ها ی اطفال، نسبت به اطفا لیکه از زنا ن سگرتی بد نیا میا یند ، در مقابل امراض بیشتر دارا ی مقا ومت میبا شند .همچنا ن این احصا ئیه ها نشان میدهند ز نیکه ر و ز ا نه تا ده عدد سگرت دود مینما ید اگر حا مله باشد احتما ل مر گ کود کی که بد نیا میا ورد ، قبل از تو لد ویا تا چها رهفته اول تو لد ش نسبت به زنیکه سگر ت‌کشیدن عادت نکرده است خیلی زیادتر میبا شد .

اگر طفلی که از بطن زن سگر تی بدنیا می آید زنده بما ند آنقدر چانس زیادندارد که در تحصیلا تش ودر انطباق با همقطارانش که ما درا ن آنها سگرت کش نیستند مو-فقیت ها ی در خشان و چشم گیری کسب نما یند .

اینها مثا لها ی بر جسته و رو شنی اند که‌در مورد ضرر سگرت کشید ن بد ست آمده است یکی ازین را پور ها را یکنفر متخصیصی که داکتر یکی‌از شفا خانه های عسکری میبا شد بد ست آورده ودیگر ش را متخصص طبی «رو یال کا لج» انگلستا ن در اثر مطا لعات خود خلاصه نموده است .

این مطا لعات که به اسا س سرو ی جها نی تحقیقات مستدا م طبی ، استواراست برای خوا نند گا ن خود اطلا عا ت بندی دارد مثلا :

۱-سگرت کشید ن یگانه فکتور مهم برای ایجاد بر انشیت های مزمن وا مرا ض ریوی در اظلاع متحد ۀ امریکا محسو ب میشود و رقم آن از ½ و فیات در یکصد هزار نفر در سا ل ۱۹٤۹ برقم ۱۲ ر۹ وفیات در یکصد هزار نفر در سا ل ۱۹٦۷ وبهمین تنا سب در سا لها ی اخیر پیش رفته است .

آنا نیکه دو قطی سگرت را در یک روز دود میکنند نسبت به کسا نیکه محتا ج به سگرت کشید ن نیستند هژده بار چانس این رقم را بیشتر میکنند و گر فتار امراض گونا گو ن میگر دند .

۲-سگرت کشید ن خطر امراض شر یان قلب را چند ین مر تبه به اثر فشا رآوردن بالای قلب برا ی ضربا ن زدن بیشترمیسازد همچنا ن انوا ع تیزاب ها ی چر بی را در خون تو لید و کر ویات خو ن راچسپنا ک میگر داند . واین با عث میشود که کرو یات مذکور با هم یکجا شوند . و بر خی از دا کتر ها میگو یند که سگرت کشید ن زیاد با عث سخت شدن شریا ن ها ی خون میشود واین اکثرا اسا س عمده امراض‌قلبی شده میتوا ند .

۳- و فیا تیکه از ر هگذ ر سرطان شش در میا ن زنها صورت میگیرد در ظر ف‌چهل سا ل گذشته چها ر صد برابر شده است ودر مورد مرد ها این رقم به بیشتر از آن میرسد. زیرا تعداد نزیاد مردها نسبت‌بزنان سگرت‌میکشند.روی این مطلب است که در سا ل ۱۹۷۰ در حدود شصد هزار امریکا ئی از رهگذر مرض سرطان شش که به ا ثر سگر ت کشید ن به این بیما ری گرفتار گر دید ه بود ند . از بین رفتند .

٤-اکنو ن بکلی وا ضح گردیده که معتاد ین سگرت بمقا یسه آنا نیکه بسگرت کشید ن عادت ندا رند . در مقابل زخم‌معده آنقدر ها مقا ومت ندارند . همچنا ن‌اشخا-صیکه سگر ت میکشند مقاومت شا ن در برابر بعضی از انوا ع کوری چشم و ورم بیره ها که منجر به از بین رفتن دندا نها میشود ، خیلی کم میبا شد .

٥-اطلا عات مو ثقیکه از تجارب و تحقیقا-تهای طولانی انجام شد ه ٤٠٥٠٠ داکتر پیرا مون اعتیاد سگرت شا ن بد ست آمده است میر ساند که نصف این داکتران‌نظر به

بقیه در صفحه ٤۹

صحبت با آواز خوانیکه هم ظاهر است و هم هویدا

اومیگوید :

طلسم جدا سازی هنر از سیاست را بشکنیم



اینبار ، مصاحبه با آواز خوانی داریم که از شهرت ومحبوبیت خاصی برخوردار است. آوازش پهناووسعت بی کرانه یی دارد . آواز گیرا ورسایش ، آدم را امتثال آماده باش وحاضر باش میدهد و خواب از چشمش می رباید . آواز آهنگین و پر مسحورش، شنونده را، ذوق شنیدن، گوش فرا دادن و دل سپردن میدهد واورا نمیگذارد که ازحوزهٔ مقناطیسی آوازش قدمی فرا تر نهد وبه‌نحوی از انحا باطل السحری آوازش گردد .

او ظاهر هویداست . قرار وعده یی یك ساعت قبل مدیرمجله، به دیدنش میروم، چشمم تا آنجا که کار میکند او رادر اتاق نیمه بزرگ چند نفری موعود نمی بینم ، ازتنی میپرسم که با هویدا کار دارم، به‌اشاره دست اورا می نمایاند : هما ن یکی که به گوشه اتاق، در پشت میز نشسته است . گویی فکر میکند که اورا نمی شناسم ، نه می شناسمش ، ولی نمیدانم چرااورا دیده نتوانستم اویکه، اگرگوشه نشین خلوت‌گزین هم باشد بازهم ظاهر ، هویداست ؟ حدیث ماوقع به او میگویم، جز خندهٔ مملو از لطف ومحبت چیزی ا زاو نمی بینم ... به صحبتش می نشینم وبی مقدمه می پرسمش : نظر شما را درمورد پروگرامهای تلویزیون میخواهم:

نظری اینسو وآنسو می اندازد وبه فکر فرو میرود ومیگوید : مقصود اینستکه اگر حال بگویم ، پروگرامهای گذشته ورفته چنیـــن بود وچنان ویابه سخن واضحتر، پروگرامهای سابق خراب بود وحال خوب شده، این گفته بسیار شباهت به سخن دیگران خواهد داشت که از هرزبان بشنوی نامکرر است . عجالتا یگانه امیدواری که است ، امیدی، آرزوی، تلاشی وکوششی برای بهبود ، خوب شـدن وتلویزیـــون شـــد ن تلویزیون ملموس و محسوس است . ساده تر بگویم ، بعد از انقلاب ثور چندتنی به تلویزیون آمدند و امور کار ها را بدست گرفتند که گـــویی همان بوریا با فان به کارگاهٔ حر یر آمده باشند . آنان هرچیزرا ، اگر می فهمیدند، شاید . ولی از آنچه کـــــه هیچ سر رشته نداشتند همین تلویزیون بود که این موضوع سبب شد تلویزیون در راه روان شود که قطعا راه اصلیش نباشد .

... اما، در همین او اخر آهسته آهسته باتعمق وبدون شتابزدگی هر کاری به‌اهلش سپرده میشود واین سپردن کار به کاردانش، خوشبینی را بوجود می آورد که در آیندهٔ قریب صاحب یك تلویزیون آبرومند خواهیم شد .

فعلا بعضی از پروگرام های ما خار چشم اهل نظر است که غیر قابل عرضه داشـــت است .. این گفته باینمعنی نیست که مـــا اشخاص وارد وتحصیلکرده در رشته‌تلویزیون نداریم، چرا ؟ مجال وفرصت کار کردن را از ایشان گرفته بودند .

* خوب هویدا ! حال بگویید که چطور میتواند یك هنرمند ، همیشه در سکـــوی موفقیت ومحبوبیت تکیه زندوپیوسته وهمیشه محبوب القلوب هوا خواهان خویش باشد .

با صدای پرحجم وآهنگین خود چنین‌ادامه میدهد : روزی از یك هنرمند محـــبوب و مشهور یکی از کشور های دیگر، پرسیدم : این چه رازیست در توکه اگر سردردمیشوی، نیم از مردم کشورت احساس ناراحتی تـوام بادلسوزی میکنند ؟؟ وچر ا این حد دوستدار وهوادار ، در پی داری ؟

با لمقابل پا سخ بسیار خوبی برایـــم داد، او گفت : من آگاهانه وژرفنگرانه ملت ودیار خود رادوست دارم.اگر تکرار نباشدمیخواهم بگویم ، نه تنها برای هـــنرمند «آواز خـــوان، ممثل ، آهنگ ساز ...» بلکه برای هرفردیك کشور این دوستی شعورانه وعمیق ، اقبـــال درخشش وموفقیت نصیب میسازد .

گاهی از بی هنر ، هنرمندنما ، سوال‌شده است که یك هنر مند چگونه موفق بـــوده میتواند ؟ طرف شجاعانه پاسخ گفته که‌اخلاق شرط اول موفقیت است .. من ، دلیرانه ،این جواب هنر مند بی وقوف را بیك دلیل‌تصدیق می‌کنم وآن اینکه عدم موفقیت پاسخ دهنده به اضافه‌یی عدم اطلاع ناکافی آن از هنر..

از پرسش تان خوشم آمد ، گمان میکنم که‌بعد از زریاب، شما دو مین مصاحبه گـــری استید که معقول سوال طرح میکنید وآنچه میگویم همان چیز مینویسید . خاطره های بدی از بعضی گفت وشنود ها وصحبت های خود ودیگران دارم که دل می آزارد ونکته نفهمی ژور نالستان و مصاحبه کنندگان را می نمایاند. اصولا ، در حد تعارف ، یـــــك ژور نالیست وظیفه دارد تا سوالات خود را در محدودهٔ صلاحیت وآگاهی طرف مقابـــل طرح کند وچیزی بپرسد که او بـــرآن محیـــط باشد نه اینکه سوالی بکند که مخاطب را یارای پاسخگویی نباشد، الـــزا ما ونا گزیراگر پاسخی ارایه‌دارد، یقیناًبی سنجش ونادرست ازآب درمیاید که نتیجه اش به گمراهـــی خواننده می انجامد . خواننده یی که ا گر اطلاع کافی وافی در زمینهٔ موضوعی مـــورد بحث نداشته باشدوبه تصوراینکه جوابدهنده هنرمندیست با پشتوانه تایید مطبوعـــاتی ، جواب مغلوط وغلط اورا درست مـــی پندارد . من باب مثال مصاحبه یی بود دریکـــی از پروگرامهای تلویزیون که مصاحبه کننـــدهٔ تلویزیون از هنرمند چهره به تلویزیـــون کشیده ، چنین پرسیده بود :

س ـ مکتب خوانده اید ؟

ج ـ نه .

● درهرجامعه‌یی دوتیپ هنرمند است یکی آنکه میایدومیدرخشدوبی رحمانه وسوکمندانه سقوطمیکند ،ودیگرآنکه‌میاید،خوب میدرخشد وبه‌فرمان زمان غروب میکند...



س ـ سواد دارید ؟

ج ـ نخیر .

س ـ خط خوانده ونوشته می توانید ؟

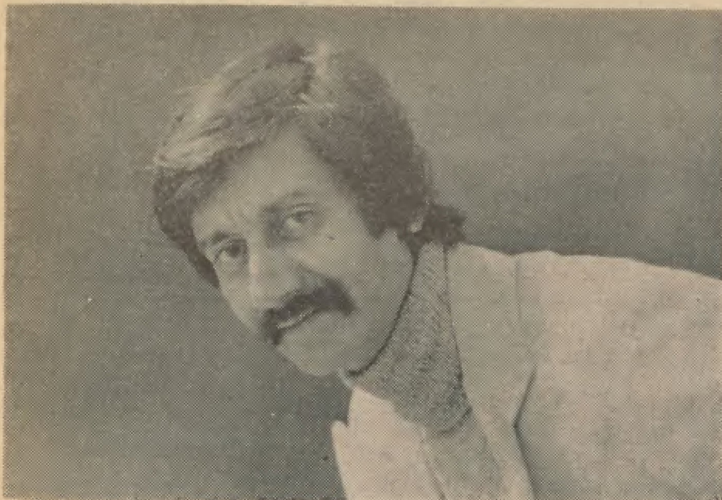
ج ـ نه خیر، آرزو دارم که در کورس سواد آموزیی نامم را سیاه کنم وخواندن ونوشتن را یاد گیرم .

س ـ خوب، پس دراینصورت نظرشماراجع به هنر چیست ؟

وشما خواننده عزیز، تصور نکنید که مصاحبه شونده ا ز آواز خوانان پروگرام دنیای کودك بوده است . نه، او انسان بالغ وعاقلی بود که در همان گفت وشنود، از اینکه مدتهاست نامزد بوده ، نیز نام بردو به نحوی مژدهٔ عروسی خودرا به بینندگان تلویزیون پیشکش نمود .

بدینترتیب یکبار دیگر توجه مصاحبه ـ کنندگان محترم را به این مسایل میخواهیم ومیرویم سر اصل مطلب که چرا وبه چه دلیل دوست داشتن مردم ووطن شرط ا و ل موفقیت است ؟ عجالتا ا گر از استعداد مسیحادم حرف وسخنی نزدیم، منظور ما تنها هنرمند نبوده است ، بلکه ـ حب مـر د م ووطن، دو صفتی است که همه باید داشت .

وامادر مورد هنرمند که تا فتهٔ جدا بافته از مردم نیست، همین دو اصل نیز مصداق‌دارد. زمانیکه او وطن خودرادوست دارد وخدمتگزار مردم خویش است واضح است که از شرایط اجتماعی مردم ودیار خود برداشت ویادداشت



هویدا میگوید : ... برای مدتی برق‌ضعیف‌وکم نوری درآسمان هنربودن وآنگاه پی‌کارخود رفتن، موفقیت نیست ...

درست وآگاهانه میداشته باشد ، همینگونه اگر آواز خوان است ، میداند برای کی ؟ وبرای چه ؟ بخواند . وچون قلب اومالامال وسرشار از محبت مردم ووطن است ، طبعا بامردم روابط صمیمانه و صادقانهٔ دارد . از اینرو چنین هنرمندی در کشور ما که‌محبت وصمیمیت از هر کشور دیگری خریدار و خواستار دارد ، موفقانه میدرخشد.

نباید فراموش کرد که برای مد تی برق ضعیف وکم نوری در آسمان هنر بـودن و آنگاه پی کار خود رفتن، موفقیت نیست . در همه جای دنیا هنرمندان ممتاز وبزرگ کمیاب وانگشت شمار اند . که در کشور ما به قحط این مساله سردچاریم . گاهی شرایط وفرصتی زمینه را برای درخشیدن بعض

اضافه بایست کردکه دو اصل دیگر نیز در اوج شهرت نگه داشتن هنرمند نقش غیر انکاری دارد که لازم به گفتن است و آندو یکیش صمیمیت است دیگرش سادگی .

● نظر شما در مورد هنر جویان تاز ه کار چیست و چه سخن وپیامی به‌ایشان دارید؟

به فکر فرورفته است گو یی اوراق کتا ب عمر خویش رابه تورق میگیرد وگزیده یی آنرا به هنر جویان نو جوان به ارمغان‌میدهد. بانگاهی به من میگوید : از تجارب پانزده سال که به هنر موسیقی اشتغال دارم چنین آموخته ام که هنر جویان تازه کار باید انتقاد پذیر باشند وبا هر سخن مخا لف ، تسویهٔ حساب کنند واز قهر و غضب بیجا بپرهیزند .

● ایجاد وتاسیس مکتب وپوهنحی موسیقی رویش استعدادها راشگفته ترمیسازد...

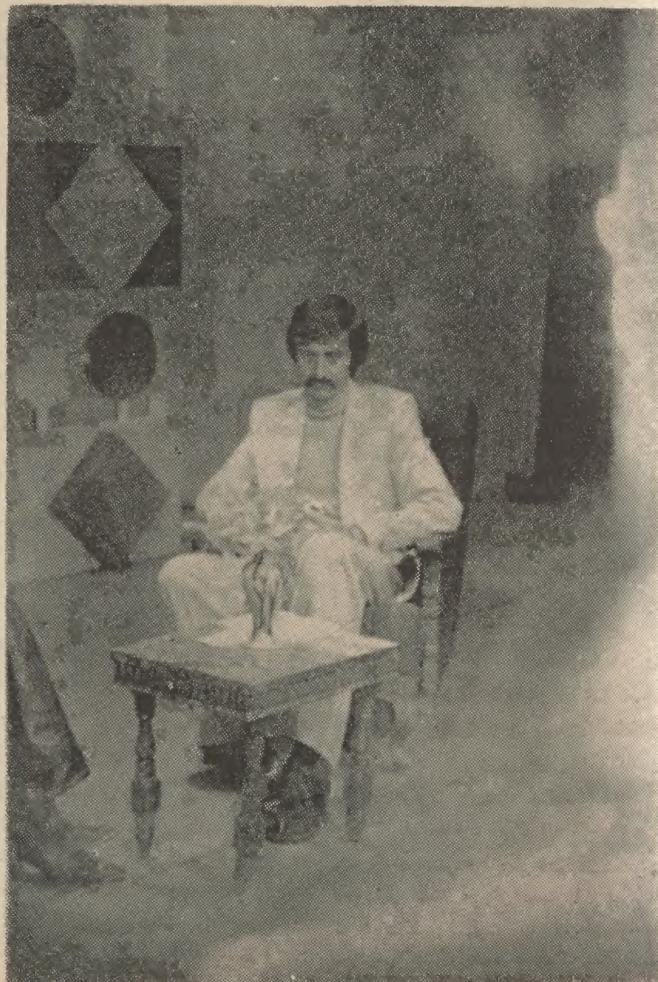
● صمیمیت و سادگی هنرمند ردرا اوج شهرت نگه میدارد

استعداد ها مساعد میسازد که این درخشیدن هاحداکثر دیرپای وماندنی نیست وچون‌شهاب شتابنده فقط الماسکی دارد وعمربخشیدنی ..

در هر جامعه یی دو تیپ هنرمند است یکی آنکه می آید ومیدرخشد وبی رحمانه وسوکمندانه سقوط میکند . ودیگر آنکه می آید ، خوب میدرخشد وبه فرمان واطاعت زمان غروب میکند، اما سالها وسده ها در تاریخ کشور خود ، نامی ماندگار و جای ارجمندی می یابد وزمزمه شکوهش در قلب هزاران هموطنش درتپش می ماند. هنرمندیکه فریب شهرت کاذب را میخورد ، گویی به دست خویش حکم سکوت وسقوط خودرامهر میزند وبه شط زمان صادر میکند که اورا بقای بیش نیست .

به ارتباط سوال گذشته، که ذکرش اینجا هم خالی از فایدت نیست ، باید علاوه کنم که صرف داشتن آواز، نطاقی کردن خوب ونواختن مقبول به تنهایی پشتوانه های‌دایمی برای تمدید مدت موفقیت هنرمند نیست . هنرها بصورت اجتناب ناپذیر باهم ارتباط و بستگی دارد که باید بصورت عمومی دربارهٔ هریك از هنرها مطالعه کرد ونکاتی آموخت وازسویی بستگی در هم فشرده آنرا بادیگر سازمانهای اجتماعی در زیر نظر داشت .

روزگاری ، توصیه یی احمقانه برای هنرمندان میکردند که گویا اورابه سیا ست چکار ؟ هنر از سیاست فرسخ ها دور است و آن به که هنر مند به هنر دل‌سپاردو سیاستمدار به سیاست !!



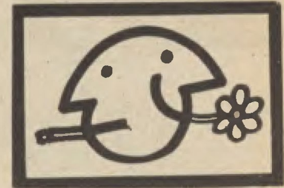
من درزندگی هنری ام باهیچ‌کسی در رقابت نبوده ام ...

سگرت یا صحت! انتخاب باشماست

روز جهانی صحت تحت شعار «سگرت یاصحت انتخاب با شماست» روز ۱۸ حمل در سرتاسر کشور با مراسم خاصی برگزار وتجلیل گردید.

به همین مناسبت مجله ژوندون با عده از همشهریان عزیز درمورد این شعار: «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» گفتگو هایی بعمل آورده که از نظر شماخوانندگان ارجمند ژوندون گزارش می یابد.

در این گفتگو ها کوشش بعمل آمده تا از هر طبقه نظر خواسته شود ونظریات شان در مجله منعکس گردد.



بمناسبت روز جهانی صحت

مجله ژوندون در پهلوی دیگر وسایل ارتباط جمعی با دوکتوران، انجنیران، روانشناسان، محصلین، زنان، دختران، معلمین ویکعده اولیای کودکان ونوجوانان درتماس شده ونظریات ایشان رادر مورداضرار سگرت خواسته که اینک تقدیم خوانندگان ارجمند این مجله میگردد.

پوهاند محمد امین استاد روانشناسی در مورد معتاد شدن نوجوانان به‌سگرت چنین گفت:

در مورد معتاد شدن نوجوانان به‌سگرت روانشناسان را عقیده بر این است که‌نه تنها تقلید بلکه تظاهر وحتی داشتن‌عقده های شخصی می تواند نوجوانان را به کشیدن سگرت معتاد سازد.

برای تقریبا همه اطفال دوره نوجوانی چنین معنی میدهد که ایشان بایدثابت سازند که ازین بیش طفل نیستند و آزادی بیشتر را نیز تقاضا دارند. یکی از راه‌هاو طرقیکه بعضی از نوجوانان میخواهند این آزادی را به اثبات رسانند اقدام به سگرت کشیدن است. زیرا سگرت کشیدن سمبول رشد وکلانی وحتی در بعضی مواقع خاص سمبول بزرگ منشی «روشن‌فکری» درنظرآنهامحسوب میشود ازینجااهمیت تقلید درمعتاد شدن به سگرت واضح وآشکار می گردد.

همچنین در بعضی مواقع داشتن عقده ها واحساسات مختلفه به زعم اینکه سگرت کشیدن غم را از بین میبرد نیز باعث معتاد شدن به سگرت ومخدرات دیگرمی شود که در نتیجه‌نه‌غم از بین میرود و نه اعتیاد این بود شمه از نظریات روانشناسان درین باره امید است درپیکار بمقابل‌امحای سگرت مفید واقع شود و نوجوانان مارا از ین عادت بدنجات دهد.

در گذشته روی بعضی قطی های سگرت اعلان های که نشان دهنده «سگرت صحت را خراب میسازد» بود نظر شمادرین مورد چیست؟

شخصا عقیده دارم که بهر شکلیکه بتوان رویه وسلوک مردم را بطرف مضرات سگرت جلب نموده صائب وپسندیده‌است بشرطیکه روش ماقابل فهم باشد نه آنکه تاثیر منفی ازآن گرفته شود.

روانشناسان عقیده دارند که پدیده های اطراف ما زمانی بر ما موثر شده می توانند که بیکی از غرایض فطری ما شریک ساخته شوند و چندین بار این عمل تکرار شود آهسته آهسته پدیده غیر موثر نزد شخص معنی و مفهومی را حاصل می‌نماید. در مثال بالا هم آن اعلان ها برای اینکه مفهوم «سگرت صحت راخراب می سازد» را آفاده نموده بتوانند بایدبهر شکلیکه امکان پذیر باشد با هم شریک ساخته شوند و عمل تکرار شده برود تا اینکه نزد سگرت کش معنی ومفهومی را افاده کرده واحیانا ایشان را از عمل شان باز دارد. از نگاه روانشناسی گفته میشود که‌این‌اعلان ها در خراب ساختن صحت جور شده است.

شهیره نقشبندی استاد پوهنځی‌تعلیم وتربیه

از نظر شما علاقمندی زنان در مورد سگرت چگونه است؟

اعتیاد به انواع مختلف مواد مخدره از از جمله سگرت یکی از پرابلم های‌اجتماعی اکثر جوامع را تشکیل میدهد. اکثریت معتادان را نسل جوان تشکیل میدهد نسلی که باید نیروی خود را صرف سازندگی جامعه خود نمایند ولی متاسفانه آنرا به هدر میدهند. در مورد علاقمندی‌زنان به سگرت باید گفت که اکثریت‌زنان معتاد به سگرت در ابتدا بر تظاهر به‌بهتر بودن، پز دادن وبه اصطلاح خود را متجدد نشان دادن همچنان برای جلب توجه سایرین به صورت تفننی به کشیدن سگرت با رفقا در مجالس دوستانه آغاز میکنند ولی در اثر مصرف مکرر نیکوتین سگرت، شخص به نوعی عادت میگراید و نیاز شدید به مصرف‌آن‌احساس‌میکندو درنتیجه معتاد به آن میگردد.

اگر از نگاه روانی این موضوع را بررسی کنیم این دسته در حقیقت کمبود های روانی خودرا به‌طریق غیر معقول میخواهند جبران کنند. در اثر رهنمائی شدن بصورت صحیح خلا های که‌درشخصیت این دسته بوجود آمده برای جبران عقده حقارت، مخفی کردن اضطرابات درونی وبزرگ جلوه دادن خود میخواهند با کشیدن سگرت شخصیت تازه از خود بسازند غافل از اینکه بدست خود راه بدبختی های خود را باز میکنند و باحیات خود بازی میکنند.

میگویند زنان بیشتر از مردان به‌سگرت معتاد اند آیا این امر حقیقت دارد؟

این امر در محیط ما صدق‌نمیکندواکثریت معتادین سگرت را مردان تشکیل میدهد ولی در جوامع صنعتی این موضوع نسبتا واقعیت دارد. در این نوع جوامع فشار کار، نوگرائی‌ها، ناامیدی ها، گسستن روابط عاطفی و طلاق های متعدد، از خود بیگانگی ها، بی بند و باری های شدید و آزادی افراطی سبب شده‌است که‌زنها به اعتیاد رو بیاورند. بطور کلی طوریکه قبلا ذکر شد یکتعداد زنان در ابتدا جهت تفنن ویکعده هم در اثر روبروشدن با ناملایمات زندگی به سگرت پناه میبرند و به گفته خود شان غم خود را میخواهند فراموش کنند و غالبا گناه آنرا به گردن اوضاع‌واحوال میاندازند مثلا زنی که‌شوهر خود را از دست داده، دختری که عشق وی با شکست مواجه شده، کسیکه شغل خود را از دست داده ویا درمکتب ناکام مانده غالبا میل به انجام هیچ کاری نداشته احساس بد بینی و بیزاری پیدا میکند و برای گریز از خود به سگرت پناه میبرد تحقیقات روانشناسان نشان داده که کشیدن سگرت راه اصلی فراموشی غم ها نیست بلکه این دسته در اثر تلقین فکر میکنند که با کشیدن سگرت میتوانند غم خود را فراموش کنند و اعصاب شان تسگین یابد درحقیقت ضعف‌اراده، وحشت‌ازموفق نشدن،



پوهاند امین وشهیره نقشبندی استادپوهنځی‌تعلیم وتربیه که درمورد مضارسگرت نظر داده اند.

عدم قدرت روبرو شدن با واقعیت ها وناتوانی ها برای مبارزه با مشکلات درایجاد اعتیاد نقش عمده دارد.

معالجه آن بستگی مستقیم با اراده شخص دارد. اگر چه امروز در اکثر جوامع میتود های مختلف برای معالجه معتادین سگرت بکار میرود مانند طب سوزنی، شوک الکتریکی، ادویه مخصوص، استنشاق بوی محلول تنباکو. ولی موثرترین راه داشتن اراده قوی است. هر کس بااستفاده از قدرت اراده وتصمیم وپشتکار میتواند این عادت راترك نماید. زنان باید متوجه باشند که اکثر ناراحتی های تنفسی وقلبی سرطان ناشی از کشیدن سگرت است مخصوصا زنان حامله که معتاد به سگرت اند باید مواظب باشند تا اقلا در هنگام بارداری از کشیدن سگرت اجتناب ورزند وسلامت فرزندان خودرا در معرض خطرات متعدد قرار ندهند.

انجنیر ژغورندوی

شما بحیث یك انجنیر در مورد شعار (سگرت یاصحت انتخاب با شماست) چه نظر دارید؟

ـ درمورد صحت وسگرت باید بگویم که سگرت ضد صحت است، چون صحت ثروت است پس نباید این ثروت را از دست داد نه از من بلکه اگر از هر کس پرسیده شود دربین این دوتا صحت را انتخاب وسگرترا نفی خواهد کرد حتی معتادین سگرت هم.

از نگاه روانی ترك سگرت مشکل است، آیا این امر حقیقت دارد؟

ـ ترك سگرت مشکل نیست وآنانیکه میگویند ترك سگرت مشکل است درواقعیت امر روحادر مقابل ترك آن تلقین شده اند در راه تصمیم انسان اصلا هیچ سدی وجود ندارد

کسیکه در ترك آن تصمیم گیرد هیچگاه به تزلزل مواجه نخواهند شد.

بدون اینکه صدمه روحی برای معتادین سگرت وارد شود چگونه میتوان آنرا ترك داد؟

درین قسمت باید علاوه کنم که بهترین راه تــرك سگرت عبارت از سپورت آزاد ومتداوم است. آنانیکه به سگرت معتاد اند میتوانند به آسانی آنرا ترك گویند طوریکه هر صبح قبل از طلوع آفتاب بسپورت آزاد عادت نمایند، کار های جسمانی را کمی زیاد و کار های دماغی وفکری را در مرحله ترك سگرت کاهش دهند.

شما که خود عادت به سگرت دارید آیا وقتی در مورد مضار آن با دیگران حرف می زنید، فکر میکنید که این حرف های شما مورد قبول واقع میشود؟

ـ من ندرتاً سگرت میکشم مگر باز هم ازین کار پشیمانم. هستند آنانیکه باین عمل زیاد معتاد اند. تا حال ندیده ام که معتادین سگرت در باره مزایای سگرت با دیگران صحبت کرده باشند، آنها دائما ازین ناحیه شکایت دارند و به دیگران در حصه ترك آن توصیه مینمایند وخود شان هم تپ وتلاش دارند تا ازین بلای مضمن بلای ایکه هم به صحت وهم به ثروت تاوان دارد خود را نجات دهند.

از نظر شما علاقه مندی زنان به سگرت چگونه است؟

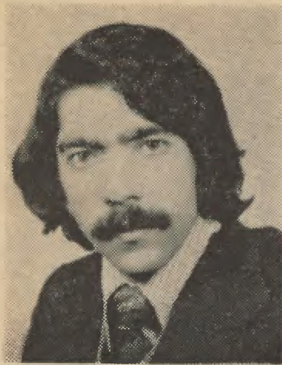
ـ زنان نسبت به مردان کمتر تمایل دارند به سگرت معتاد شوند زیرا زنان اکثرا مصروف تربیه اطفال و کار های تدبیر منزل میباشند ومجال ندارند سگرت بکشند.

زنان ممالك قاره های اروپا، امریکا واسترالیا نسبت به زنان ممالك قاره های آسیا وافریقا زیاد سگرت میکشند زیرا درقاره هــای سه گانه تمایل بــه نوشیدن مشروبات الکولی زیاد درحالیکه در دو قاره اخیر الذکر این تمایل کم ویا هیــچ موجود نیست. در جائیکه نوشیدن مشروبات الکولی زیاد مروج است زنان ایــن مناطق بعد از نوشیدن مشروبات الکولی سگرت میکشند.

زنانیکه واقعا نقایص سگرت را درك کرده اند هیچ وقت به این عمل دست نــمــی زنند بالخصوص زنان حامله دارباید به این نکته زیاد متوجه باشند.



باید به مادران حامله هوشدار داد که ازدودکردن سگرت جداً اجتناب ورزند.



انجنیر ژغورندوی

طوریکه این سخن غلط معروف شده که سگرت رفع خستگی میکند آیا این امر حقیقت دارد؟

ـ سگرت هیچگاه رفع خستگی نه مینماید، چون در تنباکو نیکوتین موجود است پس در هنگام کشیدن بالای اعصاب و دماغ تاثیر نموده وانسان فکر میکند که خستگی اش رفع شده است درحالیکه عکس مساله وجود دارد. انسان های معتاد به سگرت در کار ها زود خسته می شوند وزیادتر از ناحیه کسالت شکایت دارند.

در گذشته روی بعضی قطی های سگرت عکس قیچی که نشان دهنده، سگرت صحت را خراب میسازد بود، نظر شما چه در این مورد چه است؟

ـ نه در گذشته حتی هنوز هم ممالك صادر کننده و تولید کننده سگرت بالای قوطی های سگرت به یکی و یا دولسان بین المللی تحریر میدارند که: سگرت کشیدن به صحت شما تاوان دارد.

البته درین مورد توجه ممالك مترقی جهان نسبت به ممالك دیگر زیادتر است به طور مثال ستالیچنی یکی از انواع مشهور عالی سگرت اتحاد شوروی است که در شهر مسکو تهیه می شود مگر بازهم بالای قطی های آن به وضاحت به لسان روسی تحریر گردیده است که:

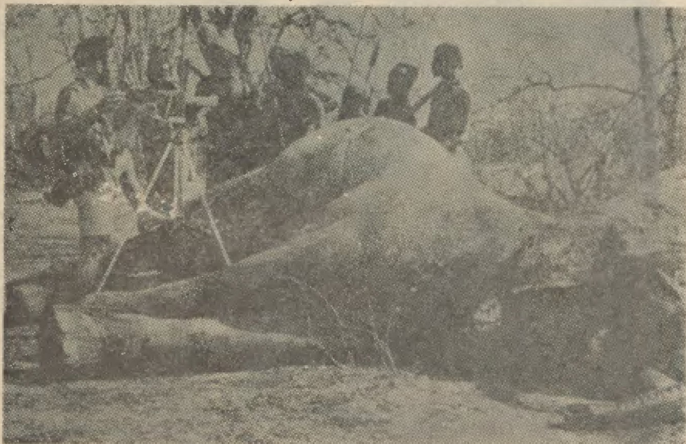
سگرت کشیدن به صحت شما ضرر وتاوان دارد. که این یك عمل بشر دوستی وانسانی ممالك مترقی جهان است که به صحت مردمان قاره ها توجه دارند. آنها درحقیقت امر درمقابل صحت مردم قاره های جداگانه وظایف بشری خویش را انجام داده اند.

با وجود تحریر این جمله اخطاریه بازهم اکثرا به این کلمه توجه نه میکنند. اکثر ممالك صادر کننده وتولید کننده سگرت بالای قطعی های سگرت جمله اخطاریه را که قبلا از آن متذکر شدیم تحریر نــمینمایند نه اینکه جمله اخطاریه راتحریر نه مینمایند بلکه توصیف آنرا میکنند کــه این در واقعیت امر مبارزه بر ضد صحت بشریت است. آنها پول را بدست مــی

بقیه در صفحه ۲٤

جنگ وزندگی کوتوله های افریقا!!!

بشر ازهمان آغاز پیدا یش خویش ،برای دوام وبقای خود ، مجبور بجنگ و دفا ع بوده وتا امروز که جهان باوج تمد نرسیده وافکار واند یشه های بشر بیش از همه ادوار تاریخ وسعت وانکشاف نموده، مجبور به جنگ ودفاع از خود است . زیرا اگربجنگ ودفاع نپردازد جان ومال وهستی او، حق وحقوق و منفعت او ووطن ومملکت و منا بع طبیعی او ، توسط دشمنا نش ملعبه وباز یچه قرار داده شده وطبق خواست وآرزو آنان



کوتوله هافیلی را از پادرآورده اند .

وبمفاد و مردم آنان استعما ل واستثمار میگر دد .

روی این مطلب ، هما نطور یکه بشر ، در ادورا تاریخ ، همیشه از خود دفا ع نموده بشیوه ها و رو شهای هزاران سال قبل بجنگ می پردازند وبهمان سلاحها ی ده‌ها قرن قبل از خویش دفاع مینما یند که از آن جمله کو توله های افر یقا ر امیتوا ن



دو حیوا ن کوتو له

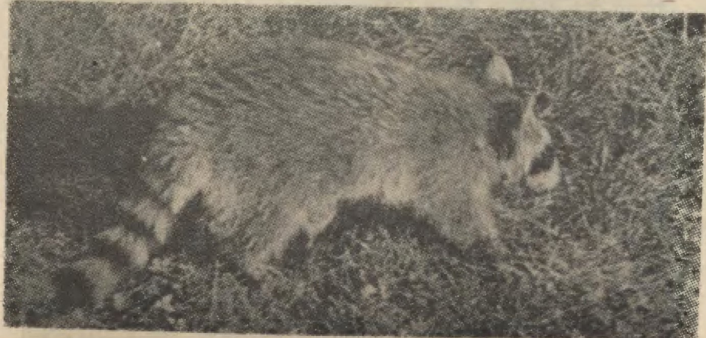
و برای دفاع خو یش هر مملکت و سرزمین از آلات ووسایل دفاعی زمان خود کارگرفته است . امروز نیز همه‌ای ملت های جها نو تمامی مردم دنیا اگر تجاوزی بمقا بل اوشان صورت می گیرد بجنگ ودفا ع میپردازند و سلاحهای دست داشته ای خو یش رامقابل دشمن بکار می برند .

اما در گوشه وکنار جهان هنوز هم بعضی اقوام وقبائل وحشی ای وجود دارند که بـا اینکه در قرن اتم ، ها یدروجن ، راکت های قاره پیما وسلاحهای ذروی زیست دارند از تمدن و تر قیات و ...

وانکشا فات جهان واز سلاحهای جنگی ملل مترقی بو یی نبرده وهم اکنون لیـز



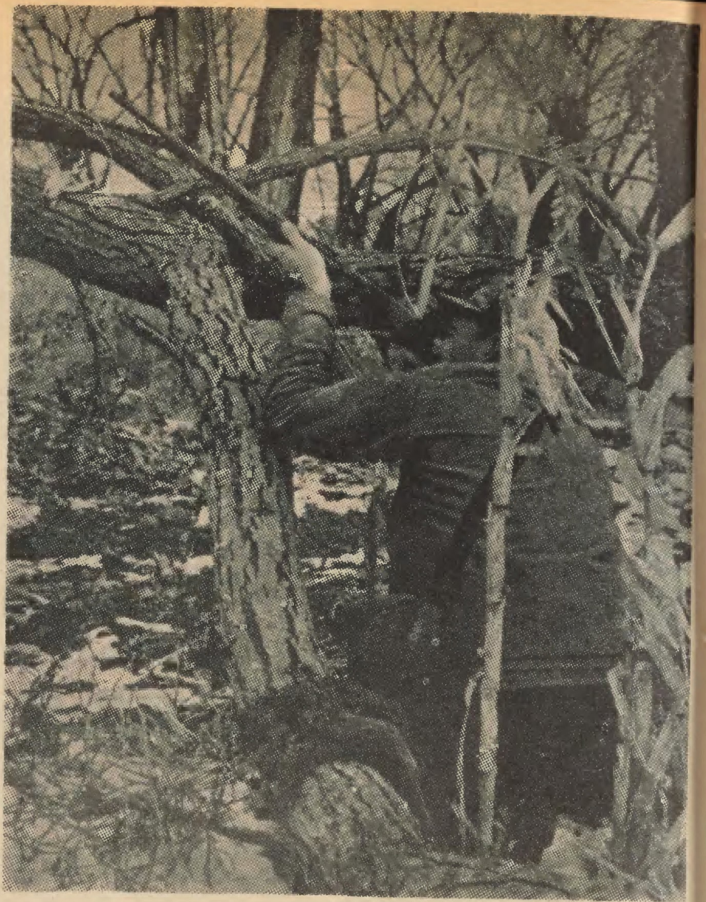
از این حیوان نیز در جنگل های کوتوله‌ها زیاد یافت میشود .



حیوانی از حیوانات سرزمین کوتوله ها .



نوع دیگر از حیوانات سرزمین کوتوله ها



وقتی انسان داخل سرزمین بلستی هامی‌شودباید مراقب احوال خودباشد زیرا سر زمین مذکور مملو ازشیر وفیل ومار واقسام حیوانات،درندگان وخزندگان بی‌رحم است

نام برد .

کو توله های افر یقا ، زند گانی عجیبی دارند ، و چون شیر درمیان شیران و فیل های و حشی زند گا نی مینما یند .

زیرا پیرا مون سر زمینی که آنهاحیات بسر می برند هزاران شیر وفیل درنده‌ووحشی ومار ها ی بزرگ وخطرناك وجود دارد که حیات آنان را تهد ید مینما ید . اگراو شان باشجاعت ودلاوری ، باعقل و هو ش وبا تیر ونیزه مجهز وهر لحظه آماده ای جنگ وپیکار نبا شند ، زند گانی او شان دستخو ش فنا ونیستی خواهد گر دید ودر ظرف چند سا ل از آنان درآن گوشه ای افر یقا اثری نخواهد ماند .

کوتو له ها را راه ورسم چنان است که بسر میبرند وبگفته دانشمندان و سیاحان او شان از تمدن بشر امروز ی بیش ازچهارده هزار سا ل عقب مانده اند .

کوتو له ها را راه ورسم چنان است که هر گاه بنگر ند انسان بیگانه ای به سر- زمین آنان پا می‌گذارد . صدها تیر زهرا- گین را بسوی او پرتاب میکنند و او رااز پای در می آورند .

«قربانی های این تیرها هرگز قا تلین خود را نمی بینند زیرا در میان شا خه های در ختا ن پنها ن میشو ند » .

بلستی ها در تیر اندازی آنقدر مهارت دارند و چیره دستند که مو را با تیرشان میز نند . تیر اندازی ونشان زنی را آنان از کودکی می آموزند وتیرو کمان یگا نه سلاح آنها و یگانه نجات دهنده آنا ن‌از چنگ شیران درنده ، فیل های وحشی ومار های عجیب محسوب میشود .

یکی از سیا حین که بمشکلات ودشواری های زیادی به سر زمین کوتوله ها قد م گذاشته و بارنج وهراس زیاد آ نسان را ملاقات ودر باره خصو صیات حیات اوشان تحقیقات بعمل آورده در یاد داشت ها ی خو یش می نویسند :

بلستی ها بشکل عجیبی زهر را استخراج می کنند . آنان شیره بعضی نبا تات وگیاه هارا گرفته وبا روده ها واعضای داخلی شکم حیوانات که آنرا بیرون می آورند مخلو ط نموده و از آن ماده چسپنا ك سبز رنگی که تا ثیر قوی دارد میسا زند . اثر بعضی از این سم‌ها این است که نفس را بند میکند و بعضی هم ایجاد دیو انگی و سکته مینما ید »

سیا حان از کوتوله ها واز شجا عت‌ها ودلیری های آنان « داستانهای زیادی حکایت میکنند .

یکی از سیا حین میگو ید :

وقتی جوانان آنان بسن ۱۸ سال میرسند رئیس قبیله اورا احضار کرده بوی چنین میگو ید :

«هنگام آن رسیده که‌یك مرد جنگجو بشمار روی»

آنگاه اسلحه ای باوداده امر میکند بجنگل بشتا بد .. جوان باید فوری بجنگل برود وبا آن اسلحه شیر یا پلنگی راشکار نموده وبا خود بیا ورد ،و همان شکار شیر یا پلنگ تصد یق برای او خواهد بود که در صف جنگجو یان قرار گرفته است وچه بسا از جوانان بر اثر ترس ووحشت شکاری نمی کنند و لی اینگونه جوانان به فبیله خود باز نمی گردند و از شدت خجا لتو شرمندگی و سر افگند گی فرار میکنند ونیز عده دیگر از جوانان هم به قبیله با ز نمی گر دند وآنا ن جوانی هستند که‌طعمه شیرا ن و پلنگان میگر دند »

سیا ح دیگری که با خانمش یکجا به سر زمین کوتو له ها رفته ودر با ره‌شهامت مردانگی شکار ومبا رزه ای آنان به‌شیر ان وفیل ها داستا نها نوشته است . دریکی‌از دا ستا نهایش مینگا رد .



«من در زندگی خودبا شجا عت تر و بی باك تر از افراد قبیله کوتوله ها ندیده‌ام.

یك مرتبه با عده ای از آن قبیله بشکار رفتم یکی از آنها شیری رایافته و آنرا تعقیب کرد ،شیر بر آن مرد حمله آورد مرد چون کوه در جای خود ایستاده وحربه خویش را بطرف شیر دراز نمود و چیزی نگذشت که شیر خود را بروی حر به افگند ودر خون خود در غلطید . درچهره آن مرد که با آن شجا عت شیر را کشته بودابدا آثار ترس و نگرانی دیده نمیشد و مثل این بود که گنجشك ویا گربه ای رابه‌قتل رسا نیده است .

بقیه‌در صفحه ٤٤



درون بلستی هاهرنوع حیوان وجود دارد.

گلخنی

اعظم رهنورد زریاب

گلخنی حمام ما، مردی کوچك اندام و زشت بود. وقتی میگویم حمام ما، یعنی حمام کوچهٔ ما، زیرا ما حمامی نداشتیم و غریب بودیم . یعنی من حمامی نداشتم وغریب بودم. چه، من در هفت سالگی ، یتیم شدم . وای برادران ! شما بگویید که غم یك پسر بی پدر ومادر را درین دور زمان کی میخورد ؟ خوب ... خودم جواب میدهم وحقیقت را می گویم :

- هیچکس ... هیچکس ...

آری، همانطور که گفتم، هفت ساله بودم که یتیم شدم . اول مادرم مرد، بعد پدرم به طور ناگهانی از جهان رفت . یك شب ... یك نیمهٔ شب بود که از فریاد پدرم بیدار شدم.

هنگامی که چراغ را روشن کردم، چیغی کشیدم، ازترس چیغ زدم- زیرا چهرهٔ پدرم بسیار ترسناك بود. رنگش سفید میزد واین سفیدی، در نور چراغ ، ترس انگیز بود . از دهنش قی زرد رنگی برآمده بود ودهنش طوری کج شده بود ، انگار که میخندید .

وقتی چیغ مرا شنید، چشمهایش باوضعی خوفناك سویم گشت بدون آ نکه لبها یش تکانی بخورد، با آوازی نا مفهوم گفت :

-من میمیرم ... همسایه هارا خبرکن ...

آری ، ای برادران ! واینطور من درآن نیمهٔ شب به خانهٔ همسایه مان که قصابی بود، رفتم ودر زدم. خیلی دیر درزدم، زیرا آنان به خوابی سنگین فرو رفته بودند . بالاخر در را کشودند - خود قصاب در را کشود - با چشمهایی خواب آلود، پرسید :

- چه گپ شده ؟

بی اختیار به گریه درآمدم :

- پدرم میمیرد ...

قصاب پرسید

- چطور میمیرد ؟

من پاسخ دادم :

- نمیدانم ...

آنگاه او دستم را گرفت وبه خانهٔ ما ن رفتیم . وقتی به اتاق در آمدم، دیدم پدرم قرآن را محکم به سینه اش فشرده است.

وبا چشمهای بیحال به چت مینگرد . قصاب لختی کنارش نشست . بعد برخاست دعایی خواند وگفت :

- پدرت مرده !

گریه کنان پرسیدم :

- چطور مرده ؟

اوبا انگشتهای گوشت آلودش به سوی پدرم اشاره کرد :

- اینطور ... ببین ... اینطور مرده ...

پس از آنشب، من د ر خانهٔ این قصاب رفتم، زیرا دیگر کسی را نداشتم . قصاب کار های کثیفی رابه من وا میگذاشت ، مثلا روده ها را میداد که پشکلهایش ر ا بیرون کنم .

بدین ترتیب، ای برادران ! دیدید که ما بسیار غریب بودیم، یعنی من بسیار غریب بودم ونمیتوانستم حمامی داشته باشم .

خوب ... میگفتم که گلخنی حمام ما ، یعنی حمام کوچهٔ ما، مردی کوچك اندام و زشت بود. این مرد که قامتی خمیده داشت، بدن وکالا هایش همیشه سیاه بود . رویی چارکنج وپرچین داشت . گوشهٔ راست دهنش سوی گوشش بالا رفته بود انگار که لبخندی تمسخر آمیز دایمی بر لب داشت - لبخندی بسیار نازیبا .

این گلخنی حمام ماکه مردی کوسه بود، نامهای بسیار داشت ، مثلا بچه های کوچه صدایش میکردند:

- کوسهٔ دودخور !

مردان کوچه نامش را گذاشته بودند :

- بابه سیاه !

زنان کوچه به او میگفتند :

- جلمبر !

وقصابی که من درخانه اش بودم، هر وقت اورا میدید، صدایش میکرد :

- بز !

وخودش قاه‌قاه میخندید. بلی، ای برادران! این مردی که خودش به یك گوسفند فربه شباهت داشت، به گلخنی بیچاره میگفت :

- بز ... چطوری ؟

یك همسایه دیگر ما که خوانندهٔ رادیو بود، گلخنی را صدا میکرد :

- ملاز بی سر !

واین خوانندهٔ رادیو که رنگ گندمی و قامت بلند داشت ، دارای پنج کودك بود .

برخی از روز ها، وقتی خورشید غروب میکرد، وی تنبورش را میگرفت واز خانه میبرامد . کوچگیهایمان که میدیدنش، میپرسیدند :

- امشب میخوانی ؟

او پاسخ میداد :

- بلی میخوانم .

همسایه ها میگفتند :

- یك خواندن خوب کنی .

واو جواب میداد :

- به چشم .

یك روز گرم تابستان، ناگهان زن این خوانندهٔ بیچاره مرد واو بدبخت شد . آری. بدبخت . خودش ماند وکودکانش . شبهاروی حویلی کودکانش گردش می نشستند . او تنبورش را میگرفت و میخواند . آنقدر میخواند تا کودکانش به خواب میرفتند . همسایگانش بر بامها میبرآمدند وبه آواز او گوش میدادند . بعد، وقتی خورشیدمیدمید، آواز گریهٔ کودکان از خانهٔ او بلند میشد. همهٔ شان با صدای بلند میگریستند :

- مادر !... مادر !...

در میان ناله ها ی آنان صدای خوانندهٔ رادیو شنیده می‌شد که‌فریاد میزند:

- ما درتان مرده ... مادر تان خاك‌شده...

وکودکان بلند تر گریه را سر میدادند

- مادر !.... مادر !...

یك روز خزان بود . من بربام بود م . برگهای زرد درخت توت خانهٔ ما ، یعنی خانهٔ قصاب، را تماشا میکردم که بر ز مین میریخت . ناگهان آواز گریهٔ کودکان از خانهٔ همسایه بلند شد :

- مادر !... مادر!...

بعد آواز پدر شان به گوشم رسید :

- ماد رتان مرده !... مادر تان خـا ك شده ...!

کودکان بلندتر گریستند :

- مادر !.... مادر ...!

ازبام حویلی شان را میدیدم . کودکان با چهره های زرد ولاغر ولباسهای چر کین روی خاك نشسته بودند ومیگریستند . پدر شان با سر برهنه، رنگ گندمی وقامتی که خمیده بود، بالای سر شان ایستاده فریاد میکشید :

- مادرتان مرده !... مادرتان خاك شده !..

وآنان بازهم بلندتر میگریستند :

- مادر ... مادر ...

یکبار دیدم که آن مرد به اتاق رفت . وقتی بر گشت ، تنبورش در دستش بود . روی خاك، کنار کود کانش ، نشست و به نواختن پرداخت. کودکان ، لختی خا مو ش شدند . بعد دو باره به گریه پرداختند .

آواز گریه وآهنگ تنبور گد شده بود . موهای مردپریشان شده ، چشمهایش رانهان کرده بود ، مینواخت ومیخندید - دیوانه وار میخندید- وکودکان میگریستند .

این حال بسیار دوام کرد . میگویم بسیار دوام کرد . زیرا هوا روبه تاریکی میرفت وآنان همچنان مشغول بودند . کودکان میگریستند وپدر شان میخندید و تنبور مینواخت .

ناگهان در میان تاریکی کمرنگ مرد نواختن را بس کرد . بر خاست وفریادزد :

-«ما درتان مرده ... مادر تان خاك‌شده...

اما کودکان همچنان میگریستند . ومرد بلند تر فریاد کشید :

-«خاکش را هم باد برده!... بادبرده!...

سپس با قهقهه خندید . کودکان باز هم میگریستند . ناگاه خوانندهٔ رادیو، تنبورش را بلند کرد وباتمام نیرویش بر سر یکی از کودکان کوفت . کودکان خاموش‌شدند واو از دروازه برآمد . برآمد وپس از آن هرگز دیگر به خانه باز نگشت . آری ، برنگشت و کودکانش ، مانند من ، بی پدر ومادر شدند . کاملا یتیم شدند .

خوب ... میگفتم این گلخنی حمام ما ، یعنی حمام کوچهٔ ما ، که مردی کوچك‌اندام وزشت بود ، نامهای بسیار داشت . هنگامی که کسی به نام دلخواه خود ، صدایش میکرد ، وی رویش را میگشتاند . گوشهٔ راست دهنش به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت ودندانهای زرد رنگ الاشه اش، نمودار میشد . این خندهٔ او بود- یك‌خنده تلخ .

روز های دراز در آتشخانهٔ حمام مصروف میبود . هیزم به آتشدان میانداخت ، عرق میکرد و دود میخورد . کالاهایش به‌تنش میچسپید ، ولی خاموش میبود . تنهاهنگامی که فکری به خاطرش می آمد ، گوشهٔ‌راست دهنش به سوی گوشش بیشتر بالامیرفت. دندانهای زرد رنگ الاشه اش نمودار میشد - میخندید .

تنها دوستانش قور باغه های خندق‌کوچهٔ مابودند . این قور باغه ها در بهار هنگامی که هوا گرم میشد ، هنگام غروب ، قر قر را سر میدادند . شاید قرقر شان پر ازیاس ونشان دهندهٔ زندگی یکنواخت شان بود. میگویم «شاید»، زیرا وقتی که قرقر شان را میشنیدم، یکنواختی زندگیم را باهمه‌صورت زشت وخسته کنش میدیدم . این قور باغه ها سراسر تابستان را ، دمدمه های غروب ، باسماجت قرقر میکردند ، چون پاییز فرا میرسید ، آنان نیز گم میشدند .

آری ، همانطور که گفتم ، تنها دوستان این گلخنی بیچاره ، قور باغه های خندق بودند . ا زدمدمه های غروب تا تاریکی‌شب، زمانی کوتاه است . گلخنی حمام ما ، یعنی حمام کوچهٔ ما ، در همین زمان کوتاه می‌آمد،

لب خندق می نشست وبه قرقر قور باغه ها گوش میداد . قور باغه ها نیز از دل وجان برایش میسرایید‌ند . وقتی هوا سرد می‌شد، قور باغه ها ناپدید میشدند وگلخنی حمام نیز لب خندق نمی آمد . اصلا از آتشخانه بیرون نمیشد .

این مرد روز گاری دراز به همین گونه زیست و یکروز در سراسر کوچه‌آوازه افتاد که گلخنی زن میگیرد . بلی ... همینطور که گفتم، آوازه افتادکه گلخنی زن‌میگیرد.

خوب ... میپر سید عروس کی بود؟ها؟من خودم میگویم و حقیقت را میگویم . عروس زنی بود از همان زنان مرد نما که بغیر از کالا ، دیگر شباهتی به زن ندارند . این‌زن که اندامی ریزه تر از داماد داشت ، هیچ کاری از دستش نمیشد . سراسر کوچه را میگشت ، باهمه سخن میزد وشوخیهایی‌غلیظ میکرد . او در کوچهٔ ما چار تا دکان داشت وبس که از پدرش به او میراث مانده‌بود. در یکی خودش می نشست وسه تای دیگر را کرا داده بود .

سر انجام عروسی آن دو صورت گرفت، ولی من نمیدانم که چه سان ودر کجا .

باآمدن تابستان ، قور باغه های خندق کوچهٔ مانیز پیدا شدند وبه قرقر پرداختند . اما گلخنی حمام ما دیگر به دیدن آنان نمیرفت ، بلکه از آتشخانه حمام یکراست به خانهٔ خودش ، یعنی به آن دکان‌میرفت.

وتا دیر وقت شب از پنجره دکان روشنی چراغ به کوچه میافتاد . هیچکس نمیدانست که آنان‌چه میکردند. گاهی میپرسیدندش:

- خوب «بابه سیاه» ... شبانه اینقدردیر می نشینید ، چه میکنید ؟

گوشهٔ راست دهنش سوی گوشش بالا تر میرفت . دندانهای زرد رنگ الاشه اش نمودار میشد . یعنی میخندید ومیگفت:

- ما گپ میزنیم ...

می پرسیدند :

- از چه گپ میزنید ؟

جواب میداد :

- از هرچیز ... از همه چیز ....

خوب ... گفتم که گلخنی آنسال به‌دیدن قور باغه ها نرفت وآنان باید یکسال صبر میکردند وصبر هم کردند . آن سال ، تابستان

گذشت . خزان وزمستان نیز سپری شد . درین مدت ، گلخنی ما نیز کم کم تغییر کرد . دیگر چراغ شان تا دیر وقت روشن نمیبود . دیگر چون از کار خلاص میشد ، بیدرنگ به خانه نمیرفت . حتی بعضی از شبها را مانند سابق در آتشخانه میخوابید. این حال دوام یافت . تابستان فرارسید و قور باغه ها آمدند . گلخنی باز هم به دید وباز دیدش شروع کرد .

یکروز ، مانند سالهای گذشته ، آمد وکنار خندق نشست . بیش از پیش اندوهگین به نظر میرسید . طوری به آب تیره رنگ مینگریست که انگار از یکسال‌نیامدن خود پشیمان است . کوچگیهایمان، غرق در حیرت وکنجکاوی ، پهلویش گرد خندق نشستند وکم‌کم به گپ آمدند .

- چرا نمیروی خانه، «بابه سیاه» ؟

گلخنی ، گوشهٔ دهنش به سوی گوش راستش بالاتر رفت و دندانهای زرد رنگ الاشه اش نمودار شده خندید :

- چه کنم خانه ؟

کوچگیها گفتند :

- پیش زنت برو... گپ بزنید .

گفت :

- زنم ، ها ؟

- گفتند :

- بلی ، زنت منتظر تست .

گلخنی . خاموش بود . آب تیره رنگ خندق را مینگریست وهمچنان به نظر می‌آمد که از نیامدن یکسالش پشیمان است. همه بااصرار ازش میپرسیدند :

- آخر چرا نمیری پیش زنت ؟

سر انجام بدون آنکه چشم از آب بردارد، زمزمه کرد :

- زنم رادر گور کنید .

- پرسیدند :

- چرا ... چه کرده است ؟

گلخنی جواب داد :

- اصلا او زن نیست .

کوچگیها پرسیدند :

- عجب ، چطور ؟

ناگهان گلخنی با صدایی که تمام ذرات امید هایش درآن تجلی میکرد ، فریادزد :

- او چطور زن است ؟... بچه نمیزاید... چه کنمش ؟..

وناگاه، آواز خشمناکی فریاد پر آرزوی اورا برید :

- جلمبر !... بروخانه ...

صدای زنش بود . زن ریزه اندام، ازخشم میلرزید . در چشمهایش کینه یی عجیب برق میزد . گوشهٔ راست دهن گلخنی یك باردیگر سوی گوشش بالاتر رفت ودندانهای زرد رنگ الاشه اش نمودار شد :

- چه گفتی ؟

زن با نفرت بیشتر فریاد کشید :

- جلمبر !

گوشهٔ دهن گلخنی پایین آمد وآن لبخند همیشگیش گم شد . از اعماق وجودش‌چیغی برآمد :

- شلیته !

زن متقابلا چیغ کشید :

- جلمبر !

گلخنی سوی زنش رفت . بند دست اورا گرفت با صدای شکسته و بغض آلودپرسید:

- توهم سرمن خنده میکنی ؟ تو هم مسخره میکنی ؟

زن قهقهه یی عصبی زد :

- ها ... من هم بر ریشت میخندم ....

گلخنی کش کشان زنش را سوی حمام برد . کوچگیهایمان با موجی از خنده دنبالشان کردند . وی زن رابه آتشخانه‌برد.

بازوری عجیب، میگشیدش، ناگهان همه ما چیغ پر از ترس ونومیدی زن را شنیدیم که کمك میخواست وقتی به آتشخانه درآمدیم، دیدیم که مرد دهن آتشدان راباز‌کرده‌است. نیم پیکرزن در آتشدان بودوپاهایش باتشنج تکان میخورد. گلخنی در حالی که پا های زن را محکم گرفته بود ، پیهم میگفت :

- توهم بر ریش من میخندی ؟

ای شلیته ! توهم ...

بعد، حرکت پا ها خلاص شد. بوی‌گوشت وموی سوخته فضارا پر کرد . گلخنی . برخاست با وضعی ابلهانه، نگاهی به پاهای زنش انداخت وآهسته گفت :

- او هم مرا دوست نداشت ... مسخره میکرد ...

سپس سوی ما نگریست . گوشهٔ راست دهنش سوی گوشش بالاتر رفت . دندانهای زرد رنگش، نمودار شد واین خندهٔ او بود. یك خندهٔ تلخ .

* * *

خوب ... گفتم گلخنی حمام ما، یعنی‌حمام کوچه ما، که مردی کوچك اندام و زشت بود ، نامهای بسیار داشت، ولی تنها دوستان او قورباغه های خندق بودند . یك روزچنان شدکه این گلخنی زن بگیرد وزن هم‌گرفت. بعد، یکروز دیگر دریافت که زنش او را دوست ندارد وبه ریشش میخندد . آنوقت اوهم زنش را گرفت ومثل هیزم در آتشخانهٔ حمام ، انداختش. سپس گوشهٔ راست دهنش سوی گوشش بالا تر رفت ودندانهای زرد رنگ الاشه اش ، نمودار شد. یعنی خندید.

- پایان -





اینهم نقش ونگار که بادست های ظریف منابه ساخته شده اند .



آثار ظریف ایکه منابه بادستان هنـــرآفرین خویش ساخته .

ترجمه :وحید

اختراعات جدید یک زن درفن زرگری

بیش از هزار سال قبل در قفقاز منطقه‌ئـی وجود داشت که آنرا بنام مملکت اشخا ص فنی یاد میکر دند . این اشخاص که واقعا استادان فن شان بودند. برای جنگجو یا ن خو یش پیرا هن ها ی دفاعی اماده‌میکردند منطقه مذکور از قسمت های دیگر قفقـــاز تو سط سلسله جبال مر تفع جدا شده بـود این مملکت از اتحاد چند ین قر یه وقشلاق متشکل گردیده بود که همه جمعا مشغو ل تهیه و سا یل دفا عی بودند . یکی از ین قشلاق ها محلی است که فعلا آنرا بنـــام کو با چی یاد میکنند .

گر چه امروز در کو با چی هیچ کس مصروف تهیه و سا یل دفاعی ، شمشیروغیره لوازم نیستند اما از شهر ت آن هیچ‌کاسته نشده است . مردم محل مذکور امـــــروز ظروف طلائی و نقره ئی ،وسایل زینتی‌وتحفه های ظر یف اماده میکنند .

در فامیل محمدوف که خود اهل قـــریـه کو باچی است یازده نفر فن زرگری راپیش می بردند .

آخرین شخص در ین فا میـل عمـر نـام داشت . برای اولین بار پسر عمر عنعنه فامیل را بر هم زده رشته ادبیات را در پیش‌گرفت تصور میشد عنعنه که از اسلاف به ایشان باقی مانده ازبین خواهد رفت اما حاد ثـــه غیر متر قبه بوقوع پیو ست . دختر عمر که منابه نام داشت ازپیشه ابا واجدادش پیروی کرد .

باحرفه زر گری زما نی اشنا ئی پیـــدا کرد که هنوز ده سال بیش نداشت .ایـن عمل که یک دختر به کار های زرگری د ست زند بر خلاف عنعنات اسلا ف شان بشمـــار میرفت زیرا چنین معمول بود که زنها با ید گلیم وقالین با فی کنند پشم گوسفندا نرا بر یشند . کار های زرگری مخصو ص‌مردها بود .

ما هران فن به تصمیم شجا عانه منا به به دیده شک می نگریستند اما زما نـــــی متو جه شدند که منا به واقعا کار ها رابه صدا قت و مهارت انجام مید هد راه‌دوکان های شا ن راپیش او گشو دند . منا فه‌اوقات زیاد را در انجا سپری میکرد تا با شد به اسرار فن زرگری هر چه عمیق تر پـــــی ببرد و درین کار از خود سعی بلیغ بخرچ میداد .

دیری نگذ شت منا به به شهر تبلیس (پا یتخت گر جستان) سفر کرد و در آنجا نزد حکا کان و قلم زن ها ی شهر مراجعه کرد تا چیزی از آنها نیز بیا موزد .چندی بعد از آنجا روانه مسکو شد ودر آنجـــا با اسرار حکا کی رو سی اشنا ئی حاصل کرد منا به از برکت استعداد طبیعی وقابلیت کار خو یش هنوز سی سال داشت که‌منحیث استاد فن شناخته شد . در چند ین‌نمایشگاه اثار زحما تش بمعر ض نما یش گذاشته‌شد که با استقبال شا یان تما شا چی رو برو



چند نمونه سازندگی منابــه

اسمعیل

تاریخ گواه است که تجاوزگر امریکا است نه اتحاد شوروی

چرا انقلاب ملی و دموکراتیک مردم افغانستان خار چشم همه‌ی مرتجعین جهان است؟

به گذشته ها بنگریم به تاریخ کشور خویش و تاریخ جهان نظر اندازی کنیم.

هر زمانیکه مردم یك کشور به اساس اراده‌ی آزاده‌ی خود در صدد بر آمده‌اند تا یوغ استعمار و استبداد را بدور افگنند و به یك حیات آزاد و بی بلا آغاز نمایند، دشمنان عمده واساسی خویش یعنی ارتجاع وامپریالیزم را که بناحق و ظالمانه و به‌نحوی از انحاء دستهای کثیف شان بخون مردمان این کشور ها رنگین بوده واست از سر راه پیشرفت خویش دور سازد گویا این خواست بر حق و روای آنها آتشی‌است که بجان غول امپریالیزم و شغال ارتجاع افتاده باشد به تقلا و فعالیت‌افتاده اند و چون هدف این دشمنان واقعی بشریت ناروا ونامقدس است ،لذابرای رسیدن به آن نیز از وسایل ناروا‌ونامقدس استفاده می کنند.

درزمان کنونی وبخصوص ازدهه‌ی ششم و هفتم قرن حاضر دشمنان شماره یك مردمان جهان بدور ژاندارم جهانی وجهانخوار نامی یعنی امپریالیزم امریکا جمع شده اند وپیوسته و بصورت متحد و در یك جبهه‌ی نامقدس ضد انسانی علیه هر چه آزادیخواهی واستقلال طلبی ،هرچه حق خواهی وحق طلبی ، هرچه ترقی وپیشرفت ،هر چه مبارزه‌ی ضد امپریالیستی وضد ارتجاعی هر چه ... است بشکل بسیار محیلانه و ظریفانه گاه آشکار و بیشرمانه وارد صحنه‌ی عمل می شوندو حتی‌مستقیما به امور داخلی کشور ها مداخله می کنند.

خوشنما تر اینکه امپریالیزم امریکا برای اعمال ضد انسانی و ضد مترقی خود توجیهاتی ؟! نیز ارائه می کند.

آوانیکه مردم شرافتمند و آزادیخواه افغانستان با شور انقلابی ووطن پرستانه خونخوار ترین جاسوس امپریالیزم امریکا و سفاك ترین دشمن خود یعنی امین اجنت را ازسریر قدرت بزیر آورد وبجزای اعمال شیطانی وطاغوتی اش رسانید ودر حالیکه ازین رهائی با شور و شوق انقلابی با وجد وسرور پذیرائی می کردند اولین ندای نحس وضد آزادی از آنسوی اوقیانوس ها از سر زمین دالرو تفنگچه بلند شد و حکومت امین‌جبار را حکومت قانونی مردم افغانستان ؟!قلمداد کرده واز بین رفتن آنرا غیر عادلانه؟!قلمداد کرد واز آن دفاع همه جانبه نمود . این حقایق را می توان بصورت روشن تردر بیانیه‌ی تاریخی ببرك کارمل منشی‌عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیك افغانستان که بمناسبت پانزدهمین سالگرد تاسیس‌حزب واحد دموکراتیك خلق افغانستان ایراد فرمودند ، منعکس شده است ایشان در یك بخش این بیانیه‌ی انقلابی می فرمایند:

«... اکنون امپریالیزم ووابستگان آن با گرفتن چهره‌ی حق بجانب در واقع بخاطر بر افتادن رژیم فاشیستی‌حفیظ‌الله‌امین خاین و خونخوار ومرگ این جاسوس سابقه‌دار امپریالیزم امریکا و امینی‌های جنایتکار شگریه و نوحه سرایی می کنند ، رهبران کشور های امپریالیستی و سگ های زنجیری آنها به سردمداری آقای کارتر با اظهارات مداخله گرانه و تلاش های تب آلود خویش صریحا در امور داخلی ما مداخله می کنند ، مگر می توانند پنهان کنند که هم اکنون به چه مقیاسی مصروف‌تدارك برای تجاوز به‌حقوق آزادی و استقلال خلق ها و کشور های مختلف جهان هستند ؟ ونیرو های ارتجاعی ضد پیشرفت و ضد ترقی را در نقاط مختلف جهان واز جمله در کشور ما مسلح می سازند ، آقای کارتر ماشین خون آشام امین این توطئه گر رسوا و جاسوس‌سیا را (حکومت رسمی) و قانونی و شخص‌او را بنام رئیس جمهور افغانستان یاد کرده است و از حفیظ‌الله امین چون‌فرزندو فادار امپریالیزم امریکا دفاع می کند،وضع کاملا روشن است .

نیرو های امپریالیستی وارتجاع منطقه، از امین وباند تروریستی وی بصراحت‌دفاع می نمایند وبه این وسیله خود را شریك جرم یك قاتل حرفه یی که دهها هزار تن از وطن پرستان و هموطنان مسلمان مارا به شهادت رسانده است نشان می دهند..».

آری به مصداق بیت معروف :

خون ناحق دست از دامان قاتل برنداشت
دیده باشی داغ هـای دامـن قصاب‌را

ظلم‌وشکنجه های بی شمار دوران زمامداری امین خوانخوار که هرگز فراموش‌مردم بلا کشیده ورنجدیده‌ی ما نخواهد شد بگردن امپریالیزم ودر راس امپریالیزم امریکاست زیرا آوانیکه امین سفاك بات‌ستیل های خود را از مردم بیگناه وآزادی خواه می انباشت آوانیکه امین «نا امین» دسته دسته مردم شریف ما اعم از روحانیون وطنپرست وکارگران ، دهقانان، مامورین ، اهل کسبه حتی طفل هاوکهنسالان رابه جلادان خونخوارمی‌سپرد وزنده‌زنده‌بگور می‌کرد . هرگز امپریالیزم ومتحدینش ازجمله رهبری شووونیستی چین نه تنها اعتراض نمی کردند بلکه در زیر پرده «چنانچه با براه اندا ختن صدا ها وپروپاگند های اخیر به اثبات رسید » او را یاری و تشویق هم می نمودند .

درین جبهه‌ی نامقدس ووسیع جهانی همه نیرو هائیکه دست شان بخون خلق های ممالك مختلف آلوده است با هم یکجا شده اند . امپریالیزم امریکا این ژاندارم بین المللی که دستان کثیفش به خون خلق قهرمان چلی «پنوچت دیکتاتور فعلی چلی بکمك مستقیم و دسیسه علیه دولت قانونی الیندی قهرمان بقدرت‌رسیده است » بخون مردم بیدفاع و آواره‌ی فلسطین «یار غار وهمدم نزدیك صهیونیزم باز هم همین‌امپریالیزم امریکاست » بخون خلق قهرمان ویتنام «امریکا مدت اضافه از بیست سال در ویتنام خونریزی و سفاکی نمود و مقداری بمب هائیرا که بالای خلق ویتنام ریخت اضافه از مقدار مجموع بمب هائی بود که در طول جنگ جهانی دوم ریختانده شده‌بودو خواست یگانه مردم ویتنام را که اتحاد شمال و جنوب مملکت بود با گلوله و ناپالم جواب می داد » بخون خلق آزادیخواه افریقای جنوبی ورودیشیا ، امپریالیزم امریکا با دفاع از رژیم های اقلیت و دست نشانده درین ممالك باعث قتل و قتال وخونریزی می شد که اینك دریناواخر به اراده‌ی مردم زیمبابوی رودیشیا از دهانه‌اژدهای جهانخوار امپریالیزم بیرون شد ولی مردم افریقای جنوبی هنوز هم در خون غرقه اند » ...

درین مسابقه اینك شئوونیزم عظمت ـ طلبانه‌ی چین نیز بمیدان آمده و با دفاع از استراتیژی تجاوز گرانه امپریالیزم و ضدیت با جامعه‌ی جهانی صلح و ترقی‌ـ ماهیت اصلی وارتجاعی خود را برملاساخته است .مگر این رهبری منحرف و مرتجع پکن نبود که بر خلق قهرمان ویتنام ، خلقی که هنوز زخم های وارده از تجاوزات امپریالیزم امریکا در وجودش التیام نیافته بود که مورد حمله‌ی بیرحمانه وتجاوز‌ـ گرانه عظمت طلبان چین واقع شد . مگر این شوونیزم مرتجع پکن نبود که پول پوت این دژخیم خلق کمپوچیا را برآنها تحمیل کرد و در نتیجه خون هزاران‌تن بیگناه ریخته شدو مملکت به نیستی‌ونابودی تهدید شد و همه منابع مواد حیاتی از بین رفت و تعداد کثیری از مردم زحمتکش وبیدفاع آواره و گرسنه و مریض بجا ماندند ؟

آری‌این همه حقایق تاریخی و انکار ناپذیر نشاندهنده‌ی آنست که‌امپریالیزم ارتجاع ، شوونیزم ، صهیونیزم و امثال آنها همه و همه در کمین نشسته اند تاـ نگذارند خلق های کشور های جهان به اراده و خواست خود زندگی کنند و همچنان حقایق بالا نمایانگر این حقیقت است که اهداف پلید و شوم این گروه با وسایل پلید و شوم همراه است .

حال برمی گردیم به این موضوع که چرا انقلاب ملی و دموکراتیك افغانستان خار چشم همه‌ی مرتجعین جهان است ؟

باقیدارد

در محکمهٔ فامیلی چه خبر است؟

دادوفریادزنها ومسأله‌طلاق!!

خوانند گان عزیز ! ما از چندی‌باینطرف تصمیم گرفتیم تا موضوعات وجارو جنجال های فا میلی را برای‌شما بنشر رسانیم امید واریم برای بهتر شدن این صفحه نظریـات وانتقادات خویش‌را بدفتر مجله بفرستید تابا رهنمایی های بیشتر شمابتوانیم مطالب این صفحه را بهشکل خوب وبیطرفانه برای شما پیشکش‌نماییم .



قاضی راحله حبیب به‌شکایات یکـــی از مراجعین گوش میدهد

وقتی بمحکمه فامیلی داخل میشوم آوازرنی بگوش می رسید که بلند بلند حرف می زد مرتب قسم می خورد واظهار می کرد که‌درین هژده یابیست سال سوختم وساختم مگردیگر طاقتم طاق شده خواهش میکنم هر چطور که شده طلاق مرا از شوهرم بگیرید .

مخاطبش راحله‌حبیب قاضی محکمه فامیلی است که با بسیا ر بردباری و حوصله که مخصوص قضات است بحرفهای زن گـــوش میداد . پشتش طرف ماست چادری زیره یی بسر دارد وررویش را بالا کرده از نیمـــرخ میانه سال معلوم میشود گوش گرفتم چـــه میگوید .

زن میگوید : از روزیکه عروسی کرده‌ایم حرام اگر یك روز رابه آرامی و خوشـــی گذشتانده باشیم هرگز زندگی آرام وساکت نداشته وهمیشه آواره وسرگردان بودیـــم گاهی همه چیز داشتیم وزمانی هم هیچ چیـز نداشتیم مثلا بعضی صبح هاکه از خـــواب برمیخاستم خانه را پراز سامانهای گوناگون میافتم وزمانی هم حتی کوچکترین ظرفـــی برای غذا خوردن هم نمیداشتیم . بدبختانه میدانستم که او دزداست مگر از آنجاییکه ازوی خیلی می ترسیدم صدای خـــود را بلند کرده نمی توانستم زیرا برای دیگران گفتن همان بود ولت خوردن هم همان، ما صا حب چهار اولاد بودیم . وبهمان زندگی نکبت بار مـی سا ختیـم ، تا اینکه یکـــی دو مـــاه پیش او را حیـــن ار تـــکـا ب دزد ی گرفتار وبزندان انداختند ، از بخت بد در خانه کرایی هیچ چیز برای خوردن و خریدن نداشتیم ناچار بخانه پدرم رفتیم .

زن در اینجا مکث نموده وبه اطراف خـــود نگاه میکند بعدسرش راخم انداخته وعریضه خودرا به قاضی تسلیم میکند .

در اتاق چند خانم دیگر هم برای ملاقات باقاضی به انتظار نشسته اند، از قاضی راحله می پرسم : طوریکه دیده می شود بیشتر مراجعین شمارا خانمها تشکیل میدهند، چنـــد راپوری که تهیه نموده ام اتفاقا مربوط به دعوای زنها بوده ، مگر مرد ها شکـــایت نمی کنند ؟

در جواب گفت : سوال خوبیست بایدگفت تفریق یا طلاقیکه خانم میخواهد ، باید از طرف محکمه صورت بگیرد ازین سبب اکثر مراجعین ما از طبقه اناث میباشند .

ازوی خواستم تا در ینموردکمی روشنـــی بیاندازد ؟

گفت : قابل یاد آوریست که فعلا د ر قانون مروجه مملکت ، مرد ها حق طلاق را دارند ومیتوانند طلاق بدهند، که بنظر مـــن برای جلوگیری از اختیار عام وتام مرد ها، باید طلاق مانند تفریق بمحکمه ارتباط بگیرد. یعنی مرد بتواند دلایل کافی برای اثبـــات دعوی وطلاق خانم‌خود داشته‌باشدکه‌درینصورت خانواده ها بهتر حمایه شده واز طـــلاقهـــای زیاد وبیمورد جلوگیری شده میتواند .

وی افزود : طلاق در صورتیکه بمیل هردو طرف باشد بنام طلاق رضایی یادشده‌وبوثایق ارجاع گردیده وطلاق صورت می‌گیرد مگر در صورتیکه طـلا ق رضایـــی نباشد ومـــرد بخواهد زنش را طلاق بدهد خانم میتوانـــد حق‌المهر ، حقوق ایام عدت وسایر امتیازات خویش را مطالبه نماید .

– ممکنست بگویید ایام عدت چیست ؟

– عدت مدت سه ماه وچند روز است تا معلوم شود که زن حامله است ویا خیـــر چونکه تاسه‌ماه نتیجه‌حامله‌داری ویا برعکس آن ثابت می گردد . در صورتیکه حا مله باشد نه ماه باید صبر کند تا طفلش تولد گردد ودر طول اینمدت شوهر مکلف است تازن را اعاشه واباطه نماید .

پرسیدم : ایـن خانم که بـــا شماصحبت می کرد وهم عریضه ای تسلیم شما نمود چگونه تأمل صورت می گیرد ؟

در جواب گفت : از آغاز طرفین را و قت میدهیم تا شاید بین شان صلح صورت بگیرد وماکوشش نهایی را انجام میدهیم با ارائـــه دلایل میخواهیم ایشانرا قانع بسازیم تا از ادعای خود صرفنظر نمایند . در صورتیکـــه موفق نشدیم موضوع به دعوی می انجامـــد وخانم صورت دعوی ترتیب می نماید و شوهر بمقابل او دفاع میکند وموضوع شان به‌جلسه قضایی مطرح بحث قرار می گیرد . اگـــر خانم دلایل کافی برای تفریق خود ارائه‌کرده باشد. وشوهرش در دفاع خویش نتـــواند دلایل زنش را رد کند در ینصورت تصمیم به تفریق شان گرفته می شود . واگر دلایل کافی نداشته ودلایل خویش را اثبات کـــرده نتواند واگر بازهم اسرار بتفریق داشـــــه باشد. مطابق قانون مدنی دونفر شاهد بحیث حکم انتخاب می شوند، حکم باید از اقارب طرفین بوده ، ازروابط ومناقشات فـــامیلـــی آندو بخوبی مطلع وآگاهی داشته باشند و باید سعی‌گرددکه این اقارب دخلی بموضوع نداشته باشند ، مثلا شوهر شکایت میکند که‌فامیل خانمم بزندگی شان دخالت میکنـــد و مامدنظر می گیریم که حکم نباید پدر ویا برادر زن باشد . ودر قسمت مردهم همیـــن تأمل صورت می گیرد . بعد از اینکه حکم انتخاب شدند ومراحل قانونی را طی نمودند سوگند یادمی کنند که وظیفه خودرا بکمال بی طرفی انجام دهند ، برای حکم وقت داده می شود تا در قسمت دعوی زن وشوهرصحبت ومطالعه نمایند و بکوشند تا اصلاح صورت گیرد . در صورتیکه موفق نشوند ویااینکه دوحکم با دو نفر مخالف باشند بازهم بـــه تجدید حکم اقدام می گردد . وهنگامیکـــه دوحکم دیگر هم‌موفق بحل‌پرابلم هـــای‌زن و شوهر نشوند خانم حق بجانب معلوم شده و قرار قانون مدنی محکمه به تفریق شان حکم میکند .

ناگفته نماند که در جریان دعوی قاضـــی طرفین را به صلح تشویق واز نتایج خراب وهولناك برای آینده فرزندانشان که ازتفریق حاصل می گردد به ایشان گوشزد میکند .

روی میز قاضی نظرم بیك دوسیه می افتد که عکس زن ومردی روی آن سرش شده بود ، از راحله حبیب می پرسم فعلا کـــدام موضوع راروبدست دارید وبه دوسیهٔ اشاره میکنم .

بقیه در صفحه ۵۰

نویسنده :بیرنگ کوهدامنی

باز تاب بهار در شعر متعهد

وقتی تاریخ ادبیات وهنر های جهان را ورق میزنی در می‌یابی که فصل های طبیعت برای سخن سرایان وهنرمندان الهام دهنده بوده. بهار ، تابستان ،خزان وزمستان هنرمندان را برانگیخته است تاجاییکه گروهی به د نباله روی ارسطو براین نکته لجاجت واصرار کرده اند که «هنر تقلیدی از طبیعت است» این مقوله‌یی استخشکه وزمان زده و تعریف تحریف آمیز از هنر ، هنر نمی‌تواند تقلیدمحض واطاعت کورکورانه‌ازطبیعت باشدواین‌پیشنهادی است سطحی درهنر ودریا فت‌سنگواره ومنجمد ازمسایل حاد هنری. نظر ار سطو را فقط میتوا ن « در ز مینه هنرنقاشی‌تاجایی‌پذیرفت»(۱)اگردرشعر، موسیقی فلم، تیاتر ، رقص ازطبیعت تقلیدی صورت گیرد نتیجه چه خواهد شد!پاسخ روشن گرایش بسوی «نانو رالیسم» که‌بسیاری از ار زش های انسانی رادرهنر نفی‌می‌کند وکوشش های سازنده‌ی انسان رانادیده می انگارد، هیچ پدیده‌ای نمی‌تواندبی ارتباطباانسان باشد هرچه هست درانسان و باانسان است به‌گفته ای‌از شاعر آگاه اسماعیل شاهدودی (آینده):

دردنیا اگر صدایی بماند، اگرسرودی‌بما ند
اگرکلمه ای بماند، صدای انسان، سرودانسان، درین کلام است :
عشق من ای رهایی پرواز از قفس ، آزادی‌ای طلوع مقدس ، (۲)

صدا، کلمه وسرود انسان‌است‌که‌در د هلیز تاریخ طنین قوی دارد ، می‌آفریند ، دگرگون می‌کند قلمرو خودرا گسترش می‌دهد وازپایگاه والاواز سنگر گرم خویش‌بامردی ومردانگی‌دفاع می‌کند، هنرازانسان جدانیست ،درانسان است وبا انسان به گفته از احمد شاملو :(هنر یعنی طبیعت به اضافه‌ی انسان)نه‌تقلید واطاعت از طبیعت ، اگر در هنر کوشش صمیمانه صورت بگیرد و خواست آدم هارا باز تاب ندهد، هنری مردود است، هنر .باید ستایشنامه انسان‌باشد که این همه شگفتی آفریده است .

آذر آریان پوردرمقدمه تر جمه‌کتاب(داستان تکامل انسان)می‌نویسد:

(... درین جهان موجودی است . این‌موجود دستهای دارد که به آسانی لوکومو تیوهارا بلند می‌کنند. پاهایی داردکه دریک روز هزار فرسنگ رامی پیمایند . بال هایی دارد که اورا به‌بالای ابرها، به‌آنجا که‌از بال بس برندگان بر تر است ، می‌رسانند . باله هایی دارد که اورا توان شناوری می‌بخشد . چندان که نکوتر از ماهیان تکاپو می‌کند ، چشمان‌این موجود نادیده هارا می بینند، و گوش های او آوایی راکه درآن سوی زمین برخیزدمی‌شنوند این موجود چنان تواناست که‌کوهسارامی‌شکافد ومی‌گذرد وآبشار های تند را ازجریان‌بازمی‌دارد زمین رابه خواست خود تغییر می‌دهد ، جنگل می‌کار ، دریـا هارا بهم می‌پیوندد ، بیابان های را آبیاری می‌کند .

-کیست این موجود ؟ این‌موجودهمانا انسان است !) (۳)

هنر وادبیاتی که در جهت مخالف خواست انسان در حرکت است هنری مجرد است، بی ریشه وسطحی است. نمی‌تواند مجال زندگی بیابد تاریخ باکسی تعارف ندارد این مو ج خشمگین وپوینده خس وخاشاک‌رانابود می‌کند زمان بهترین منتقد است بیاد بیا و ریم گذشته‌شعر خودراکه به‌روایت‌تذکره نویسان‌تنها دردربار سلطان محمود ۴۰۰شاعرصفحه سیاه می‌کردند ودرشیر از عصر حافظ بیش‌از هزار شاعر غزل‌می‌سرود،ماامروزفردوسی‌رامی‌شناسیم وحافظ را می‌ستاییم چرا؟ فردوسی وحافظ از هنر دریافتی سودا گرانه نداشتند ، درد های خود ودیگران راموزون می‌کردند.

پاسداران نیکی وبرابر ی اجتماعی بودند. در سودای اسپ وکنیز وقباشب هارابه صبح نمی‌آوردند . این دو شاعر اگر مدحی گفته اند ازسر اجبار‌بوده‌است نه‌برای دینار .درزمینه‌ی های فردی از بی خردی است، هنرمندان آگاه هرگز نخندیده اند . دردمند بوده اند آن گونه که ناصر خسرو شاعر عصیانگر بلخ می‌گوید:

(.. خنده از بی خردی خیزد چون خندم ؟)

پادشاهان غارتگر وقتی بزم می آراستند که غنا یم بی شماری به دست می آوردند .وقتی شراب می‌خواستندکه‌خون های‌بی گناهان را ریخته بودند . هزاران زن ،کودک ، پیرو جوان درسوگ می‌نشستند تابزم امیری مستبد و سلطانی قاهرگرم می‌گردید. این‌شادی‌است؟نه! این‌جنون زدگی‌است. وشاعران‌در باری عسجدی ها وعنصری هاو فرخی هادر این جنایات شریک اند . بگذریم ازین که بعضی ازین یاوه‌سرایان عملا نیز در جهان کشایی (!) پادشاهان شرکت کرده‌اند . در التـزام شاه وددرکاب‌او خودرا آویخته اند تا میدان های غارت و تجاوز وآدم کشی راز نزدیک‌ببینندوخوب‌تربتوانند آن جنایات راموزون نمایند ورنگ شعری بد هند. وخاطر بی خردان ورهزنان راکه خودرا پیشواو کند.سخن‌از رنجها وغصه هـا نیزدرین زمینه بسنده نتواند بود. نویسنده باید راه‌حل رنجها را نشان دهد نه اینکه روایت گرو باز گوکننده‌ی محض باشند. نویسنده بایدبه پرخاش انسان و عصیان او تاکید کند . زیرا عصیان آگاهانه‌ی انسان پایان بدبختی هاوغصه هاست . ونه نوحه سرایی های او. انسان باگستردگی افق دیدو شناخت منطقی می‌تواند جهان خودرا دگر گون نماید کار هنر مند آن نیست که کاستی هاو ناراستی هارا نشان دهد ودر راه درمان وچاره ی آن نکوشد .

بسیاری از نویسندگان وسرود گران آگاه وپیشرو در کنار اینکه تعهد درهنررا پذیرفته اند . فقط تعهد گران لفظی نبوده انـد.عملا تفنگ به دوش گرفته اند وروانهٔ کار زاروسنگر ها گشته اند . نویسندگانی‌که از روی مصلحت نوشته اندویابه‌تعبیری نان رابه‌نرخ‌روزخورده‌اند ودرجهت مخالف خواست ها،نیاز هاو آرمان‌های توده ها قرار گرفته اند، درهمان ساعاتی که در قید حیات (!) هستند مرده اندایناان آثاری فاتحه شان خوانده شده است . اینان آثاری پدید آورده اندکه‌دل آزاراست، متهوع‌ومسخره سطحی و بازاری و شایسته تجارتی

که‌نفرین را سزاواراند نه آفرین را باری آ ثار مردمی را نمی توان درپشت‌میز ها ی ادارات و آرام چوکی ها نو شت و یا در شیشه خانه ها پدید آورد . آثاری توده ای فضایی مردمی را می طلبد وبه تجر به‌ی نو یسنده بستگی دارد به شنا خت او از زند گی مردم . نویسنده ای که دریا را ندیده است واز دریا سخن می گویدنویی درو غگو ست .

شعر کوشش صمیمانه کرده اند و مجاهده‌ی صادقانه . وبه تصریح‌داکتر عبدالحسین زرین کوب: «...هنر خوب شاید انواع مختلف‌داشته باشد اما بدترین هنر همان است که در آن مجاهده‌ی صمیمانه صورت نگرفته‌باشد.» (٤) وبااین ملاحظه، آن اثری درتاریخ اد بیات مانده است ودرخشندگی ورنگ جاودانگی‌یافته است که درون مایه از عترت انسان ها دا شته است . نه عشرت آنهاو بزم آرایی هاو شراب خواستن درباریان، هنربزمی فقط به‌درد خود- پرستان می‌خورد وشکم پرستان آزمند. کشور کشایان وفاتحان دروغین بی‌بندوبار که برای شاد خواری خویش خون مظلومان راریخته‌اند. خانه هاو خاندان هارا برباد داده اند. یکه تازی ولگام گسیختگی کرده اند. هنربزمی‌هنردرباری وهنر شمع وشراب وشاهد هنری مجردومبتذل است، این گفته به مفهوم آن نیست که شادی های انسان را نفی‌کرده‌باشم ، آزادی وشادمانی آن وقت مصداقی راستین می‌تواند بیابد کـه همگانی شود، شادمانی های شخصی .خندیدن

رهبر به حساب می آوردند شادمان نمایندشعر بزمی یعنی شعر جنایت ، شعر تجاوزو غارت شادگشتن در مرگ بی گناهان اوج حماقت و نادانی است .

اما دوران مادوران بز م آراستن هاو شادمانی های فردی نیست ،انسان‌معاصر حماسه مقاومت ورزم‌رامی خواندرزمی مقدس‌راکه برضدمناسبات کهن‌وروابطه‌هاوضابطه‌های انسان شکن و غیر عادلانه انجام می پذیرد .دیگرشادی‌هاوغم های فردی وشخصی نمی‌تواند وجود داشته‌باشد دیگر زندگی یعنی (آمدن ، رفتن) دوبدن دیگر همه‌ی «مردم (مستضعف) دنیابرادرند»(۵) دیگر زندگی یعنی (آمدن، رفتن، دو یـدن عشق ورزیدن ، در غم انسان نشستن، پابه‌پای شادمانی هـای مـردم پای کوبیدن،کـار کردن ، »(۶)باری هنرمجرد و مردم گریزنمیتواند درزمانه‌ی ماطنینی بیابد. هنر ضد مردمی از دیر گاهی است که مرده است . مردم گرایی‌در هنر به آن مفهوم نیز نیست که هنر تاسرحد شعار های سیاسی و مقالات روز نامه ها سقوط

نو یسنده با ید بااشیا واشخاص ارتباط مستقیم واستوار برقرار کند و از نیروست که هنر مندا ن مردم گریز ما یو س وبرج عاج‌نشین کوبیده می شوند ، آنان مردم را واشیا را مع‌الواسطه می نگر ند نـه مستقیم.

آثار خودرا در لحظه های مستی و فرا- موشی مـی نو یسند در فر صتی که «دو- دسیگار و عطر وبوی شراب -خا نه راهمچو بو ستان کـرده است.» (۷) وبا این‌ارتباط فضای این گونه نو شته ها مسموم است زیا نبار ، هنر مند برج عاج نشین به مردم نمی اند یشد در بی سود خو یش است . گا هی دم از فلسفه ی پوک هنر برای‌هنر می زند گا هی رما نتیکی می اند یشد ووقتی سور ریالیست است . ریش می گذارد، به مخدرات پنا هنده می شود . لبا س ها ی مخصو ص و مضحک به تن می کند مرد م رامتهم به‌نادانی وهنر ناشناسی می کند. افاده می فرو شد وناز می نما ید وقتی بـه زمین قدم می گذارد چشم آن دارد که زمین او را سپا سگزار با شد . هنر مند بر ح عـاج نشین دانش ندارد، بی ریشه است.

ناتمام

امین افغانپور

په کلي کي برج او په برج کي چاوده ...

خوانی ډمی ، پداسی حال کی چی لبز څه ستمیده او انتگی یی څه دشرا بود نشی په اثر او څه هم دورو ستی مستی ګلړا په نتیجه کی‌سره شوی وو ، دخپلو ګو نګرو-ګانو دشر نګا شرنګک اودخپلو ستایـونکـو دلا سو نو دبر کولو په څپو کی ځان پریوه کو چ باندی و غور ځاوه او یوه ژوره سایی وکښله ...

ما چی دښکلی او مجلل سا لون دکړ کی د پردی له درز څخه بهرته وکتل نو پـه افق کی نوی سور والی پیدا شوی و .دټولو سرونه تا وده ووا و د څینو ستر ګی دخوب له زوره مر غی مرغی کید لی . ښکا ریده دا سی چی ورو ورو به هر یو په خپله مخه ځی .

شیبه پس کوربه په داسی حال کی چی دنشی له زوره دتو فان څپلی بیړی دبادبان په څیر ها خوا او دیخوا ځنګیده له یـوه یوه سره مخه ښه کوله او میلمانه یـــی رخصتو ل .

ورو ستی ډله میلما نه چی رخصت شو ه دخوانی ډمی ډله وه. کوربه هغوی په ډیر عزت سره په خپل موټر کی کښینو ل.داوخت لمر څرګ و هلی و . همدا چی موټرو خوځید له شا نه یی دوړی پورته شوی ... دموټر دار ابونه پورته شوی دوړی له ځانه سره د منی و چی او مړاوی پا ڼی جګی او پـه هوا کړ ی .

موټر لری کیده خو زمایه ما غزو کی یوه هیر شوی تصویر ورو ورو شکل نیوه او ژوندی کیده په خپل ذهن باندی مـــی فشار راووړ چی حقیقت کشف کړم . هغـه حقیقت چی زه‌یی دبیګا نی محفل له سـره بیا تر سبا ، پـــه ځان پـوری مشغـول کړی وم .

څوانی ډمی می سخته توجه ځانته جلبه کړی وه .

اته سا عته می په زړه کی یوه غو غا ګډه وه چی :

-هغه به وی ،.. هغه به نه وی ، ..هغه به وی ،.. هغه به نه وی، .. او په خپلو سرو ستر ګو می باورنه شو کو لی چـــی ما دغه حقیقت ته ور سوی چی :

-هو! داهماغه ده، ځکه چی د شر ابـو دنشی په اثر یی یو تصویر دوه او دری تصو یرونه ښو دل ...

همدا سی په دراندو سر کورته روا نوم سر می څر یکی وهلی .او ما هغه تصویرنه شو هیر ولی چی دډمی دوړونکی موټرلــه شانه پورته شوی دوړی، دمنی وچی‌او مړاوی-پاڼی په هو اکړی . دی منظری زما دذهن په تیاره ګو ټونو کی یو څه ژوندون کول غو ښتل خو ما نه په خپلو ستر ګو با ور در لود او نه په خپل ذهن ...

همدا چـی کور ته ورسیدم او پـر کـټ وغځید م ، ورو ورو هماغه تصویر ، یعنـی‌د موټـر دارا بونه د پـور تـه شوی دوړی او د موټر دلری کیدو تصویر، شکل و نیــو او لوی شو. اود تصویر له لوئیدو سره‌سره زه شل کاله په شا ولاړم ...

* * *

زموږ کلی ښا رته ډیر نږدی پرو ت و پدی کلی کی چی دغو نلړی او دسیند ترمنځ و . یواځی یوه لو یه او بر جوره کلا وه چی‌هغه‌د (ف)وه.(ف)نه یواځی داچی‌زموږد‌کلی ستر خا ن و بلکی په‌حکو مت کی یی هــم غټه څوکی درلوده . لدغی کلانه چی د کلی په نورو کو رونو او دبز ګرانو په پټیو او او خوارو کو رونو یی همیشنی سیوری پروت و. ددر یو خوا وونه یوږ پرلوی او ار ت با غ چا پیر کړی و .او دکلا او با غ‌له دیوالونو نه بهر ته څو چی ستر ګو کـار کاوه دخان ځمکی او کرو ندی پرتی وی.

دخان کلا څلور ستر بر جونه در لودل‌چی په هر برج کی یوه باله خانه وه او پــه در یو کی یی دخان دری زامن اوسیدل او په یوه کی‌به د هفتی دری شپی په خپله دخان دعیش او نوش محفلو نه جوړید ل.

خان دسا ز ډیر شوقی و اوله ښا ره به ډیر سا زیان ، دسپو شو قیان او دچرګانو دجنګو لو مینا ن ورته را تلل .

خان ددو ښځو سره سره بیا هم ښځی ګډ ولی او دهلکا نو له ګډ و لو سره‌یی شو ق و .

دخان دوه زامن سره له خپلو کلوخار ج ته تللی وو او هلته او سید ل . یوا ځی دخان نا ظر چی یو دنګک ، تور مخی بریتو سړی و او ضبطو نومیده ، دخان دڅا منـو په حسا ب کتا ب پو هیده . ځکه ،هرکال به همدا چی په منی کی دغنمو او جوا رواو نورو غلو دانو فصل له ګڼ شمیر بز ګرانـو څخه تر لاسه شو ، نو بیا منږ یی وه او دخا ن نا ظر و. هغه به دغنمو او جوا رو او نورو غلو دانو څتی منږ یی ته چلو لی منږ یی به دبزګرا نو په متو دغه پیدا شوی حا صل په خپله ارته او نه مړ یدو نکی خو لی کی نته ایست . منږ یی والا بــه دخان‌ناظر ته پیسی ور کو لی هغه به داپیسی اخیستی ، او دبر جوری کلا داو سید ونکو ګیډی به یی ور مړولی . او در سته ورځ دضبطو همدا کارو :ضبطو په کرو ندو کی، ضبطو په ژر ندو کی ، ضبطو په ګدا مونو کی ، ضبطو په آشپز خا نه کی ، ضبطو په منږ یی کی او بالاخره ضبطو پـه بانـک کی، چی دبز ګرانو دپر یـما نـه غلـو دا نو نه تر لاسه شوی کاغذی نو ټونه به‌یی دخان دڅا منو په خاطر بد لو ل او بهر ته به یی ور لیږل ... ضبطو هغه ما شین وچی بز ګران به یی په ځمکو با ند ی و یلی کول دهغوی غلی دانی به یی په افغا نیو بد لو لی ، بیابه یی له دغو افغا نیو څخه خارجی‌پیسی: لکه پوند اوډالرجوړول‌اود خان دزامنونسونه یی‌پی مړول او پدی کـا ر به یی و یاړهم کاوه چی که زه نه یم دد ی بر جوری کلا ټول او سیدو نکی او پد ی بر جوری کلا پوری تړ لی ، په بهر کــی پرا ته کسان به له ولږی نه مړه شی ...

په کلا کی سر بیره په خان دهغه مشر زوی له خپلو دریو لو نو او دوه زا منوسره-او سیده . او دخپل بوډا اوعیا ش پلاریه عیشو نو او بز مونو کی به یی ګډون کاوه دی چی دخپل پلار به‌خلاف دجواری شوقمن و، نو په یوه محفل کی به یی په زرګو نو روپی ګټلی او په بل محفل کی بـــه یی بیر ته با یللی .

د خا ن ددی بر جوری کلا پر دیوا لونو با ند ی دکلو نو کلو نو ظلمو نو او ستمونو دعصتمو نو او عز تو نو د لو ټلو او دبزګرانو دکړو لو او څورولو اوږ ده دا ستا نو نه لیکل شوی وو. خو هغو مره چی دغه‌دیوا-لونه‌چوپ او ګونګه خوله وو، هغو مــره بز ګرا نو په چو پتیا او ز غم کی کـار کاوه .

بو ډا خان چی دعیش او نوش په هـر محفل کی په زر ګونو رو پی خر څو لی ، نو دیو بز ګر کوم ما شوم به چی یو دانه جوار وشکاوه یا یوه خامه منږه به یـــی‌د ما شو متوب دتلو سو په خاطر خپل کورته یـــو وړه ، نو مخ به‌یی په څپیړو باندی‌پړ سا وه . او نا ظر به ددغسی یوه ما شو م دپلار او مورد زار یو او ننوا تو په ځواب کی ویل :

-آخر لږ څه وشر میږی ... که ستا سو ما شو ما ن دخا ن فصلو نه داسی تر پښو لاندی کړی ، دهغه لمسیان به په خـــارج څه شی خوری ... په تاسو کی هیڅ‌انصا ف نشته ... په حرام خوری آموخته شو ی یا ستی . ..خپل حق اوډبل حق نه پیژنی!!

اوچی داسی کوم رپوټ به دکلی مـلا ته ورسید نو هغه به‌هم بز ګران ددغی حـرام خوری په خا طر تر ټل او حکم به یـــی کاوه چی ددی بز ګرانو ځکه ورځ نه ښه کیږی چی دخان حق ته یی ستر ګی نیولی او خپلو او لادو ته حرامه ډوډی ور کوی... او نصیحت به یی کاوه چی ځنګه آسما ن نه را کو زیږی او قیا مت نه کیږی ...خو هغو مره چی دبز ګرانو دبی سر یو اوله لاری وتلو رپوټو نه ژر دکلی ملا ته رسیدل هغو مره به دخا ن دعیا شیو دښځو اوهلکانو دګډ ولو او دهغوی د عز تونو دلو ټلو ،د جواریو او سپو جنګو لو رپوټونه به‌یاهیڅ نه ورو سید ل اویا به ځنډ ور رسید ل .همدا چی نیمه شپه به ملا داو داسه لپاره لــه جو مات نه ووت نو ستر ګی به یی دخا ن په با له خانه باندی ولګیدی چی رڼا پکـی ځلیږی او د تنګک ټکور نری او کمزوری‌غږ تر ینه خیژی .

خود جو می په لما نځه کی به یی ټولو ته دخان د سحر خیزی او نفلونو ، عبا دتو نـو نکلو نه کول او هغه به یی ستا یل ...او کله کله به یی دغه ستا ینی دخان در ی واړه لمسیو ، پلو شی ملو او ګل جا نی‌ته هم چی له مو ږ سره به یی دزمی له خـوا سها ر سهار په جومات کی له ملاز ه‌سبقونه ویل ، کولی . نه یواځی چی دخان ستا ینی به یی کولی ، بلکی دخان ددری واړولمسیانو ستا ینی به یی هم کولی او ماته به یـی پیغور را کاوه :

-دچر ګ زویه، ته پلوشه جانه ګـوره، ته ملو جا نه ګوره اوته ګل جا نه ګوره چی څنګه ښه قرآن شریف وایی ، څنګه ښه پنج کتاب وایی ، له تانه به‌بل څــه جوړ نه‌شی ... دپلار غو نـدی بـه د ی په چرګانو پسی ورک یی ... نجسه !

ماته یی ځکه دچر ګ زوی ویل چـــی زما پلار دخان دچر ګانو دسا تنی او روزنی مسئوول و او پدی کار ښه پو هیده .

هغه څه چی دخان په بالا خانه کی‌تیریدل بیا دهغه دزوی په بالاخانه او دننه کور کی هم تکرار ید ل . دخان مشری ښځی ځکـه له خا ن او دهغه له ټولی کورنی څخه کرکه در لوده چی دا بر جوره کلا دعیا شیو ،د عز تو نو دلو ټلو او ګنا هونو مرکز و او په لما نځه او او داسه ، دنذرونو په ورکولو اود نفلو نو په کولو مشهوره وه. دا چی‌ولی دی دنورو په خلاف داد خیر کارونه کو ل،

وجه یی داوه چی نورد خان توجه هغی تـه

نه وه او دزمانی په تیر یدو سره په هغی کی تولی نفسا نی غو ښتنی مړی شـــوی وی

خو ددی پر عکس دخان په کشری ښځـی پسی خبری کیدی چی ضبطو ته په ښه نظر گوری . او حتی د (ف) مشری ښځی دخان کشری ښځه له ضبطو سره غاړه غړی‌لیدلی وه . خو لکه چی ومی ویل دخان بز گران دخا ن دبر جوری کلا دد یوالونو په څیـر پټه خو له وو. همدا شان هم دخان پـــه زړور یعنی دملو ، او پلو شی په مور پسی چی یوه خلو ینبت کلنه او لږ څه پنډه‌خی ډیره ښکلی ښځه وه ، او سپینه غاړه او

زمانه همدا سی تیر ید له او دتل پهشان په هره ورځ لمر را و خوت . لومړی بهیی دخان دبا غ دونو لوړی څا نگی مچو لی او بیا به یی دهغه دبر جوری کلا دبر جو نـو دپاسه خپلی وړانگی خپری کړی ... اوهمدا چی لمر به څرك وواهه نود کلا د او سیدو- نکو ستر گی به یی وبر ینبو لی او هغوی به خپلو خپلو نر مواو مجللو بسترو تهو بنو ئید ل . توك‌توك او ستو مانه به وو. دهـغوی ټـولی غریـزی او نفسانی‌هیلی‌به‌ارضا شوی وی ... د ورځی رڼا او با سخا و نه لمر به دهغوی دشپو د گنـاهو نـو آثـار او نښی نښا نی ور کی کړی او ورځ به به خوب کی تیره شوه اوچی ما ښام بهشونو

یو دبل دکا لیو دستا ینو آوازونه را تلل... او بیا به چی څومره شپه پخیدله ، نودعیش او نوش ، دکټ کټ او مستا نه خندا وو ، دسا ز او آواز او دپیا لو دجنگو او غږونـه لازیا تید ل .

بالاخره په همدی ترتیب هغه نه هیریدو- نکی شپه را ورسید له ...

* * *

پدغه شپه ماله څان سره داپه کلکـــه پتیلی وه چی زه به دخانا نو د خو ښی‌اوعیش دمجلس ښه سیل کوم . که څه هم چـــی پلار ومور او یاد خا ن نا ظر ضبطو سختـه سزا هم را کړی . ځکه چی زه د سازډیر شو قی وم .

تا خو و یلی و چی واده در سره کـــو م . په زاریو او ننوا تو سروه خوژړا اوسلگو مجا ل نه ور کاوه ... بل غږ ورو ورو ټاټور کاوه :

ـملو ، ته ولاړه شه : زه در پسی درځم... په دو یمه میا شت به زه هم در ور سیږم هلته به واده وکړ و ... پد ی سپیره‌ملك اود ی بوینی کلا کی چی له هر ډ یرا نه‌یی د سپیرو او سپږ نو بز گرانو ډډ وزی‌خیژی واده چیری خوند کوی ... چی هلته ورسید وو اده به وکړو مادی مورته هم ...

پدی کی دملو له ستو نی‌نه دا چیغه‌و اوريد له شوه :

ـچی دمور نوم می وانخلی !!: همدا ته



سره انگی یی در لودل ، او دخپل میړه‌په خیر یی په جوار ی کی لوی لاس درلو د دا خبری کید ی چی دخپل خسر (ف)له خوریی سره څه دو ستا نه اړیکی لری او ددی‌خبری په هله ولگیدله چی بابه سبحا ن چــــی‌د خا ن دلمسیا نو گا ډ یوا نو، یو مابښام ترشو نې ولاندی گور میده او ورو ورویی دخان بز ورته بدرد ویل چی په سپین سرد یوه ځلمکی سره دو مره تو کی ټکا لـی کوی او چی څوك نه‌وی ، نو خپلی کوټی ته یی ور غواړی ... به (ښار نو ی) خیا ط با ندی کا لی ورته گنډی او سو غا تو نه ور کوی او داسی نور ...

به بر جوری کلا کی به بیا گو نگو سی شو او تحـــر ك به یی وموند ... مز دو را نو به هره خوا په چوپه خو له خی په بیړی منډی را منډی کو لی ... لو ښی به تیا رید ل.په آشپز خا نه کی‌به ضبطو په بی قراری سره کله یوه ته اوکله بل ته هدا یتونه ورکول.

او چی دماښام تیاره به خپر ه شو ه‌نو له ښار نه به دفتن گاډ یو دآسو نـــــو ښکا لو و آورید له شوه . بیابه دآسو نو د گو نگرو گانو اود گا ډیو دزنگو نوشرنگا شرنگ شو ... دکټ کټ خند اوو، ستړی مشی او تعا رفونو ، دمخ مچو نو او ښکلونو

همدا چی تیاره شوه نوزه ورو ورو بـــاغ ته وبنو ئید م. دمنی لومړنی شپی وی .چی څنگه با غ ته ورسید م نومی ځواړه ستر گی دکـلا در وازی ته ونیو لی او دا خـار مـی کاوه چی د ټوډی وخت را ور سیږی .هغه وخت نو بیا ټول مز دوران په خپل ځا ن پوری مشغول وی اوزه کولی شم چی کلا ته ور ننو ځم .

نا څا په می دیوی ونی لاندی دملو جگه ونه تر نظره شوه او ورپسی می دیوه سیوری په شان ښې نظر ځانته جلب کړ . ملو په سلگو سلگو ژړل او همدایی ویل:

او مور می وی و چی دا ورځ موپه مابا ندی ر واستله ... زه له تاسو دواړو څخه نفرت لرم...

او بیا یی ترخه ژړا پیل کړه .

بل غږ پرته د (ف) دخور یی له غږ نه دبل نه و ... او ما ته د بابا سبحا ن‌خبره را پیاد شوه او و پو هیدم چی ملود خپلی مورد شومو هیلو او هو سونو قر بانی شویده

او بی ځایه نه وه چی (ف) او دهغه زو ی په بیړه تصمیم نیو لی و چی ملو لـــــــه ملك نه بهر ، خپلو ترو نو ته ولیږ ی.

نوربیا

يك تحقيق جالب علمی

نویسنده رونا لدملزك

ترجمه : داکتر نصیر ابوی

دردچیست وچگونه به‌سراغ ما می آید؟!

درسال ۲۰۰۰، دیگر کسی درد نخواهد کشید!!

دردها به چند گروه تقسیم میشود

فرضیهٔ «روزنهٔ کنترول» چه وقت بمیان آمد؟

آیا تااین مدت که همیشه بد ن وروان تانرا درد فرا گرفته دانسته اید درد چیست؟ درد را میتوا ن پدیده جا لب ودر عین حا ل مضر خواند که امروز بدن هزاران فرد را فرا گرفته است . درد میتوا ند بیما ری یا باز تا بی از بیما ری با شد که بد ن را مقهور سا خته وآزار مید هد .

فکر و تصور درد نیز گرو هی را بی‌درد نمی گذارد . پس به‌این جا میر سیم کـــه بگو ئیم دانش امـروزی ما در مــورد درد چه نظر دارد وچگونه تداوی را لازم مـــی‌بیند طبا بت هندی ، طب سو زنی ، طب رنگی و پا ترا پی امروز که رشته نو بنام نو لور و لوژی (درد شنا سی) را بنیادنهاده است ، چگو نه اند .

دانشمندان زیادی بـــرای شناسائی‌ودور کردن درد مشغول مـــطالعه اندوبه هـــمت آنها ست که امروز تا اندازه جلو دردرا گر فته اند و امید میرود در سا لیا ن‌آینده به این حس آزار دهنده دست رد بگذارند و شیوه های ابداع کنندکه از انسا ن‌بادرد امروزی انسان بی درد بسا زند .

به قولی در دنیای ما هیچ‌عارضه ی رایـــج تر از درد نیست وچه بسا از حالاتی که از آن بخود می پیچیم و درد را به نا چارمتحمل می شویم . امروز همه چیز بسا د گی‌تغییر خورده است .

درد امروزی با علایم آن درد روان‌جسمی است یعنی اگر درد در زمانه ها ی پیشین جسم را می آزرد و لی امروز روان وجسم را می آزارد .

انسا ن امروز اگر از یك طرف پله های تمد ن را می پیما ید از جا نبی هم ازثمره منفی آن رنج می کشد بخود می پیچـــدو درد می کشد . درد امروزی گذ شته ازآن که علامه نا جوری است خود یکنو ع‌ناجوری است . امروز حتی بیما ری ها ی روا نی ایجاد درد و نا را حتی می کنند چه رسد به امراض جسمی .

شیرین بیماری ها درازاند وطـــبیـــب میکو شد تا در نخستین عمل یك تداوای خوب را در درد زدایی بیماری بجوید ایـــن عمل به بیما ر اعتماد و اطمینا ن به‌بهبودی میدهد با این ارتباط یاد شده مر حله‌اول تدا وی به پا یان میر سد و جسم و روان بیمار در یك روند شناخـــته شده رهنمـــون میگر دد. با ایجاد این ارتباط خو ب میا ن طبیب و بیما ر ، تدا وی اصلی و جـــدی آغاز می گر دد . بعد از آن بیما ر دیگر درد ندارد سالم وسرحال است.

بهر حال دامنه دردا ز نظر فز یو لوژ ی وسیع ومتنو ع‌است . بنا افراد جهت مقا بله با چنین درد ها به قرص های مسکن وآرامش بخش پناه می آورند چنا نچه مصر فاینگونه دوا ها روز افزون بوده وبد بختا نه یکعده زیادی از ساکنان زمین را بخود مشغول‌داشته است . با آنکه قر ص های مسکن عا مـل اصلی درد ر ااز بین بر نمیدا رد اما در کاهش دردرول دارد.

آن چنا ن که در بالا گفته آمد کـــار شنا سا ن در تلاش دریا فت راه تا زه و مو ثری اند که با احسا س درد مقا بلـه نما یند . چنا نچه میتوان از ابداع شیوه نو (دولو رولوژی) نام برد. نا حیـه مـورد عمل‌وی وسیع‌بوده‌واز هیپنوتیزم‌و خـلســـــه روا نی تا جرا حی های بزرگ را شا مـل می شود .

با روش «پاتراپی »کـــه اساس بـرفزیو-ترا پی و رفلکس ترابی دارد علل درد هـارا در کف پاکشف می کنند و بعد هـــا بـــه مداوای آن میکوشند . این شیوه بو سیلـه خا نم دانشمند «هانه مارکو »به میا ن‌آمده است .

با پیاده کـــر دن روش بالا دیدارازپاها شرو ع می شود سا نتی به سا نتی کف پا بو سیله دکتور فشرده می شود واین عمل آنقدر تکرار می شود که بیمار عکس‌العملی نشا ن بد هد دانشمند ان عصب شنا سی متعقدند از هـ‌ریك اعضا ی بد ن ما عصـب مستقیمی به‌کف پاهـــای منتهی‌می شود.ریشه همه دردهـــا وبیماری‌هـــای بدن آدمـی رابابد در پاها جـــست به نظر وی اصـــولا پای بدون درد نشانه ی یك بدن سا لم‌است پای سا لم بدون درد پای است گـــرم ، انعطاف پذیر وبا نر مش هر چه بیشتر .

اما اگر پا سرد و تنبل با شد روی آن ترك ها وبر آمدگی های عمودی وافقـــــی دیده شود نشا نه ی عدم سلامت بدن‌است چرا که عکس العمل هر نا را حتی در پا ها نمودار می گر دد . اخیرا دانـــش پـــژوهان رو ش این خا نم داکتر جوا ن را همردیف طب سوزنی دانسته اند . ما لش وما سا ژ پاها در حقیقت تجد ید فعا لیت ها وانرژی دادن به اعضا ی مبتلا وبیما ر است .

(پاترابی) برای بهبود میگرن معجزه میکند روش خا نم هانه مارکو از آلمان بو سیله دانشمند ان عصب شنا سی از آن جملـــه داکتر فیتز جرا لد تائید شده است . اصولا از بدن انسا ن ده خط سیر عصبی عمود ی منشعب می گر ددکه به انگشت دهگا نه پا منتهی می شود . مثلا در صور تیکه در استخو ان ها تشو شات ودرد موجود با شد ناحیه زیرا نگـــشتان باروش مخصوصـی ما ساژ داده می شود . ضمنا نا حیه سیستم هضمی در قسمت فرور فتگی کف پا نا حیه اعضا ی تنفسی پا ئین تر از انگشتا ن پا و مجاری ادرار در قسمت وسط کف پا مساژ داده می شود .

شیوه دیگر عبا رت از سیستم پا نچـــر زدن است . هر چند طرق استفاده آن(تسکین درد) نخست در چین معـــرفی گردید ولـــی بعد ها در غرب نیز به عنوا ن وسیله ی پذیر فته شد . بهر حال پژو هش ،تحقیقات ودست کاری در آن راه های نو را برای شنا سا ئی درد باز کرد . واز آن در روش های جرا حی به پیما نه و سیعی استفاده شد .

عقیده عنعنوی مردم چینی را درموردسیستم پانچر چنین میتوان باز گو کرد که بد ن شا مل دو قوه کلی میبا شد رو ح کـــه بنام (یـــن) وخون که بنام (ینگ) نامیده‌می شود ، در بین دوازده کانال نامرئی بد ن در جریان اند واین کانال ها را (مـــریدیان) می نا مید ند . زما نیکه ین‌وینگ ازفعالیت باز می ما نند بیما ری ها وبه تعقیب آن‌درد رو نما میگر دد .

پرو فیسور چار لز ها کمن مغز شنا س معرو ف می گو ید بشر تا آستا نه قر ن بیست ویکم مسلما بر درد غلبه خوا هـــد کرد زیرا غلبه بردرد کـــاملا مقدور است منتها به زمان احتیا ج است کا نو ن‌دردرا مادر مغز پیدا کرده ایم و میدا نیم که‌این کا نو ن بین دو نیم کره مغز نقش و در سا حه تا لمو س قرار دارد . قلمرو تالموس بین اعضا ی بد ن و مغز نقش وا سطه‌را

بازی می کند یعنی دردهای ارسال شده از طرف اعضای بدن را تحویل گرفته وبه کارتکس دماغ اکبر، مرکز احساس درد تحویل می دهد. و تازه ازین مرحله به بعد است که مغز بیك عضو یا به تمام اعضای بدن دستور میدهد کــــــه درد را حس کنند.

حال اگر ما بیائیم و کنترول کانون تالموسی را در دست بگیریم و یـــا آنرا از کار بیندازیم طبیــــعی است که درد برای همیشه متوقف خواهد شد.

وبدن ماولو در اوج دردناك ترین بیماری ها درد نخواهد داشت. درین تازگی ها جراحان مغز کنترول تالموس را تقریبـــا در دست گرفته اند زیرا به کمك روش های استریوتاکتیك وانجماد سازی توانسته اند فعالیت تالموس را متوقـــف سازنـــد وبدن را در برابر درد مصئونیت بخشند.

جالب است در مورد فرضیه «روزنه کنترول حرف بزنیم کشفیات اخیر فزیولوژی درد یکی از هیجان انگیز ترین کشفیات طبی سال های تازه به شمار میرود. وابتدا (پاتریك واول) استاد عصب شناسی پوهنتون لندن فرضیه «دریچه کنترول» را عنوان کرد. که نشان دهنده مسیر سیر درد در بدن میباشد.

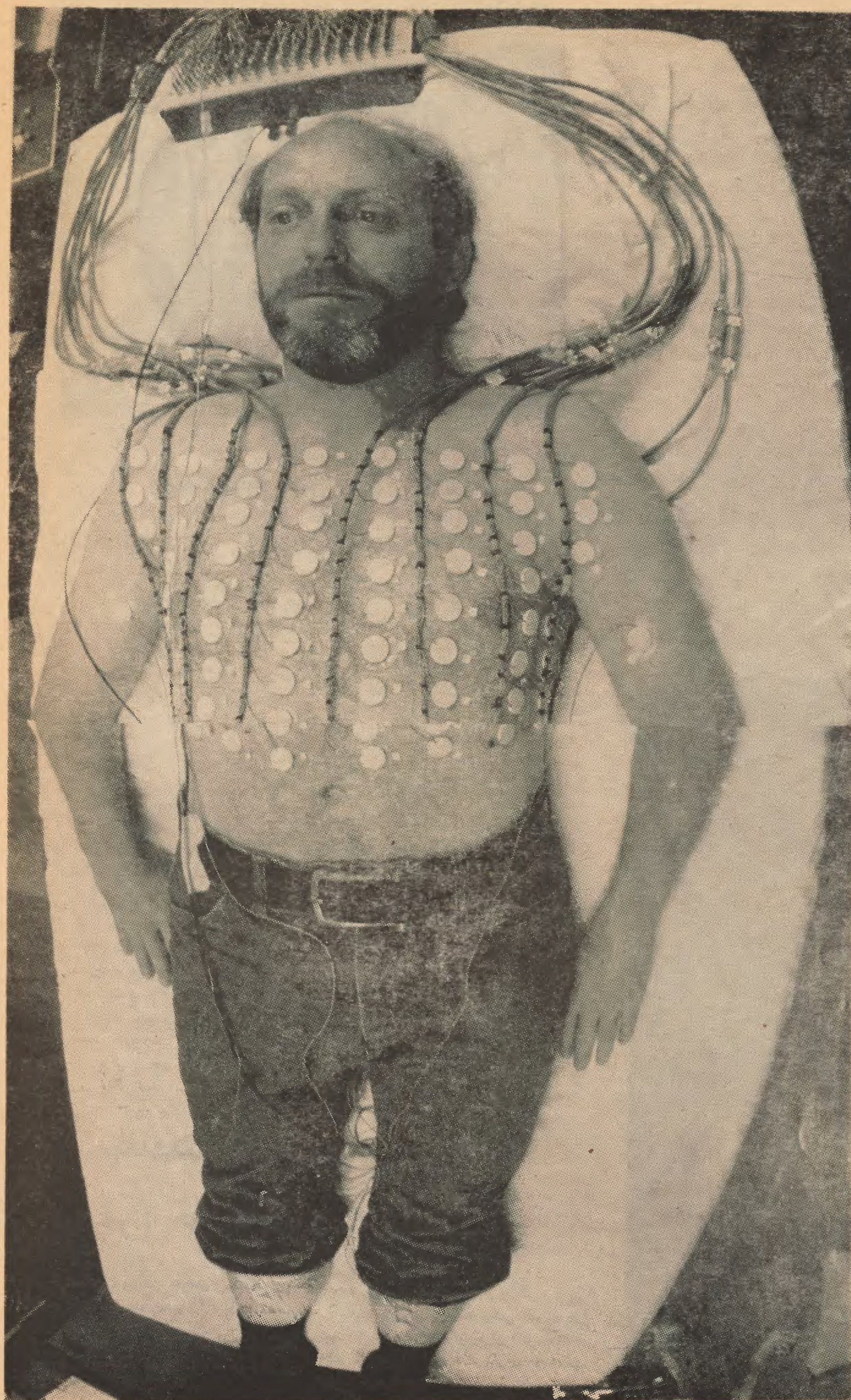
مطابق به این نظریه انتقال علامت درد از بدن به نخاع شوکی ومغز یك مرحله متغییر بوده الیاف باریك وضخیم عصبی با هم عمل می نمایند ویا بر خلاف مقابل هم می ایستند. تا دریچه را باز، نیمه باز، یا کاملا مسدود نمایند واین حادثه مربوط است به نوع سیاله عصبی که به نخـــاع ومغز میرسد.

باپذیرش این تیوری این امکان وجـــود دارد که مادر محلی دریچه کنترول عبور را مانع شویم و جلوگیری از رسیدن علامت های آن به مغز و در نتیجه مانع ازظاهر شدن درد بشویم در عین زمان ایـــن تیوری توجیه کننده طرز العمل طب سوزنـــی ویا دستگاه های الکترونی (مانیتور) ضد درد نیز میباشد.

چنانچه در طب سوزنی وعمل کرد آن باعث بسته شدن دریچه کنترول درنخاع شوکی می شود درد احساس نمــیشود رشته عصبی را تحـــریك کرده ایـــــن تحریکات به مغز رسیده مانع تاثیر تحریکات ناشی از درد را می گیــــرد و ضمناً تحریکات کم الکتریـــکی رشتــــه های عصبی را بکار وامیدارد و موجـــب بسته شدن دریچه کنترول در نخاع مـــی شود ومانع از رسیدن تحریکات دردبه مغز می گردد.

هیپنوتیزم مستقیماروی قشر خارجی (مخ) اثر می گذارد وازین طریق تحریکاتـــی بسوی دریچه کنترول فرستاده میشود که جلو تحریکات دردی رامیگیرد تیوری دریچه کنترول در ممالـــك غربی طرفداران زیـــــادی دارد و مدارك تـــازه نـــــشان

بقیه صفحه ۳۱



انتقال درد به مغز مراحل گوناگــون راسپری میکند



تصمیم و قدرت اراده

در شرایط حاضر مخصوصا پس از مرحله نوین تکامل انقلاب ثور که زمینه های کار وفعالیت برای همه کس مهیا شده است، بسر جوانان است تا از این فرصت استفاده نموده برای وطن ومردم خویش . برای شگوفان ساختن کشورخویش ازهیچگونه ایثار واز خود گذری دریغ نهورزندوخوشبختانه با احساسی که نزد جوانان ماوجود دارد روز بروزشاهد کار وفعالیت چشمگیر جوانان در عرصه زندگی برای بهبودی خلق رنج کشیدهٔ خویش می باشیم .

اما یك موضوع باید همیشه مدنظر باشد وآن تصمیم گیری در امور وداشتن قدرت اراده است. اگر جوان مانیك و بد زندگی را میتواند تشخیص کند وقدرت تشخیص را دارد باید در کار های محوله که بدون شك تمام آن برای سعادت وخوشبختی مردم و کشور است قدرت اراده وتصمیم را داشته باشد، زیرا با این دواصل است که میتوان زندگی کرد . عصر حاضر دیگر به جوانان ما این موقع را نمیدهد که خمود و جمود دست روی دست بگذارند ولحظه های پرارزش زندگی را بدون هدف سپری کنند .

– بلی دیگر زمان رکود سپری شده و دنیای کار فعالیت آغاز گشته است ، کار بخاطر آبادی کشور وسعادت مردم . اماشرط اساسی این سعادت وخوشبختی تصمیم واراده است که میتواند مارا به سر منزل مقصود برساند . بدین لحاظ جوانان ما که سازندهٔ زندگی فرداند باایمان راسخ وقلب پاك در این باز سازی اشتراك مساعی نمایند .

شرط اساسی در این باز سازی زندگی ، تصمیم گرفتن واراده نمودن درمسایل زندگی است، تااین دو پدیدهٔ وجود نداشته باشد زندگی شکل نمیگیرد وجوامع پیش نمیرود. وبرای اینکه زندگی پیش برده شود وبسوی شگوفانی رهنمون گردد باید تصمیم گرفت وقدرت اراده را بکار برد .

خوشبختانه جوانان ما امروز بعد ازپیروزی انقلاب ثور وبخصوص بعد از مرحله نوین تکامل انقلاب ثور بدین نکته ملتفت گشته اند که بدون تصمیم گیری معقول واراده محکم نمیشود کاری از پیش برد از همین‌رو جوانان ما امروز بادرك این حقیقت در تلاش این اندکه در راه ساختمان یك افغانستان آباد ، آزاد ومستقل از هر وقت دیگر کار کنند وبازهم کارکنند .

سعادت و خوشبختی جوانان مربوط به خودشان است

خوشبختی وبدبختی جوانان بصورت عموم بخود شان ارتباط دارد جوانانیکه درست فکر میکند ومعقول می‌اندیشد ، کمتر اشتباه‌میکند وهمین عدم اشتباه است که زندگی راشرین وخواستنی میسازد .

متاسفانه هستند جوانانیکه در زندگی خانواده گی شان کمتر اظهار خوشی وسرور می نمایند ، علت این عدم خوشی وسرور در چیست ؟ شاید عوامل گوناگونی وجود داشته باشد اما بصورت عموم درك نکردن دو جوان (زن ـ شوهر) اند .

وقتیکه شناخت درست بین زن و شوهر وجود نداشته باشد هر گز نمیتوان به زندگی دلخواه وایده آل رسید ، چه بزرگترین دشمن خوشبختی خانواده ها همین دو علت است .

خوشبختانه امروز جوانان ما در روشنی دست آورد های انقلاب شکوهمند ثور و بخصوص بعد از مرحله نوین تکامل انقلاب ثور بدرستی دریافته‌اند که‌راه درست زندگی کردن درچه است وکدام عوامل میتوانند آنها را خوشبخت و سعادتمند سازد ، یکی ازعللی که در گذشته باعث میشد جوانان ما زود از زندگی خانوادگی شان دلسرد و دلزده گردند همین علت عدم شناخت همدیگر بود ، زیرا شرایط وقت‌ایجاب نمیکرد که جوانان‌مخصوصا دختر وپسر از نزدیك باهم آشنا گردند ، یکدیگر خود را بشناسند وبه خوی وعادات همدیگر آشنا شوند ، زیرا تعصبات فامیلی در گذشته بحدی بود که دو جوان تا وقت از دواج همدیگر خویش را نمی‌دیدند و بسیار اتفاق افتاده که پس از دیدار وآشنایی باهم دیگر ، از هم دور شده اند زیرا هیچ یك به اصطلاح به مزاق همدیگر برابرنبودند.
این وضع در گذشته نشان میدهد که چقدر بی‌توجهی وبی سرو سامانی درامور زندگی خانوادگی در بین فامیل ها وبخصوص جوانان وجود داشت .

خوشبختانه همانطوریکه قبلا تذکر رفت امروز جوانان ما ، بدون تعصب وتنگ‌نظری های فامیلی میتوانند به خواست خویش زندگی شرین خانوادگی را بسازند و حیات مرفه ی‌را دنبال کنند

بهر حال وقتیکه دو جوان با هم آشنا میگردند ومی خواهند پیوند زندگی ببندند باید قبل از همه ازهم شناخت قبلی داشته باشند . ونباید جوانان ما در این امر بی‌توجه وسطحی نگر باشند .

وقتیکه جوان درست می اندیشند وصحیح فکر میکند وعاقبت این ازدواج و پیوند را می سنجد میداند که آیا میتواند خوشبخت باشد یا خیر ، آنانیکه خوشبختی وبدبختی را به تقدیر وسر نوشت محول میکنند درحقیقت اشتباه می‌نمایند زیرا این خود آنان اند که‌سعادت وخوشبختی را وبر عکس‌بد بختی وسیه روزی را میسازند . پس جوان امروزی نباید زندگی خود را به سر نوشت وتقدیر خویش بسپارد درست بیاند یشید، معقول فکر کند. آنگاه، تصمیم بگیرد و بدون شك وقتیکه دوجوان چنین کنند هرگززندگی شان به‌تباهی وسیه روزی نمیکشد . و خوشبخت جوانانیکه این حقایق زندگی را قبول دارند ،وبا همین‌حقایق زندگی‌خانوادگی شان را میسازند .



شناخت قبلی درامور خانوادگی بزرگترین رازخوشبختی است

اندیشه‌های جوانان

درك صحیح حرکت آگاهانه احساس درست وتفکر سالم از جمله مسایلی است که جوان امروزی باید حایز آن باشد ودر مسیرزندگی ازهرکدام بشکل درست آن کار بگیرد.

دیگرجوانان تقلیدبیجاوکورکورا نه وقضاوت ناسالم را کنار گذاشته واز لوحهٔ خاطرات خویش محونمایند زیرا جوانیکه‌در عصر امروز زیست‌می نماید نمی تواند با ساحه دید کوتاه ویکجانبه برمشکلات پیروز شود وبرآن غلبه‌حاصل کند.

نکتهٔ دیگری قابل یادآوری این‌است که بعضی از جوانان در اکثر از پیش آمدزندگی زود عصبانی میشوند بمجردیکه بر یك موضوع خلاف میل شان روبرو میشوند فورا هیجانی واحساساتی‌میگردند وهمه حقایق رادر تاریکی خشم خود ازیادمی برند واز این حرکت نتیجه مطلوب خودرا بدست نخواهد آمد. این گونه اشخاص باید فکر کنند در چه شرایط ودر کدام مرحله زندگی وحیات اجتماعی قرار داشته وچه مسوولیت در مقابل جامعه وخلق خویش دارند ، جای تاثر است که دوران شادی خرمی دوران زندگی راکه عبارت از دوران جوانی وبهار عمر است آنرا باغم واندوه سپری کنیم جوانی آن گوهر نایاب است‌که فقط درزندگی یکبار بدست می آید که‌نباید ازدست داد تانادم وپشیمان گشته وافسوس‌نخوریم باید جوانان همیشه در زندگی بایك ساحه دیدوسیع واندیشه سالم به پیش برود.

م، یوسف :

دانش پدیده است که از آن در تمام شئون زندگی بحیث وسیله برای بهبود زندگی و بلند بردن سطح حیات میتواند بهره مند شد. جوان بکسی گفته میشودکه مفادجامعهٔ خودرا نسبت به مفاد شخصی ترجیح دهند ومحترم بشمار ند یك‌جوان واقعی باید ثابت ساخته بتواند آنچه در گفتار ش است در عمل نیز آنرا ظاهر سازد یکی از وظایف عمده واساسی جوانان آنست که مکلفیت هاو مسوولیت های راکه جامعه بدوش آنها نهاده با کمال میل انجام دهند زیرا همین جوانان هستند که آیندهٔ مملکت متعلق به ایشان است به عقیده ام جوان آن کسی است که مسوولیت های خودرا نسبت به اجتماع وجهان بشری مُدرك کرده ومتوجه ترقی آینده مملکت خود گردد .



محمد یوسف امیری متعلم صنف یازدهم لیسه شیرشاه سوری



بیشتر ازجوانان سگرت رابخاطر تفنن‌دودمیکنند

به‌مناسبت روزبین‌المللی صحت

تتبع ونگارش
فرخشاه (محبی)

سگرت یاصحت انتخاب باشماست

اثرات مضره سگرت در بروز مرض‌مدهش سرطان ، عقیم شدن مرد ها و زنها تولد اطفال معیوب ، خرابی دندانها ونفس تنگی دخیل میباشد .

صحت مندی افراد بزرگترین مو هبتی است که میتوان آنرا منشاء وموجه همه‌خوبی ها و سعادت بشریت قبول کرد چه افراد علیل در جوامع که با ناتوانی های جسمی و روحی مبتلا باشند آنها هرگز نمیتوانند که بر مشکلات زندگی خویش در صحنه حیات فایق آیند اشخاص علیل ومریض نه تنها نمیتوانند که کوچکترین خدمتی بجامعه خویش نمایند بلکه آنها بار دوش دیگران نیز میباشند .

بناء حفظ الصحه انسانی و محیطی یکی از وظایف اولی وعمده هر انسان بوده واز همین جهت است که در جهان طبابت عصری بطب وقایوی توجه زیادی مبذول داشته و ازین ناحیه موسسات صحی جهان ومسوولین‌صحت عامه نتایج مثمری بدست آورده اند چه‌علاج امراض قبل از وقوع آن کاریست معقول وپسندیده .

دانشمندی میگوید که : سرمایه همه‌گونه شایستگی ودستیابی به سعادت - تندرستی وسلامت است ، روان تواناد در کالبد نیرومند وخرد سلیم در بدن سالم است .

همچنان گفته اند که :مردم اگرغذایی زیاد وبی ترتیب نخورند، دخانیات ومشروبات الکلی استعمال نکنند خودرا بهوای آزاد ، ورزش وتفریح روحی وجسمی عادت دهند می توانند از نعمت سلامتی بهره مند شوند.

در قسمت صحت وسلامتی انسانها کتب، رسالات‌ومقالات زیادی نگاشته شده ودانشمندان جهان درین مورد توجه عمده ای مبذول داشته اند یعنی گذشته از ساحات طب معالجوی وطب وقایوی ودستور العمل های سودمند درین مورد بخاطر حفظ الصحه افراد جوامع در ساحات سپورتی و تناول مواد غذایی ومنع استعمال دخانیات نیز توصیه هاو هدایات لازم داده اند .

روی همرفته امسال بخاطر صحت مندی ابنای بشر روز صحت جهانی بنا بر تصمیم سازمان صحی جهان در سراسر گیتی تحت شعار : (صحت یاسگرت انتخاب باشمااست) تجلیل میگردد . یعنی نتایج تجارب واندوخته های دانشمندان طبی جهان که باین اصل منتهی میشود که سگرت ضد صحت است و هرکه صحت مندی میخواهد او باید ازسگرت کشیدن دوری گزیند پس بخاطر دستیابی به صحت مندی می باید سگرت کشیدن را ترك گفت ویا اگر در اول مرحله قرار داریم باید خودرا به آن عادت‌ندهیم چه امراض‌مدهش سرطان با سگرت ارتباط دارد .

همچنان اکثر دکتوران طب باین واقعیت اذعان مینمایند که سگرت کشیدن وسیگار کشیدن قوای جنسی مردها وخانمها را ضعیف نموده واحتمال هم دارد که سبب عقیم شدن سالیان متمادی آنان گردد. یکعده دکتوران درین مورد تجاربی اندوخته اند طور مثال یکتن ازدکتوران بعد از معایناتی‌که بالای پنج‌تن انجام داده بود نتیجه معاینات ومطالعات‌خویش راچنین اعلام کرد:

«این موضوع تاحال بکلی آشکارا نیست که سیگار کشیدن یگانه علت امراض‌جنسی وعقیم شدن افراد باشد اما اینقدر معلوم‌شده که سگرت کشیدن با مواد سمی خود یعنی نیکوتین به سیرم کسانیکه سگرت وسیگار میکشند صدمه رسانده آنها رامبتلا به امراض جنسی مینماید .

در قسمت ضرر سگرت و یا این شعار جهانی سازمان صحی جهان در سال ۱۳۵۹ «سگرت یاصحت‌انتخاب با شماست» نظریات اکثر دانشمندان طبی چه در حال و چه درگذشته موافق بوده‌است مثلا یکی ازدوکتوران بیو شمیت در این باره چنین نظر داشت که : «سگرت کشیدن باعث تقلیل تستون سترون وترك نمودن سگرت باعث ازدیاد تستون سترون شده که همین ازدیاد نشانه صحت جنسی شخص شمرده میشود. البته ناتوانی جنسی بدترین مرضی است که حتی روح فامیل هارا پژمرده میسازدبدین معنی که هر پدر ومادر آرزوی فرزند داشتن را دارند و نداشتن فرزند عقده‌ای است که آرامش روحی شخص را برهم زده وشاید هم بروابط اجتماعی او صدمه ای وارد نماید .

پس بخاطر جلو گیری ازین اختلالات روحی ، جسمی واجتماعی میباید «صحت» را انتخاب کرد نه «سگرت» را وتجارب نشان داده که دوری از سگرت هر چه زود تر در سن وسال که باشد بازهم سروقت و باصطلاح هر چه زود تر بهتر است ، طورمثال یك نفر که برای مدت‌پانزده سال روزانه در حدود شصت دانه سگرت دود میکرد او وقتیکه بعد از سه سال ازدواجش صاحب فرزند شد بداکتری مراجعه نمود وبعداز معاینات زیادی معلوم شد که‌درعلت نداشتن‌فرزند سگرت‌کشیدنش نیز موثر است در ختم معاینات دکتوران‌معالج به او هدایت دادند که‌هرگاه او بخواهد صاحب فرزندان باشد (در پهلوی تداوی) میباید سگرت را ترك بگوید ، شخص‌مذکور وقتیکه مطابق هدایت دکتوران معالج سگرت را ترك نمود بعد از ششماه نتیجهٔ مثبت‌گرفته که بعد ها صاحب فرزندان سالم شد .

باید افزود که والدین نه تنها آرزوی فرزند را میداشته باشند بلکه آرزوی داشتن فرزندان صحتمند وسالم را هر پدر ومادردارد که بازهم اگر ازموضوع دور نرفته باشیم سگرت کشیدن نه تنها برای مردان مضر است بلکه برای زنها نیزضرری ازآن‌متصور میباشد که سلامتی فرزندانشان را در بطن آنها برهم میزند مثلا خانمی بنام پاتریکاکه اخیرا روزانه در حدود شصت تا هفتاد دانه سگرت دودمیکرد او که سالها آرزوی فرزند رابدل داشت بعد از سالها طفل مرده ای به دنیا آورد که بعد ازین واقعه این خانم هم دانست که سگرت ونیکوتین آن به‌چه‌اندازه به صحت وزندگی او صدمه ای زده است.

بناء با در نظر داشت شعار سازمان صحی جهان «صحت یاسگرت - انتخاب با شماست» برای هرشخص فهیم لازم است تا بخاطر صحتمندی روحی وجسمی ومفیدیت اجتماعی از سگرت دوری گزیده به آن مبادرت نورزد ویا اگر به آن معتاد باشد آنرا ترك نموده راه صحتمندی وسعادت را برگزینند .



بااین وسایل است که یکعده جوانان‌مابه سگرت معتاد میشوند .

بقیه صفحه۹

سگرت یا صحت.

آرند صحت مردم را چه میکنند و فکر می کنند که با تحریر جمله اخطا ریه فابریکه های تو لید سگرت شان به سقو ط مواجه خواهند شد .

در مورد معتاد شدن نو جوا نان به‌سگرت نظرشما چه‌بوده ، آیا تقلید در این امر چه نقشی دارد ؟

ـ نوجوانانیکه تازه به بلوغ رسیده‌اند و معتاد به سگرت اند در حقیقت برضد نموی وجود شان تازه مبارزه را آغاز نموده اند ، آنها بر ضد فکر سالم شا ن مبارزه می کنند بالخصوص نو جوانانیکه بـه کـار ها ی فکری سرو کا ر دارند . وا ضح است که نو جوا نا ن مدرك در آمد پول ندا رند واگر معتاد به سگرت شوند یکی اینکه بر ضد صحت و فکر سا لم شان مبارزه مـی کنند ودیگر اینکه پول اولیـای شان را حریق میکنند .

در پهلوی این دو نکته این را هم علاوه می کنیم که معتاد شدن نو جوا نا ن بـه سگرت آنها رابه فساد ها ی اخلا قی واجتماعی هم میکشاند زیرا روز ها ی تصا د فخواهد نمود کـه در کیسه او لیای شان پـول نباشد ، پس در همین‌جااست که‌فسادهـای اخلاقی و اجتماعی بروز مینماید . تقلیددرین مورد گامی است که نو جوانان را دچـار مشکلات‌صحی واقتصادی خواهد نمود . جلو- گیری ازین عمل کاری است قابل ستایش که در آینده به وضع اقتصادی واجتماعی کشور کمك خواهد نمود زیرا نو جوا نا ن سرمایه اینده هر کشور است و هر کشور به اتکا ی همین نو جوا نا ن اسا س‌اقتصادی واجتما عی خو یش را طرح وپلان گذ ار ی مینما یند .

بهترین راه مبارزه با سگرت چه است ؟

ـ بهترین راه مبارزه با سگـرت عبارت ازسپورت آزادمتداوم است، همچنین زیادت کار ها ی جسما نی و تقلیل کار ها ی‌فکری و دما غی دوا صل اسا سی ایست که با ید درمرحله ترك سگرت به آن متو جه بود مبارزه بر ضد سگرت از طریق پرو گرا م های تریبوی رادیو و تلو یزون زیاد مو ثر واقع می شود .

میگویند زنان بیشتر از مر دان به سگرت معتاد اند ، آیا این امر حقیقت دارد ؟

دریـن مورد احـصائیه هـای د قیـق در دست نیست مگر بازهم گفته می توانم که زنان نسبت به مردان کمتر عـادت دارند سگرت بکشند زیرا زنان نسبت به مـردان بیشتر در تربیه اطفال و کار ها ی منز ل مصروف اند به همین اسا س است کـه آنها نسبت به مردان کمتر سگر ت میکشند. من کما لی را میشنا سیم که در نتجه عزم را سخ توا نسته اند بعد از با نزده سال سگرت کشید ن انرا ترك گویند .

بیرك (احساس) محصل صنف اول‌رشته ژورنالیزم پو هنځی ادبیات و علوم بشری- بحیث یك جوان در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب باشماست) چه نظر دارید ؟

(سگرت یا صحت انتخاب با شماست) شعار یست که از نا مش همه چیز معلو م و اشکا ر شده میتوا ند این در کلمه متضاد که همردیف یکد گر قرار گرفته اند بوضوع نشاندهندهٔ یك واقعیت است یا بعباره دیگر یك ضربه یی تهدید آمیزی است کـه در وا قعیت متو جه سگرت کشا ن بوده و صریحا اظهار میدارد که استعمال سگـرت عملیست که علیه صحت قرار میگیرد .

از نگـاه روانـی ، ترك سگرت مشکل است یا خیر ؟

از نگا ه روانی معمو لا بسا موضو عا ت وتطبیق آن شکل تلقین را بخود میگیرد یعنی اینکه موضوع درذهن مردم‌چنین احساس شده یااز اکثر مردم شنیده شده کـه ترك چنین عملی مشکل بوده در حا لیکه از نگاه وا قعیت چو ن استعما ل سگرت رو ی ضرورت ومجبور یت بمیا ن نیا مده ا ست بلکه یك عادت بوده لذا ترك آن هم امکان پذیر میبا شد .

چگونه میتوان سگرت را ترك کرد ؟

طوریکه قبلا گفته شد که استعما ل‌سگرت اصلا روی عادت بمیا ن میا ید فلهذامیتوان گفت که ترك آن هم دور از امکان نیست اسا سا اگر فکر شود که ترك سگر ت عملیست چون رفتن به سینما و نر فتن آن‌که اگر انسان به سینما برود یا نـرود بـه شخصیت آن برنه ی خورد پس باآرامش روحی بدون احسا س رنجش میتوا ن بصورت تدریجی سگرت را ترك کرد .

شخصیکه به‌سگـرت معتاد باشد ، آیـا حرفهایش کـه سگرت چیزی بدست مورد پذیرش دیگران قرار خواهد گرفت .

شخصیکه خو دش به استعما ل سگر ت معتاد است نمی تواند برا ی اشخا ص دگر در مورد تر ك سگرت تو صیه نماید زیرانه تنها سخنانش بالای جا نب مقابل تا ثیری نمی گذارد بلکه بزود ترین فر صت مو رد انتقاد جا نب مقابل نیز قرار میگیرد .

آیا این امر واقعیت دارد که سگـرت رفع خستگی میکند ؟ تا اندازهٔ ممکن است

بقیه‌درصفحه ٤٨



عده یی از محصلین پوهنتون در مـوردمضار سگرت نظریه هایی ارایه نمودند .





آتش دیدگان

سلیمان «لایق»

آتش کاندر نهاد ما فتاد
گرچه مارا سوخت اما زنده باد

زنده باد این آتش رسوای ما
آتش پوینده در رگهای ما

آتش سوزنده و پروردگار
آتش سازنده و آموزگار

آتش از زندگی برخاسته
عشق را از اوج جنون آراسته

رگ رگ ما شعله گیر آتش است
تار و پود ما اسیر آتش است

هرکه از ما مشت خاکستر گرفت
شعلهٔ سوزنده را در بر گرفت

سوختیم اما سر فریاد نیست
شکوه کار مردم آتش زاد نیست

چیست آتش عشق مردم داشتن
دل به زیر نیش کژدم داشتن

دست در کام پلنگان بردن است
مشتها از قهر توفان خوردن است

کاخ مردم استوار از پختگان
پخته باشد خاک آتش دیدگان

۱۳۵۰/۸/۶

پښتون کارگر

پښتون کار گر یم دخپل قام دپاره سر ور کوم
ددښمن هر یوه گـذار لره ټټـر ورکوم
غیرت زا نگو کی پښتنی مـورزنگو لی یمه
دجنگ میدان کی کله بل چا ته سنگر ور کوم
یومو ټی خاوره دوطن به چا تـه ور نکړ مه
دغه اعـلان زه هردښمن ته لر او برور کـوم
دخپلوا کی سا تل میراث مـی دپلرو پا تی دی
دایاد گارونه دپلرو کلـــه په زر ور کـوم
چاچی کاږه دی خوا کتلی بیر تـه تللی نه دی
دسـوک خوابورته مدام زه په خنجر ور کوم
له سر وما له څنی تیر پښتـــون کارگر یمه زه
گذارد توری هر غاصب ته په ځگر ور کوم
که دوطن په ننگ قر بان شـم غم پروا نلری
دوطن هر یوه دښمن ته دا خبــر ور کـوم
وطنپال



ځانځانی

په ربښتینی هغه څوک خپلواکیدای نشی
چی د بل په بیواکی کی خپلواکی غواړی
تردی بله هسی ستره بیواکی نشته
چی مرئی شی د خپل ځان او ځانځانی غواړی.

دو کتور زیار څرخی زندان ، ۱۰ر۷ر۱۳۵۸

چراغ گل

اگر زحسن ، ترا گشته است تن روشن
زعشق شد دل وجان ودماغ من روشن

هزار بلبـل رنگین تـرانه بسمل شد
که تا چراغ گلی گشت درچـمن رو شن

فروغ سینه ام ازمهر جا ودانه تســت
چو نور شمع ، که درشب کند لگن روشن
بسـان شیشهٔ فـانـوس در دل شبهـا
صفای پیکر تو ساخت پیر هن رو شن

شده‌است چشم من از جلوهٔ شگوفه تنی
بسان باغ که گردد ز نسترن روشن

هنوز داغ تو سوز دبخلو ت جانـــم
چو شمع ناب که میسازد انجمن روشن

صفای دل نشود بیگداز جان حا صـل
نگشت جو هر کس جزبسوختـن روشن

چنانکه جـان من از بیت حضرت صائب
نشد دماغ کس از بادهٔ کهن رو شن

«اگر سکندر از آئینه ساخت لوح مزار»
چراغ تربت ما باد از سخـن رو شن

حیدری پنجشیری

سوگند

به نطفهٔ بلـورش خـرشیددر رحم صدفگون سپیده
به زیبایی جاوید که درروحِ پر پهنه آسمان است
به عطش بی طاقت جوانه درلمبرهٔ درخت
به شهوت بیقرارکشت تشنه‌وخشم ابر ،
که رامشگر سرود باران است .
به عرق نقرهٔ جبین چمن درهمآغوشی شبانه
به چاك پیرهن لالـه و شوخدستی نسیم
به پیکرهٔ مه در پنجهٔ موج
به همبستری دخترکـان انجم‌در ابریشم استخر
به زلف شکن شکن عروسان‌باغچه در حجله های دامادی
به بطن ها ی آمـاده درپذیرش بارووری
به بزم پر میوهٔ تابستان وخلوت سرد سایه ها
به درد خاموشانهٔ تاك وکوهبار رنج دهقان ،
در قطره های شراب .
به بیدریغترین مـرگ پـائیزی برگ ها ...
به تلخترین ندامت درسپیدی سرهای کوهستان .

* * *

به شنای ستارهٔ یاد تو دربحیرهٔ خاطر من
به ارادهٔ من که رهنورد بی‌خستگی تاریخ است
به عشق من که نجیبانه ترین ترانهٔ هستی است
به صادقانه ترین دروغ من، که «فراموشی» است
به دروغترین صداقت تو ،که «تردید عشق» است
وبه تو ،
که رویای بهار پر عطر وشگوفه ای در خواب های زمستانی !
من، سوگند جاویدانهٔ خویشتن را صیقل می بخشم ،
واندیشه میکنم :
بهشت را،وسرنوشت را .

بهار ۱۳٥٤ــع ، افتخار



وطن

بگرفته حیات از فضا یت هستی
از بهر سر افرازیت ای مام وطن

هر جرعه ای از آب توآرد مستی
اولاد تو گر بوده نکـرده پستی

* * *

خلق توبه کوه وکمر ودشت‌ودمن
هستند بز یو ر شجاعـت دایم

با تیرو تبر خنجر وشمشیر به تن
آماده برای حفظ ناموس وطـن

میرمحمد کاظم «هاشمی»

تابلوساز

توگوئی شعر نغزی گـو برایم
ندانم من سر ا یـم داستانهـا
تو گوئی قطعهٔ مـوزون و زیبا
بسازم مـن بـرسم نکته دانهـا
و یا طرح غزل ریـزم به سبکی
که گفتارم شود ورد زبان هـا
ولی من در خیال دیگـری گیر
کنم بهر تـو بیهوده بیان هـا
تو از سوز و گداز خویش گوئی
نمایم من ز درد خود فغا نهـا

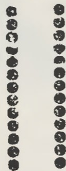
تو در فکری و من در فکر دیگر
نماییم هر یکی از خود جهـانهـا
تو میخوا هی به بال آرزو هـا
کنم پـرواز سـوی آسمانهـا
در آنجا ز ین جهان پـر هیا هو
سخن گویم به ماه وکهکشانهـا
من اینجا صفحه ایرا نقش بندم
که باشد تا بلو ی آ ر ما نها

نورمحمد «فیضی» اسفنده ئی

میزان ۱۳٤٦ غزنی

بهار

زباغ ای باغبان مارا همی بوی بهار آید
کلید باغ ماراده که فردا مان بکـار آید
کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید
تولختی صبر کن چندانکه‌قمری برچنار آید
چواندرباغ تو بلبل به دیدار بهار آید
ترا مهمان ناخوانده بروزی‌صدهزار آید
کنون گر گلبنی‌راپنج‌شش گل درشمار آید
چنان‌دانی‌که هرکس راهمی بوی‌بهار آید
بهارامسال پنداری همی خوشتر زپار آید
ازین‌خوشتر شود فردا که‌خسرو ازشکار آید
بدین‌شایستگی جشنی‌بدین‌بایستگی‌روزی
ملك رادرجهان هرروزجشنی‌باد‌ونوروزی



نو بهار آمد و بشگفت بیکبار جهـان
برسرافگند ز مین هرچه‌گهرداشت نهان
تا زخواب خوش بگشاده‌گل سوری‌چشم
لالهٔ سرخ ببندد همی از خنده دهـان
پرنیانها وپرند است کشیده همه بـاغ
عاشقان گاه براین سایه دوان‌گاه برآن
اندر آن هفته که بگذشت جهان‌پیرنمود
وندرین هفته جو انست کران تابه‌کران
من شنیدم که به ایام جوان پیرشود
نشنیدم‌که به یکهفته شود پیر جـوان
من نگویم که می سرخ حلالست ومباح
گربود ورنه من این لفظ نیارم به زبان
خیز تابر گل نو کوزگکی باده خوریم
پیش تا ازگل ماکوزه کند دست زمان

«فرخی سیستانی»



«ماهی آبنوس»

بر گشته ام که باز ببینم یگـانه را
ماهی آبنوسی و در بر کهِی خیـال
آغـوش دست های تو با گرمی سبـك
چون پیکر ونوسی ودر شهر عا شقـی
چون رگه های تاکی ومست نشاط رز

کـاریده ا م ببـا غ گـل بی جوانه را
پیوند میزنی گـل و برگ ترانه را .
چسپیده اند سخت تن عـاشقانه را .
پرورده ای بناز گـل عـاشقانه را .
آورده ای به شـاخ فروغ زمانه را .

بشیر «سخاورز»





اطفال امروز

طفل نباید بیش از حد چاق باشد

کودك از دو ساله ببالا قادر است مانند بزرگ سالان غذا بخورد مگر بمقدار کمتر، واز همین سن است که کودك بتدریج وزن دوران نوزادیش را از دست میدهد و اگر باز هم کودك ایکه در زمان تولد وماهای اول حیاتش چاق باشد لازم می‌افتد تا او راتحت رژیم قرار دهیم وعادت غذا خوردن او را تا اخر عمرش تثبیت نمائیم مگر نکته مهم و قابل یاد آوری اینست که کودك در حال رشد است ووجود واستخوان بندی او ضرورت به آن مواد غذائی دارد که مفید وموثر واقع گردد پس نباید رژیم طوری باشد که باعث کاهش کالوریها گردد بلکه مبنایش باید بــر انتخاب مواد غذائی قرار داشته باشد کــه براور گانیزنیش بدن لازم وضروری شناخته شده ، وعده های غذا نبایـد در روز از سه وقت تجاوز نماید ومواد مانند شرینـی ، کلچه ، کیك ، قند وغیره را در دسترس طفل قرار ندهیم واطفال را باید بخوردن میوه وسبزیجات عادت دهیم مخصو صا آن موادی که بجویدن نیازدارند مثل سیب ، نـاك، وزرد آلو وغیره که برای دندانها هم مفیـد می باشند . شیر هم یك غذای کامل است ودر نشو ونما ورشد کودك سهم بارز دارد مصرف پروتین هم در رشد طفل موثر میباشد که باید در غذایش شامل گردد مگر ازمصرف زیاد قند ، مربا ، انواع شربت ها جلوگیری شود هنگامیکه طفل به سن مکتب می‌رسد کنترول پروگرام غذایش کم وبیش ازدست مادر خارج می‌گردد درصورتیکه اگر تاآن سن به پرخوری وتغذیه غلط عادت کرده باشد بمشکل ایــن عادت را ازسر بدرخواهد کرد وبــرعکس آن همیشه نورمل ومرتب غذا خواهد خوردپس چه خوبست تا عـادت غـذایـی کــو د ك را قبــل از یــن سن ستــوار سا خــت .

تغذیه با شیر مادر بندرت باعث چاقــی نوزادان می شود ، بیشتر نوزادنی که ازطریق شیر چوشك وغذا های قوطی بطریق مصنوعی تغذیه می‌شوند چــاق می گردند که با عث خوشحالی والدین گردیده ، وآنها تصور می کنند که چاقی اطفال سبب ودلیل سلامتــی وصحتمندی اطفال شان می‌باشد در حالیکــه این چاقی جمع شدن چربی در سلولهای بدن بوده واغلب باعث می گردد که دربزرگسالی هم فرد چاقی شود .

امروز اکثر دکتوران و متخصصین اطفال وتغذیه طفل به این عقیده هستند که دررژیم غذایی اطفال حتما تغییراتی را باید وارد ساخت ونباید به آنها زیاد خوراند و آنهــا رابه پرخوری تشویق نمود .

در قسمت اطفال شیر خوار باید گفت که اطفال را از موهبت شیر مادر نباید محــروم ساخت حتما باید تا شش ماهگی از پستــان مادر شیر بخورند غذاهای سخت برای طفل که هنوز دندان ندارد و بروی زمین نمی خــزد وبه اصطلاح چارغوك نمی‌کند کاملا غیرطبیعی است به سلامت کودك تاثیر سوء واردخواهد ساخت همچنان تغذیه نوزاد باغذا هــا ی مصنوعی که امروز در بازار هافراوان موجود می باشد مورد تردید میبا شند زیرا دستگاه هاضمه او هنوز در حال تکامل ورشد بــوده وقادر نخواهد بود که این مواد ساختگــی را هضم نماید وباید کوشش شود که نباید کودکان را ازین نوع غذاها بدهیم .

توصیه به مادران اینست کــه تا شش ماهگی نوزادرا فقط باشیر مادر تغذیه کنند وپس از شش ماهگی بتدریج غذای سخــت طبیعی البته با توانایی جویدن کودك به ا و بدهند شوربای ترکاری، دمپخت، آب میــوه فرنی از کــارن فلور غذا های متمم دوران شیر خوارگی می‌باشند.

شیر مادر اطفال را در مقابل امــراض مخصوصا امراض ساری مصئون نگهمیدارد، ومادر باید بکوشد تاحد امکان از پستان خود طفل خویش را تغذیه نماید واگر تادوسالگی در پهلــو ی غــذ ا هــا ی د یگر اورا شیرهم بدهد می‌توان گفت که حیات اورا تاحدی مقابل امراض بیمه می نماید .

شیر های قوطی وخشك ودیگر غذا هــای کنسرو شده سبب چاقی در اطفال می گردند مگر اطفال در مقابل امراض مقاومت زیادی نمی داشته باشند واگر مادر بنابر دلایلــی نمی تواند کودك خویش را شیر بدهد باید حتما با داکتر تماس گرفته وغذای روزمره کودك را طوری تهیه نماید که ویتامین ها و انزایم های مهم بدن را از طریق ترکــاری ها ومیوه ها به سهولت گرفته بتواند .

وزن طفل مطابق بسن ودرازی قدش باید همیشه کنترول گردد . طفل نباید از حــد واندازه عادی چاق ویا لاغر شود . طفل ایکه درست تغـذ یه گردیده و پروگرام خــواب وتفریح اش بصورت صحیح ترتیب وتنظیم گردد بحالت عادی رشد می نماید . باتغذیه اصولی سلامتی اطفال را تا اخیر عمر تضمین نمائید.



تغذیه درست ضامن سلامتی کودك است



شیرمادر از چاق‌شدن کودك جلو گیری می کند



غلام نبی : صمیم

طفل امروز نیروی پرتوان فرداست

طفل ، این موجود، دوست داشتنی کــه محتاج ونیازمند هرگونه کمك و استعانت والدین است وچون غنچه های رنگین د ر بوستان زندگی انسان می شگفد دماغ ها را معطر ودلها را حلاوت وطراوت بخشد زیبنده است به تربیه جسمی و تنمیه روحی ایــن قشر هستی آفرین بویژه توجه والتفات‌ارزانی گردد، زیرا بهر اندازهٔ که طفل درست تربیه شود به همان پیمانه عضو و اعضای مفید وبا انرژی تعلیم جامعه میشود در حقیقت طفل اساس وهسته جمعیت های انسانی را تشکیل میدهد، ترقی وانحطاط یك جامعه مربوط و منحصر به تربیه سالم وغیر سالم طفل‌است چنانچه شاعری مصرعهٔ دارد که بوجه مطلوب اهمیت وارزش تربیه معقول طفل را ایضاح افاده می کند :

خشت اول گــر نهد معمار کــج
تا ثریا میرود دیــوار کــج

گرچه در ظاهر امر گفته شاعر در قسمت اعمار، عمارت صدق می کند ولی مراد اصلی شاعر تربیه صحیح طفل را که در حقیقت خشت اول عمارت (جامعه بشری) را تشکیل میدهد میباشد وکنایهٔ است که نتایج مفیــد ویا مضر تربیت سالم وغیر سالم را بــرای والدین تفهیم می نماید ، خلاصه نکته اساسی ومهم درین است که وارسی به تربیه جسمی وروحی طفل در ایجاد جامعه سالم و مترقی واقعیتی است انکار ناپذیر ، زیرا طفل وقتی که پابه عرصه وجود می نهد از هر گــونه ملوث فکری وذهنی عاری بود ، وحیثیت‌مومی را دارد وهمین عقاید واندیشه های مثبت و مفید والدین ـ اطرافیان واثرات محیط خانه، کوچه ومکتب است که از آن برداشت میکند وشخصیت وکرکتر خود را می سازد البته نخستین دبستان آغوش مادر است پر واضح است وقتی که طفل در آغوش مادر به‌سلامت تربیه وپرورش می یابد شخصیت مطلوب کسب می کند ، طبعا زمانیکه قدم در محیط مکتب می نهد بازهم نیازمند وارسی معقول است وهمین مربیون میباشندکه زمینه رابرای فرا گرفتن عادات ، اخلاق وتعلیم وتعلم و جهان بینی طفل مساعد می کند واز همیــن خاطر وقتی که توجه انسان را آثار فلاسفه نویسندگان وشعرا وعلمای کــه در بخش تربیه جسمی وروحی طفل مطالعه می کند، به اتفاق نظرهمه اهمیت خلاقه تربیه سلیم طفل رابرای والدین واورگانهای که مسوول تربیه وتعلیم اطفال رابه عهده دارند توصیه می‌نمایند .

چنانچه تولستوی نویسنده معروف وانقلابی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی همواره میگفت که وی در طول زندگیش بیشتر بــه مسایلی‌که از نظر روحی و اخلاقی به‌کودکان ارتباط میگیرد مستغرق بوده است، و همین قسم ماکسیم گورکی نویسنده مشهوردیگری شـو رو ی ا طفـا ل و جـو ا نــان را یك نیروی بزرگ تعریف کرده است وبه همین سلسله ملیون ها آثار مطبوع و غیر مطبوع به صورت کتبی وروایتی پیرامــون اهمیت تربیه درست اطفال طبع وگفته شده است که این ذخایر روز تا روز بزرگ‌وعظیم توسعه وگسترش می یابد. در کشور های‌که تضاد های طبقاتی بصورت آشتی نا پذیــر وجود داشته ، بی لباسی ، بی نانی وبیسوادی وغیره مفاسد جان سوز اجتماعی چون‌مکروب های کشنده ملیون ها طفل را در آتش می کشد، حاکمیت مناسبات غیر عادلانه تولیــد وتوزیع نقیصهٔ دیگری است که اکثریــت اطفال که به اقشار ستمکش تعلق دارنــد ، ازبسی نعمات مادی ومعنوی محروم ساختــه شده واز فرط گرسنگــی و تحمل شرایط مشکل زندگی بیك فیصدی عظیم اطفال قبل ازینکه به رشد جوانی برسند درخورد سال هستی وسلامتخویش را از کف میدهند ، به طور عموم وضع اطفال در کشور هــای طبقاتی وسرمایه دار خیلی آشفته و خراب بوده وصرف اطفــال مشت ســرمایه دار و عمال فاسد ارتجاع و امپریالیزم از بهتریــن زندگی برخوردار بوده و دیگر سایر اطفال که در خانواده کارگران، دهقانان ن پیشه‌وران وسایر اقشار زحمت کش که سطــح عاید شان کم است مربوط میباشد ، هما ن طوریکه در همچو کشور ها اکثریت اطفال از تغذیه مفید غذایی محروم بوده و حتــی به قسم بخور ونمیر حیات به سر می برند واز لحاظ سواد تعلیمی و تنویری نیز بــه فقدان مواجه میباشد واین نا رسایی باسایر آشفته حالی ها دست بهم داده وضع عمومی اطفال را به مخاطره می افگند واز همین‌لحاظ در کشور های طبقاتی وبورژوازی بی عدالتی، تبعیض نژادی ، کینه توزی وجنگ و خون ریزی ، گرسنگی ، بی سوادی چون هیولای مرگ بار سایه افگنده رفاه و آ ســایش زحمت کشان ومولدین نعمات مادی را بهوده است ولی این نابسامانی های ناشی از پلان های استعماری و امپریالیستی سر ا نجــام زحمت کشان را با هم بسیج ومتحد می کند و بر ج وبار ستمگران و خون خــواران را، از هــم فرو ریخته و سلطه خــا ئنــانه آنها پایان می یابد، تاریخ نهضت هــا و جنبش های ملی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین بهتر شاهد است ، طوریکه می بینیــم ستمگران از قدرت می افتد ونیرو هـــــای وپرولتری وروشهای انسانی رویکار ومعمول شده چرخ نظامها بطور شایسته در محورمنافع خلق های زحمت کش می چرخد و تحو لی در سکتور های مختلف حیاتی پدید می آید وهکذا د ر مورد وارسی به تربیه وپرورش جسمی و روحی اطفال بذل مساعی همه جانبه صورت میگیرد کشور های سوسیالیستی وبه ویژه اتحاد جما هیر سوسیالیستی شوروی بحیث پیش آهنگ وقافله سالار اردوگــاه سوسیالیستی در جهان در راس کشور ها ی مترقی قرار گرفته واز همان آغاز پیــرو زی انقلاب کبیر اکتوبر سال ۱۹۱۷ در اتحاد ـ شوروی در پهلوی سایر پدیده های نو بن وانقلابی ازتحولات عمیق وبنیادی که در تمام عرصه ها وبخشهای اقتصادی ، اجتماعــی ، سیاسی، فرهنگی وغیره پدید آمده در قسمت چگونگی وضع اطفال و نحوه تربیه سالــم جسمی وروحی آنهااقدام مهم وبرازنده ارزانی شده ونتایج آن همین بس است که امروز کشور عظیم وبزرگ شوروی با بوجود آوردن نیروی مترقــی وپیشرو به سوی ایجاد و ساختمان جامعه کمونستی پیش میرود، جامعه که در آن هرکس مطابق استعدادش کار می کند ومطابق نیازش پاداش میگیرد .

طوریکه گفته آمدیم در کشور شوروی درباره رسیدگی به تعلیم وتربیه اطفال به غایت توجه میشود ، مطابق پلان ها وبرنامه ها ی سوسیالیستی جهت تهیه مواد تنویری وتعلیمی از طریق رادیو ، تلویزیون ونشر وطبع کتب وجراید وروزنامه ها وغیره فعالیت های متنوع ومختلفی که در تربیه و پرورش سالم اطفال موثر واقع میشــود اقـــدام متداوم وپیگیر صورت میگیرد، طبق‌احصائیه وارقام منتشره به خاطر تحقق پذیرفتن ایــن مامول تاکنون بیش از ده هزار ملیون کتاب برای اطفال در اتحاد شوروی به طبع رسیده است وبه همین اساس سایر فعا لیت هــای تربیتی وپرورشی با تاسیس کودکستانها ، شیر خوارگاه ها وتفرجگاه ها وتهیه سامان ووسایل سر گرمی ودیگر رسیدگی ها بیك وسعت وبصورت سر تاسری در تمام نقــاط اتحاد شوروی به خاطر تربیه صحیح ومطلوب اطفال جریان داشته ومطابق اقتضای عصر و زمان در زمینه خدمات درخور توجه در منصه عمل وتطبیق قرار میگیرد وبه همین ترتیب در سایر کشور های مترقی وسوسیالیستی در موضوع اطفال ورسیدگی درست به‌احوال این قشر دوران ساز دقت بخصوص میشود واین به ذات خودش مزیتی است که درچنین کشور ها اطفال از هرنوع امتیاز ونعمات‌مادی ومعنوی مستفید وبرخوردار بوده و با تقدیم جوانان نیرومند وباداتش ودوشیزگان مترقی وزحمت کش چرخ زندگی بوجه مطلوب به حرکت افتاده و زمینه برای تحــقــق ارمان ها واهداف سوسیالیستی از هر لحاظ مساعد میگردد ،

براساس آمار وارقام موجود در سازمان بین‌المللی کار بیش از چهل ملیون طفل در جهان بین سنین شش تا پانزده سال به جای آموزش وتحصیل به کار اشتغال دارند.

بقیه‌درصفحه ٤٤

باز هم در بارهٔ :

نقش خلاق زحمتکشان در روند تکاملی جامعه ومحو ونابودی کامل دشمنان وطن

عطا رادمرد

زندگی را به مفهوم وسیع کلمه عرصه های بیشماری اندر کاراست، در این پهنای وسیع وبی انتهای جهان وبا این کونا کونی پدیده های اجتماعی وبا این مختلف النوع بودن فاکت های اجتماعی وانبوه پدیده ها و واقعیات موجود بایست بشکل ارزنده وقابل قبول به منظور شناخت پدیده ها وفاکت های اجتماعی موضع گیری نمود وبااین کوناگونی پدیده ها وفاکت های اجتماعی نباید سر در گم شد وبا دستپاچگی متوسل بهر عملی، چه با جمع مغز سرد دراین بخش باید بر خوردار نمود وآنطوریکه شایسته است باید در این بخش موضع گیری نمود ، چنانچه قبلا یاد آور گردیده ام که اگر در بررسی ومطالعه پدیده ها ودر مقابل اخذ تصمیم و نتایج حاصله بر خورد ارزنده نداشته وبشکل منطقی موضع گیری ننماییم و یا با استفاده از شیوه های منسوخ وکهنه دراین مورد به فعالیت بپردازیم ، کار وفعالیت ما چندان موفقیتی ببار نخواهد آورد . در بررسی ومطالعه جامعه وبخصوص دربررسی ومطالعه نیرو های محر که که جامعه باین نتیجه می رسیم که باید به منظور شناخت درست وتمام عیار از جامعه و نیروهای محرکه که آن قبل از همه بـا یـد ساخت اقتصادی ومادی جا معه نمود ، چه اساس کنه تکاملی جامعه رابایـد در هستی مادی وساختمان اقتصادی جامعه مطالعه کرد نه در مقابل روانی وروبنائی جامعه ، چه اساس تکامل جوامع را در مقابل وپدیده های روانی مطالعه کردن وجستن در حقیقت پـل پـای دزدان راتعقیب کـر د ن است،

از همیـن سبب است کـه بـار هـا توسط علمای اقتصاد وجامعه شناسان مترقی این گفته تکرار گردیده است که :« خلق وتوده های زحمتکش نیرو های عمده وتعیین کننده تکامل جامعه اند». چون توده های وسیع زحمتکشان جامعه در تولید نعم مادی نقش عمده ، اساسی وتعین کننده دارند ، چون با وسایل تولید چه بشکل باالقـوه وچه بشکل باالفعل در ارتباط اند چون نیروی سر شار در تولید نعم اجتماعی داشته ، چون در حقیقت گرداننده اساسی چرخ نیرو های مولده در جامعه است ، چون ایـن انسان زحمتکش بود که با کار وپیکار انسانی خویش سیر خود بخودی تاریخ وجامعه را مبدل به سیر آگاهانه نمود و ... پس بـا صراحت لهجه باید گفت که این توده های وسیع امر خوبترین وارزنده ترین پدیده ها را تولید زحمتکشان ورنجبران جامعه بود که درحقیقت نمود ، پس در این مورد باید گفت که نقش زحمتکشان جامعه در روند تکاملی اجتمـاع نقش عمـد ه و تعییـن کننـد ه است .

درین بخش باید یـاد آورشد که دشمنـان وطن یعنی امپریالیسم امریکا ، شئوونیزم عظمت طلب چین ، محافل ارتجاعی پاکستان ومصر همه دست بدست داده ودر یك صف وجبهه نا مقدس بر ضد شرافت ، نوامیس ملی ومنافع علیای افغانستان عزیز وبر ضد مصالح توده های وسیع زحمتکشان جامعه توطئه مینمایند ودسیسه واینجا وآنجا دست به خرابکاری وترور ودهشت میزنند ، این عمـال و سر سپردگان امپـر یالیزم بایدبدانند که با ایـن فعالیت های مذبوحانه وتقلید هـای شیطانی پروسه وجریان نا بودی خویش را بیش از پیش تسریع میبخشند حزب ، دولت ومردم افغانستان در یك صف پیکار ودر یك جبهه مقدس نبرد عادلانه اجتماعی بیش از پیش بهم فشرده شده وبه منظور تسریـع روند تکاملی جامعه ومحو ونا بودی کامـل دشمنان وطن مقدس مان افغانستان عزیـز بیش از هر وقت دیگر مبارزه خویشـس را تشدید می بخشند وبادر نظر داشت کلیـه خصوصیات جامعه در تطبیق مرامهای مردمی وعملی کردن شعار های عمده به منظور تکامل اجتماع وخوشکامی زحمتکشان جامعه موفقیت های بیشماری بدست آورده وهمچنان وافتخار آمیـز دراینراه پیروز مندانه بر خرابه هـای نظامهای کهن وبرفراز برج وباروی و یـران شده ارتجاع سرود پیروزی حق بر باطل را با بانگ رسا میخواند :

اکنون بخصوص با پیروزی قیام شش جدی پیروزی بیش از پیش انقلاب ملی ودموکراتیك درجامعه ، حزب ودولت در صدد جدی آنست تا کلیه طبقات واقشار دموکراتیك را دریك جبهه وسیع ملی پدر وطن تحت رهبری حزب دموکراتیك خلق افغانستان متحد نموده وبا کار وپیکار انقلابی در جهت تکامل بیش از پیش اجتماع خویش به موفقیت های چشمگیری نایل گردیم .

دشت وکوه این وطن ، بیابانهای ریگی ودشت های بی آب سوزان این مرزوبوم ، وجب بوجب این سرزمین قهر مان از مامی طلبد تا در جهت خوشکامی وسر بلنـدی زحمتکشان این جامعه ودر جهت سر فرازی وآباد ی این وطن ویران شده که مادران قهرمان ما در سوگ فرزندان قهرمان وشهید خویش می ریزند ، وبه امین جنایتکار نفرین ، در جهت به سر رسانیدن اهداف حزب و دولت متحد با هم جبهه گرم کار وپیکار انقلابی را بر ضد همه دشمنان بکشائیم .

تاریخ وطن ما د ر حقیقت امر تاریـخ شهداست ، شهداییکه در راه حق و عـدالت اجتماعی قربان شدند و با خونهای سـرخ خویش راه آیندگان را روشنی بخشیدند .

سیر تکاملی جامعه چنا نچه قبلا گـفته آمدیم ، سیریست پیروزمند ، سیر از حداقل ها به بی انتها حداکثرها ، سیر از تغییـرات کمی به تغییرات عمده کیفی و انقلابی، چه این تغییرات کمی است که در اثر رشـد دمبدم آن تغییرات عمده وانقلابی عرض اندام مینماید، این امر درمورد تکامل به مفهـوم وسیع کلمه ودر مورد تکامل جوامع بشری به مفهوم محدود کلمه صدق مینماید ، پلکان تکامل را یکی بعد دیگر باید پیمود وچنانچه شاید وباید در این بخش طی طریق نمـود . تکامل را همیش یك جهت در کار ماست ، سیر به جهت پیشروی وبسوی قلل رفیع .

دشمنان این سیر پیروزمند اینجا در آنجا به تلاشهای مذبوحانه ای متوسل میگردند ، ارتجاع به مفهوم وسیع کلمه طبق ما هیت خویش در این راه یعنی در راه پیشروی و تکامل موانع بیشماری ایجاد مینماید هزاران هزار انسان را بگلوله می بندند وبر ضد اراده آزاد ورزمنده زحمتکشان چه جنایاتی را که مرتکب نمیشوند ، همین اکنون ارتجاع جهانی ودرراس امپریالیسم امریکا با تولید سلاحها وجنگ افزار ها، کشورهای عضو پیمانهای تجاوز کارنظامی را به انبارخانه سلاح مبدل کرده است، تلاش امپریالیسم جهانی به تبدیل منطقه بحر هند به پایگاه نظامی واستفاده نظامی از اینطریق به شکست مواجه گردیده است، گردانندگان امپریالیسم امریکا باید متوجه باشند و خودرا گول نزنند که دکترین قصر سفید در مورد کشور های جدیدا به استقلال رسیده بناکامی مواجه گردیده است واین شکست دکترین امپریالیستها در حقیقت امر قدم دیگریست که در جهت نابودی ارتجاع وامپریالیسم برداشته میشود .

پویندگان راه عدالت اجتماعی و انسانیت خوب میدانند که امپریالیسم وارتجاع جهانی در اثر رویداد های دهه اخیر هارتر گردیده وبامتحدین گوش بفرمان خویش ازهرقماشی که باشند در صدد ترتیب وبه مرحله اجـرا گذاردن نقشه های شوم تجاوز کارانه خویش میباشد اما باید بدانند که دیگر قادرنخواهند شد تابر منابع سرشار طبیعی کشور هامسلط گردند .

امپریالیسم امریکابامرتدین چینی ومحافل سخت راتجاعی پاکستان ومصر در نظر دارد تاصحنه تصادمات نظـا می قدرتهای جهانی گرم ترنموده وخودش از چنین وضعی سود ببرد، اما باید بداند که در هر کجای جهان اگر این محافل مرتجع وضد ترقی اقـدام بعملی نمایند مشت کوبنده توده های زحمتکش این کشورهاپوزوچنه آن دون صفتان سیه روی راخواهد شکستاند، این سیه رویان تاریـخ، این مصر که سادات، این قاتلان هزاران جـوان وطفل پیرمرد وپیرزنان، این متجاوزین برمال ومنال ومکنت ودارایـی زحمتکشان، ایـن بی عصمتان متجاوز به عصمت وپاکدامنی این میهن مقدس با ید فعالیت های خرابکارانه خویش را بر ضد افغانستان قهرمان وانقلابی خاتمه دهند این میهن انقلابی وتوده هـای میلیونی زحمتکشان آن رقیبان شوم وسیارا افشا نموده وبیش از پیش در جهت رفاهیت توده های زحمتکش جامعه ودرراه آبادانـی وشگوفانی این میهن مر د آفرین متحـدانه وهشیارانه به پیش میرود .

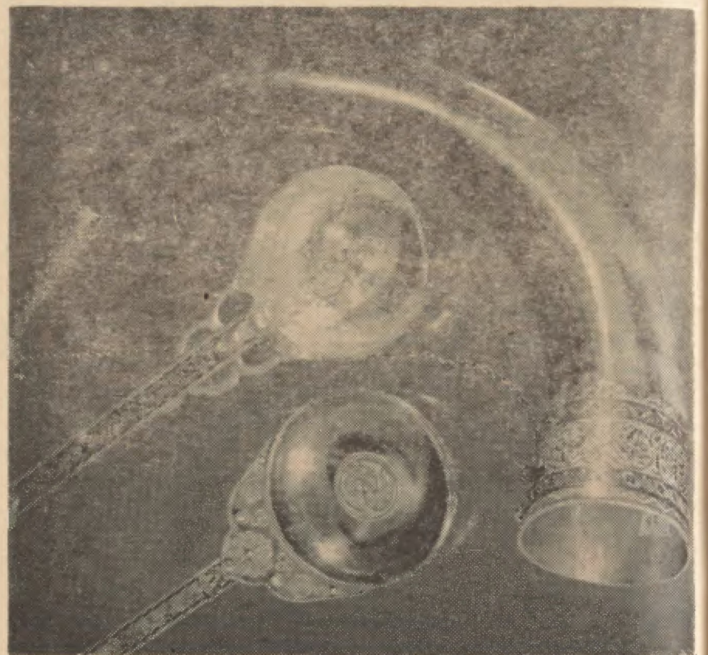
بقیه درصفحه ۵۰

بقیه صفحه ۱٤

اختراعات جدید...

در سال (۱۹۵٦) در زندگی منابه واقعه دیگری رخ داد. درین سال در یکی از سفرهایش به قریه پدری کوباچی بامردی ازدواج کرد. درین زمان (۲۸) سال داشت منابه به خاطر احترام به خواست مادرش با ایراد مراسم جشن عروسی بشکل قدیمی و عنعنوی منطقه موافقت کرد. طبق عنعنه آنجا در مراسم عروسی تمام ساکنین قریه اشتراك ورزیدند. هیأت مشایعت کنندگان که در راس آنها خویشاوندان شوهرش قرار داشتند تحفه که از لباس ملی زنهای منطقه نمایندگی میکرد به او تقدیم کردند.

این جامه را که دست بند عریض با سنگ های قیمتی ضمیمه او بود فقط برای عروسی اش توسط یکی از استادان بزرگ فن تهیه شده بود. در مراسم عروسی عروس حق نداشت تا بر قصد. زیرا عنعنه منطقوی این را مجاز نمی شمرد. چون منابه بااین همه عادات ورسوم آشنائی بیشتر نداشت تحمل آن هاگران تمام میشد بالاخره همه کار ها با شور و هیجان وسرور خاتمه یافت. چون این همه عنعنات در ضمن بسیار جالب وديدنی بودند منابه تصمیم گرفت تا رسوم منطقه را بشکل کتابی در آورد. دیری نگذشت منابه ازین همه عنعنات چهار قصه بزرگ نوشت تا باشد دیگران با عنعنات منطقه اشنائی حاصل نمایند.



چند نمونه سازندگی منابه.

کارهای خانه ودو طفل وقت زیاد او را در بر میگرفت. منابه قادربودفقط در اوقات شب کار کند. اما این همه مصروفیت ها مانع کار وفعالیت او نشد تا او را ازتهیه وایجاد اشیای ظریفه باز دارد. شاهد این کار نمایشگاهی بود که چندی قبل در مسکو به افتخار جشن تجلیل پنجاه سالگی منابه دایر شده بود. درین نمایشگاه اضافه از سه صد نوع هنر نمائی منابه منجمله اشیای زینتی زنها، کوزه ها و گلدان های نقره ئی که شاهد زحمات وسازندگی سی ساله اش بود بمعرض نمایش گذاشته شده بود.

در حال حاضر منابه وقت خود را صرف کار های پوشش شده مینماید.

او درین فن چندین شاخه جدید نقاشی ایجاد کرده است و یکجا با قلم زنی نصب سنگ های قیمتی و ظریف کاری صورت میگیرد. منابه چندین نوع سنگ قیمتی را در یك چیز به بسیار مهارت بکار می برد. همکارانش در مورد منابه چنین میگویند: «منابه موجودیست که کار های نا ممکن را ممکن میسازد واگر دست اوبا چیزی تماس حاصل کند قیمت بها میشود.» منابه به خود خوش دارد الفاظ شاعر معروف روسی مارینا سویتایوده را تکرار کند: «فقط به کاری اقدام کن که قادر به اجرای آن نیستی.»

بقیه صفحه ۲۱

درد چیست و چگونه...

میدهد. این نظریه امروز در کشور های غربی به عنوان يك تيوری عملی درفاکولته های طب به محصلین تشریح می گردد.

تیوری دریچه کنترول را تصریح می کند که تحریك بوسیله پانچر سگنال های دردرادر بسیاری از طرق تغییر میدهد. به عنوان مثال معمولا يك جريان برقی جلد وانساج زیر را تحريك و رشته های عصبی بزرگ تررا نسبت به کوچك فعال می سازد. این حادثه به انسداد دریچه کنترول کشانیده و درد آرامش می یابد. سگنال های عصبی ایکه ازیك جرح منتج می شود می توانند آرامش درد کنند.

بر علاوه باید گفت رشته های عصبی که از قشر مغز سر ازیر می شوند می توانند سگنال های درد را نهی نمایند. در گرماشاك، هیجان، تشویش و فشار دردنسبت به اول بیشتر بوده کاهش سطح ترس وفشار عصبی سطح درد را نیز کاهش میدهد. خستگی، پریشانی حواس پرتی برای ازدیاد بیش از حد درد رول دارد بناء سیستم سوزن زنی جهت تقلیل درد بصورت دایمی یا موقتی قابل توجه است.

اخیرا دانشمندان کشف کردند که بدن در مقابل احساس درد به مجادله بر می خیزد و برای مقابله با درد ماده ی مسکنی بنام (آنکه فلین) تولید می کند. علاوه بر کشف این ماده که درنوع خود جالب است راه های دیگری پیدا کرده اند که برای از بین بردن سریع درد موثر پنداشته شده است. و مراکز مجهز صرف برای تسکین وازبین بردن درد بوجود آمده‌است درین مراکز همه نوع دکتور متخصص تا روانشناس مشغول کار میباشد و کار همگانی شان جستجوی علل دردمیباشد زیرا اغلب درد های مزمن علل مختلف جسمی، روحی، اقتصادی و اجتماعی دارند وبرای درمان آن همه عوامل آنرا ازبین می برند. داکتر جان توتزر متعقد است شکست دنیای طبابت در برابر درمان عده ای از بیماران اینست که تداوی برخی از ایشان مستلزم آن است که گزارشات ومشاهدات قبلی دقیقاتحلیل وبررسی شود زیرا ریشه ی بسیاری از درد های ی مزمن از اعماق حوادث گذشته قرار دارد و دستیابی در مورد آن مشکل است.

داکتر ویرا دوسکی دانشمند شوروی متعقد است یکی از علل درد کشیدن بیش ازحد اینست که در فاکولته های طب به دانشجویان طرز درمان وتداوی انواع درد ها چیزی توضیح داده نمیشود.

وبر علاوه باید دانست که بین يك درد کوتاه واحیاناً شدید بايك درد مزمن تفاوت های فزیولوژیکی فراوان وجوددارد.

داکتر جان بانیکا اهل مکزیك متعقد است برخی از دکتوران برای تسکین درد دست به عمل جراحی می زنند این درست است که برطرف ساختن برخی از درد ها نیازمند آنست که مریض را روی میز عمل قرار داد • ولی این دلیل نمی‌شود که برای تسکین هر دردی فورا بیمار را به اطاق عمل بفرستیم. طبق آماری که‌در دست است جراحی های (بیخودی) چند درصد از درد را درمان می کنند در حالیکه برای نظاهراین درد حادثات قبلی با نشانه‌های در دنیز یکجا مداخله کرده است.

متخصصین درد را از نگاه اعصاب محیطی وداخلی تقسیم بندی کرده اند سگنال درد های محیطی توسط اعصاب سطحی بدن به مغز منتقل می شوند و احساس می گردند ودرد های مرکزی در نخاع یا مغزشکل می گیرند. متخصصین فزیولوژی اعصاب اکنون به این نتیجه رسیده اند که درداز طریق دو سیستم عصبی (آـدلتا) و(سی) به مغز هدایت می شوند این دو گروه رشته های عصبی از اطراف نخاع بسوی مغز می روند و در غده تالموس به صورت درد احساس می شوند.

گذشته از آن امروز دریافت شده است که اعصاب (آـدلتا) و(سی) از رشته اعصاب (بتا) که حس لامسه اند باریکتر و در عین حال دارای سگنال های طبی تر میباشد

نقش مغز در قسمت انعکاس احساس درد نیز متفاوت است گاهی احساس دردعلی لرغم شدتی که دارد ضعیف و یا برعکس آنرا تشدید می بخشد. فرضیه دریچه کنترول که توسط عده ی از دانشمندان انگلیسی عنوان و طرح شده است میرساند که انتقال درد از ساحه وقوع به (مخچه) به صورت همیشگی انجام نمی پذیرد. بلکه این احساس بطور متناوب منتقل می‌گردد یکی از راه های بستن دریچه مذکوراند کی تحريك رشته اعصاب (بتا) و شبکه اعصاب محیطی است واز آنجا که سرعت حرکت احساس در رشته های عصبی (بتا) سریع تر از رشته های عصبی (آـ دلتا) و (سی) است میتواند از آن جلوتر بیفتد و قبل از آن ها به دریچه ی کنترول رسیده آن را ببندد واین درست طرز العمل و میکانزم طب سوزنی میباشد.

درد های مزمن به‌شش علت زیر در بدن ایجاد می شوند:

۱ـدرد های عصبی: این درد در محیط عصبی ایجاد می شود بشایع ترین این‌نوع درد، درد نیمی از صورت است.

بقیه‌درصفحه٤٤

نویسنده: الکسی تولستوی

طفولیت نیکیتا

مترجم: دوکتور خدایداد بشرمل

پیوسته بگذشته

ارکادی به مامی گفت : نیکتیا حالش بهتر شده اما شفای حقیقی سه هفته بعد ر خ خواهد داد .

درین اثنا یك باد قوی بوزیدن آمد که از طرف جنوب یك غبار خا کــی را برروی کشت زار ها، باغها وباغچه هامی افشاند وآن غبار ها چنان اوج گرفته بود که با ابر های آسمان پهلومی زدند ..

زاغها..

روز یکشنبه در محلهٔ کارگران ، وازیلی کارگر ، میشکا کوریا سونوك ، لیکز یا چوپان بچه، وارتیموم، بچهٔ دراز استخوانی بینی‌کج باهم پربازی می کردند ، ارتیموم در تما م عمرش یك کارگر روز کار بود، او همیشه آرزو داشت عروسی کند اما دختر ها اورا نمی پسندیدند ، کمی قبل او(دیناشا) یکدختــر زیبا، رخسار گلابی، راکه با لبنیات سروکار داشت انتخاب کرده بود . تمام روز او بین

طویله وآشپز خانه یازیرخانه در گردش بود، سطل های آهنی سفیدش ظرفیت کافی‌داشت همیشه بوی شیر ازوبمشام می رسید ووقتیکه بیرون می رفت پارچه های برف بر رخسار- هایش برق می زد، او دو شیزهٔ خندان و با نشاط بود ، هر جاییکه ارتیموم‌می بود ، اگر وی سبوس را از انبار کاه نقل میداد و یا اینکه طویلهٔ گوسفندان را پاك می سا خت ، وقتیکه دینا شا آن دختر دلاررا را می‌دیــد بلافاصله دو شاخه را بزمین فرو برده ، عقب آن معشوقه می رفت، وباپاهای دراز خــود مانند شتر قدم می برداشت .

نزدیك دیناشا رفــته کلاهش را ازسربر میداشت واحترام را بجا می آورد .

«صبح نان خوش، دنیاشا !»

«صبح شماخوش ‎٠، ارتیموم»

دنیاشا سطل هــایش‌را بر زمین‌می نهــاد ودهنش را با کنج پیش دامنش می پوشاند .

«هنوز باشیر سروکار داری ؟دیــناشا!»

این دختر آنقدر مسخره بودکــه دیگــرآن‌را تحمل کرده نمی توانست، سطل ها را بر می داشت وبامتداد راه یخك دار تازیر زمینی ها

می دوید وسطل هارا در آنجا بر زمین می نهاد وبا لهجهٔ سریعش به محافظ خانه می گفت :

«وازیلیز» این شتر بازهم می خواهد تا با وی عروسی کنم ، اوه عزیزم او مر گ من خواهد بود»

او طوری دیوانه وار می خندید که د ر سرتاسر خیابان شنیده شده می‌توانست...

نیکتیا به محلــهٔ کارگران رفت• امروزآنــها یك شوربای کله گوسفند می ساختند وبوی خوشگوار گوشت گوسفند جـوش داده ونــان تازه پخته شده استشمام می شد . نز دیك در، در جاییکه یك آفتابه گلی با یك شیر دهن بالای یك لوله آب آویخته بود ، برف خاکی که از جاده آورده شده بود وجــود داشت - پکوم بالای یك میز نزدیك بخاری نشسته بود ، موی سیاهش روی جبین بـر آبله وابرو های ترشش آن افتاده بود - او رویهٔ یك بوتش را می‌دوخت - با درفش‌خود در چرم یك سوراخی بوجود آورد ، سرشس را به عقب برد ، از زیر چشم نگاه کرد ،یك سوزن دوخت را به تار داخل نمود ودر سوراخ چرم آن را فرو برد ورویهٔ بوت رابین زانو هایش محکم گرفت وتار را بهر دو سمت کشی کرد - او با تر شروئی بطرف نیکیتا دید زیرا او بسیار مهربان بود- امروز اوبــا آشپز جنگ‌کرده‌بود زیرا اوپاپیچ‌خودرا آویخته بود تا خشك شود وآن را سوختانده بود .

پر بازان با پیراهن های پاك شان (که‌بروز یکشنبه می‌پوشیدند) پیش میز نشستنــد ، سر های شان روغن زده شده بود وشانــه کردگی بنظر می رسید ، تنها ارتیموم بــــك یك جاکت کهنه وطنی برتن داشت وموی خودرا شانه کرده بود، کسی نداشت که از او مراقبت کند وپیراهن هایش را بشوید ، پربازان پرهای مستعمل شان را روی میــز گذاشته ، فریاد زدند :

«این است ده برای تو»

«وینجاه برای تو »

«آیا آنرا می بینی ؟»

«اینچه معنی دارد ؟»

«بازی ختم شد» .

«ای ؟»

بینی را بیشتر بگیر، ارتیموم •»

چرامن ؟ »- ارتیوم در حالیکه با حیرانی می نگریست پرسید : «این غلط است ، این یك اشتباه است .»

«بینی ات را بیشتر بگیر .»

ارتیمــو م در هر د ستش یــك پر راگرفته‌و چشم هایش را باآن پوشید ، وازیلی، کارگر سه پر را در دست گرفته به آهستگی در بینی اش بزدن پرداخت، بازیگرادیگرارتیموم‌را میدید ، ضربه هارا می شمرد وبه غضــب برایش گفت تا تکان نخورد .

نیکیتا با آنهابه بازی نمودن نشست، فــورا باخت وپانزده ضربه به بینی اش خورد و در آنوقت پکوم، رویهٔ بوت ودرفش را زیرمیز گذاشــــت، با شدد گفت :

«بعضی ازمرد م، حالا از جمعیت بر می - گردند اما اینها خودراحتی تکلیف نمی دهند تافکر کنند، آنها مستقیما به پربازی‌میروند. قبل از ینکه بدانیم در کجا هستیم آنها در رمضان بخوردن گوشت می پردازند . . .

سیتانیدار وفریاد زد ، بــرخاست و بــه طرف آفتابه رفت، «نان شام را آماده کن !» آشپز- ستپانیدا - درآ شپز خانه آنقــدر ترسیده بود کــه سر پوش دیــگ‌ازدستش افتاد، کارگران پرهارا جمع نمودند ازآنجمله وازیلی کارگر بطرف کنج اطاق رفت، آشپز خانم، یك کاسه چوبی را که در آن کله های گوسفند بود آورد، آشپــز وقتیکه سرپوش دیگ را برداشت بخا ر خوشبــوی طعام بمشام ها رسید واشتها را بیشتر تحریك کرد، کارگران با خاموشی وجدیت : کنار میز نشستند وهریك قاشقی را بدست داشتند، وازیلی نان رابه پارچه های دراز قطع کرد و بهر کارگر یك پارچه نان داد وبعدا شوربای کله را که بسیار لذیذ پخته شده بود . بهمه تقسیم نمود وهر کدام به کاسه هــای خود حصه خودرا گرفتند•

پکوم بادیگران نه نشست - او تنها یك پارچه نان را گرفت وخودرا بمیز نزدیــك بخاری رسانید . آشپز برایش کچالوی جوش داده ویك ظرف چوبی نمك آورد ...

«پاپیچ ها» پکوم ، در حالیکه با احتیاط یك کچالوی داغ را دو نصف می کرد و به ظرف نمك فرو می برد به آشپز خانــم «ستپانیدا» گفت «پاپیچ ها را سوختاندی ، باز میگویم که تویك عجوزهٔ جاد وگــر هستی ... تویك زن احمقی ...»

نیکیتا از اطاق‌بخیا بان بر آمد • ایــن‌یك روز افسرده بود، با دشد ید و مرطوب می وزید، برف در اثر کود اسپ رنگ زرد را بخود گرفته بود ، جادهٔ که بطرف بند امتداد داشت با کود پوشیده شده بود ، وگـــودال های متعدد آب باران ، درآن بنظر میخورد. دیوار های چوبی، سایه بان ها وطویله ها، چپر های بوریایی سیاه وخانه بزرگ چوبی همه سیاه، خاکی وروشن بودند ..

نیکیتا تا نزدیکی بندرفت، در یك فاصلــه کمی خش خش درختان مرطوب را آنقدر بلند می شنید که گویی از یك آبگیر آب می ریزد . پرنده های سیاه یعنی زاغها درمیان شاخچه های درختان در حال پرواز دیده می شدند، وباآواز قغ قغ خود که بسیارناهنجار وخشن بود زنگ خطر رامی زدنــد...نیکیتا ایستاده بود . این پرنده ها طوری معلــوم می شدند که یك باد مرطوب شدید آنها را با ابر ها یکجا آورده .

نیکیتا خاموش بود وضربــان قلبش‌تیزتر شد .

بلی این پرنده هاهـــمان زاغ ها بودندکه بجاهای قدیم شان (آشیانه های قدیم) که از اولین طوفان بهاری آسیب دیده بودند در حال پرواز بنظر می رسیدند ... بوی بهار م ی آمد ...

خانهٔ روی چرخها ...

باد مرطوب از سه روز باینطرف می وزید وبرف هارا آب می کرد ، در جاهای مرتفع پارچه های زمین شیار شده ازته برف نمایان میشد، هوابوی برف آب شده وکود اسپ هاوهواشی را می داد، حینی که در های‌طبیله بازمی شد گاوها در حالیکه یکدیگر رافشار می دادند برای آب خوردن نزدیك چاه می رفتند، همدیگر را شاخ زده وبانگ می - کشیدند . یکی از قلبه‌گاوها که (بابان)نام داشت همینکه نسیم بهاری بمشامش رسید وحشیانه غرید، میشکا کوریا ولیکز یا با شلاق شان گاو ها را دو باره به طبیله که بوی کود را می داد راندند .. آنها دروازهٔ اصطبل رابا زنموده واسپ هاچنان خواب‌آلود خارج شدند که گویی مدهوش اند • پوست شان سیاه ومورریخته بود ، یال های شا ن دراز ودرهم پیچیده وشکم های شان پندیده بود . (ویستا) مادیان، کنار اصطبل در یك صندوق کلان می زایید ... زاغچه های تر شده باین سو وآنسو بی هدف می رفتند ، فریاد می کشیدند وبالای سقف هامی پریدند. آنطرف زیر خانه ها ، زاغ هـــا بالای یك جیفه ایکه از زیر برف نمایان شده بودگرد آمده بودند ، درختان بایك آواز خشن در اهتزاز بودند ...

نیکیتا در تمام ایــن روز ها یك سردردی داشت، خواب آلود ومشوش ، در خیابــان سرگردان می گشت، از راه جاده های پرآب بخرمن گاه، جاییکه انبار میده شده کــاه وقشر غله ، بوی موش را می داد رفــت.او تکلیف مبهمی داشت که گویی چیز بد واقع شدنی است ، چیزیکه شناخته شده می‌تواند

وبه فراموش شده میتواند ، زمین، حیوانات وحشی ، مواشی، پرنده ها دیگر برایش‌خوش آیند نبود همه بیگانه ، خصمانه واذیت کن بودند . چیزی واقع شدنی بود، چیز غیرقابل فهم ، پرگناه ونابود کننده ، به همه حال باد، لاشه ها آواز سم اسپ ها، کود وبرف همه اورا گنگس ومدهوش ساخته بـود ...

نیکیتا ترو نمناك بخانه باز گشت ، مادرش با مواظبت بدون شفقت اما با محکومیت بسویش دید، او نمی دانست که مادرش چرا قهر است ؟ واین کار اورا بیشتر رنج میداد، گرچه او در چند روز گذشته کار بدی‌نکرده بود اما با این هم نگران بود که چه گناه بزرگی را مرتکب شده ؟...

نیکیتا به آنسوی انبار کاه‌کـــه بادمی وزید رفت، درین انبار هنوز سوراخ هاییکه کارگران ودختران در فصل خزان، آخرین بقایای گندم را میده می کردند دیده‌میشد. شب هنگام مردم در سوراخ هاو مغاره هامی خوابیدند .نیکیتا صحبتی راکه در تاریکـی در نزدیك انبار کاه شنیده بود بخاطر آورد انبار برایش یك جای خطرناکی معلوم میشد.

نیکیتا به غرفه گك آن مـــــردقلبه گردفت، دروازه واگون کوچك با کاروان که بریك محور معلق بود با تر وزش باد بازگردید. کاروان خالی بود :

نیکیتا از زینه های آن بالارفت ،واگـــون، یك کلکینچه با چار شیشه کوچك داشت ، برطاقچه ایکه بلند در زیر سقف بامتداد یك دیوار قرار داشت یك قاشق میده شده، یك بوتل روغن نباتی ویکدسته چاقو گذاشته شده بودکه از خزان سال گذشته در همانجا بودند بادمی وزید- نیکیتا همانجا متفـــکر ایستاده وتصور کرد که حالا او تنها وبیکس است ، هیکچس او را دوست ندارد و همه با او قهر اند . چشم هایش از اشك ترشد، اوبحال خود متاسف بود همه کس در جهان ترسیاه وزشت به نظرش می آمد وبا خود تصور میکرد که اگر در همین غرفه مد تی تنها شد .

«خدا یا !»نیکیتا با صدای خفیـــف گفت ولرزهٔ سردی بر اندامش مستولـی گشت ، «اوه، خدایا! بگذار همه چیز دو باره درست شود ، بگذار مامی مرا دوست داشته باشد، بگذار من از ارکادی اطاعت کنم، بگذارکه آفتاب براید وگیاه نمو کند ، باید زاغها چنین فریاد خطرناکی نکنند ، بگذار غریدن (بایان) قولبه گاو را نشنوم».

خدایا ! بگذار همه چیز دو باره برایـسم خوب شود ....

وقتیکه نیکیتا این جملات را گفت سر ش راخم نموده با عجله سراپای خودرا بر رسی کرد ، وقتیکه او عبادتش را خاتمه داد، بالا طرف سقف وقاشق چوبی، بو تل روغن و دستهٔ چاقو دید ، او حقیقتا احساس بهبودی کرد، او برای لحظهٔ درین جا ایستاد و بعد دوباره بخانه رفت .

خانهٔ کوچك حقیقتا باوباری نمود ، وقتیکه دردهلیز کرتی‌اش را مـــی کشید وقتیکـــه مادرش می گذشت طوری بسویش دید که همیشه باو می دید . با چشم های پر ازمهر وشفقت بوی نگاهی کرد وبر سر نیکیتا دست کشید . «خوب ، آیا بسیار گردش کردی؟» مادرش گفت : «می خواهی چایت رابنوشی؟» ظاهرشدن وازیلی نیکیتویچ طورناگهانی.. در آن شب باران شدید می بارید، حقیقتا چنان شدید و آنقدر ثقیل بر کلکین ها و سقف آهنی اصابت می کرد کـه نیکیتا ازخواب بیدار شد، بر بسترش نشست وتبسم کرد . باران در شب یك آواز عجیب داشت، گویا می گفت : «بخواب ! ، بخواب، » قطره های باران بر شیشه می خورد وباد درآن تاریکی درختان کاج را خم وچم می آموخت ..

نیکـــیتا متـــکاش‌رادورداد، دو بارهٔدراز کشید وزیر روکش پشمی بافتگی تا زمانی پیچ وتاب می خورد که خستگی هایش مرفوع گردید «بی نهایت همه چیزخوب خواهدبود..» اوبخواب عمیقی رفت .

صبح : باران توقف کرد اما آسمان با ابر های سنگین ومرطوب که از جنوب به شمال درپرواز بودند پوشیده بود ، نیکیتا ازکلکین بخارج دید ونفس کشید ، اثری از بر ف نمانده بود ، در حویلی هنوز آثار نمناکی بوضوح دیده می شد، شاخهای ارغوانی‌رنگ ومرطوب درختان کاج بسیار جالب ودوست ـ داشتنی شده بود، آسمان آبی از زیر ابر ها بنظر می رسید ، در وقت ناشتا ، مامی،مشوش بود وبه کلکین ها می دید .

«پنجم روز است که نامه نگرفته ایم، » اوبه ارکادی گفت «نمیدانم چرا ؟.... حـــالا سیلاب آمده وجاده ها برای چار روز دیگر نیز غیر قابل عبور خواهند بود .... چنیـن بی پروایی خطرناك است .»

نیکیتا درك کرد که مامی از طرف پــــدر پریشان‌است زیرا آمدن اورا هر روز انتظار داشتند، ارکادی ایوانوویچ رفت تاباپیشخدمت صحبت کرده وخبر یابد که آیا امکان دارد که یك اسپ سواری را عقب پوسته و آوردن پدر خط پدر بفرستد ۱۰۰۰امافورا باطاق نان‌بر- گشت وبا آواز غیر معمول وبلند گفـــت :

«اوه ، خدایا ! چه واقع می شود ؟» .... بیرون شووببین‌که‌آب چه آوازی میدهد...»؟

نیکیتا دروازه های دالان را باز گـــذاشـــت هوا مرطوب بود وصدای آب که از اثرآب شدن برف در جویچه ها روان بود بگوشش می رسید، نهر ها وکانال ها از آب پر بود وآب های بهاری را بدریا سرازیر می‌کرد. یخها را می شکستاند ، آب از کناره ها ی دریا بالا شده می رفت، سیلاب بهار تخته‌های یخ وتپه ها را بهر طرف پراگنده میگردانید. یك نور آبی آسمان را روشن ساخته بود ، حوض های خیابان را به حوض های عمیـــق وتالاب ها مبدل نمود، در نهر های کوچك انعکاسات درخشانی بنظر می خورد وجهیل های بزرگ در خیابان ودریاچه ها، آفتاب را باشعاع نورش منعکس می نمود .

« خدای بزرگ ! ، چه هوای عجیب ؟» مامی ، در حالیکه دست هایش رابرسینه اش زیرشال پشمی خود می فشرد،گفت، چهره‌اش تبسم داشت و در چشمان خاکی اش نورسبز می درخشید ... وقتیکه می خندید ، مامی از همه کس در جهان زیبا تر بود .

نیکیتا به حویلی بر آمد تابه ببیند کـــه‌در آنجا چه رخ میدهد ، در آنجا هر طرف نهر های کوچك وجود داشت، بعضی از آنها در زیر برف ها بخود راه باز کرده و در حال پیش رفت بودند ، همه جا را آب گرفته بود وخانه شکل یك جزیـــره را داشت ،نیـــکیتا توانست که فقط تاکارخانه آهنگری که‌بالای یك تپه کوچك قرار داشت برود ، از یك سراشیبی خشك بسوی نهر کلان دوید، آب شفاف برف بر ر و ی گیاه ها روان بود ، نیکیتا از آن آب یك جرعه نوشید- پـــایـــین ترنزدیك نهر بزرگ هنوز هم برف به شکل لکه های زرد وآبی وجود داشت . در بعضی جاها از لکه های برف ، آب بشکل جویچه ودر جاهای دیگر از بالای لکه های برف می گذشت ، خداوند کمی ر ا یاری کند که در یکی ازین لکه ها بر پشت اسپ گیر، آید، نیکیتا در کنار نهر بزرگـــــ‌روی گیـاه راه می رفت، او تصور کرد چقدر خوب خواهد بود که در آب های بهاری ازیك نهر به‌نهر دیگر رفته واز کناره های خشك اما هنوز هم مرطوب گذشته بامتداد جهیل بزرگ وجذاب که سطح آن توسط باد بهاری نا هموار شده بود شنا نمایم ..

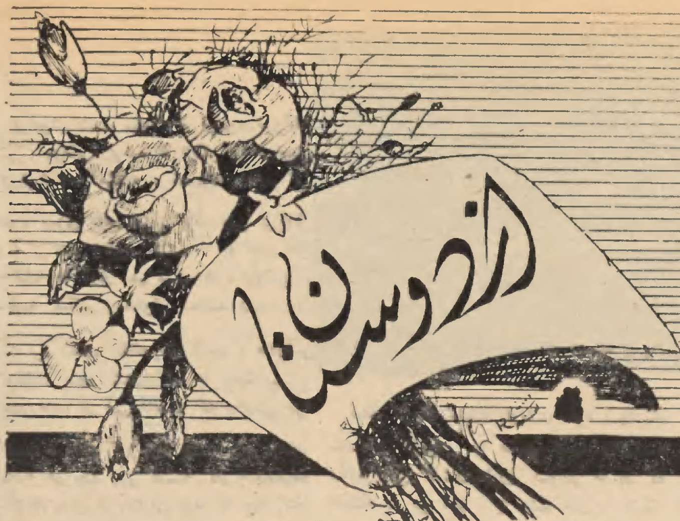
به آنطرف نهر بزرگ یك میدان هموار افتاده بود، در بعضی جاها با بر ف پوشیده شده بود، سر تاسر آن جویچه های ناهموار جلادار معلوم می شد، دریك فاصله پنج اسپ سوارکه‌براسپ های‌بی‌زین‌سواربودنداز‌میدان‌عبور می کردند ، رهبر آنها دور خورده ومعلوم بود که بدیگران چیزی میگفت ویك حلقهٔ ریسمان را موج‌میداد ،نیکیتا ازاسپ ابلـــق او میدانست که سوار کار ارتامون تایو این بود، سوارکاراخیر یك تیر درازی بر شانه داشت، اسپ سواران بسوی کومیا کوفسکا. قریه ایکه در ساحل دوردریا آنطرف نهرهای کلان واقع بود در حرکت بودند ، این بسیار عجیب بودکه اسپ سواران درمیدان پرسیلاب که پیچ جاده وجود نداشته باشددر حرکت باشند، نیکیتا بجـانب تـالاب پایین رفت که آن نهر کلان آب وسیع وکف آلودش راروی برف هامی ریخت، آب تـالاب روی یخ را پوشاند وبشکل موجهای کوچك سفرمیکرد. بطرف چپ بید های بزرگ وانبوه در اهتزاز بودند ، زاغها که از باران شب تر شده‌بودند میان شاخچه های برهنه ولرزان نشسته‌بودند. ازبین تنه های پیچ خوردهٔ بیدها، روی بند یك اسپ سوار نمایان گشت، بعوض قمچین با کری های پایش باطراف مادیان می زد ؛ اوبرکرسی اش دورمی خـــورد وآرنـجش را بالاوپایین می‌کرد. آن (ستیوپکاکرنوشکین) بود، اوزمانیکه از روی تالاب در حال فـرار بودچیزی به‌نیکیتا گفت، کتله هــای بـر ف گل آلود از زیر سم های اسپ می پرید... معلوم بود که واقعهٔ رخ‌داده ،نیکیتا بخـا نـه دوید ، کرنو شکین پیش دالان ایستاده‌بود. سرش رابسوی نیکیتا متوجه ساخت، اوبخا نه وقتی دوید که فریاد بلند و خوفناك مادرش را شنید . او در آخر راهرو نمایان شد ، قیافه اش متغییربود وچشمانش ازخوف‌برآمده بود .. ستیوپکا در عقب آن پیدا شد وارکادی ایوانوویچ از آنطرف بدویدن از در برآمد، مامی نه بقدم زدن بلکه ازراهرو به پایین پرید . «عجله کن، عجله،» او فریاد زد ، دروازه های آشپز خانه را باز گـــذاشتند «ستپانیدا، دیناشا، به‌محلهٔ کارگران دویدنـد وازیلی نیکیتویـــچ نزدیك نو میا کوفکادرحال غرق شدن است ...» همه چیز پیش چشم‌های نیکیتا سیاه شد- راهرو آنا بابوی پیاز های سرخ شده پرشد، بعد مامی گفت که نیکیتا چشم‌هایش را دوخته بود ومثل یك خرگوش ناله کرد اما او این ناله را بیا د نـداشت. ارکادی اور اگرفت وبدرس خانه برد .

«آیاتو خجالت نمی کشی، نیکیتا ! یــك جوانك کلان مثل تو،» او همین را تکرار می‌کرد، اوبازوی نیکیتا را بالاتر از آ رنـج فشار می داد، «چه گپ است، چه شده ؟» وازیلی نیکیتویچ زود خواهد آمد ... معلوم است که او دریك گودالی افتاده و ترشده...

واین ستیو پکای احمق : مادرت را ناراام ساخت ... قسم می خورم که گوش هایش را کش خواهم کرد .

نیکیتا میدید که‌هنوزهم لب های ار کادی می پرد وحدقه های چشم وی مانند سنجا ق کوچك شده اند .

ناتمام



انقلاب

روشنی افگنده بر ظلمت ، ها انقلاب
اعتدال آورد جای خودسری ،ها انقلاب
می برآید آرزوی فرد فرد مملکت
میدهد مارا نجات از نوکری هاانقلاب
گرچه ذوق کار و استعداد مارا کوفتند
داد برما فرصت نو آوری ها انقلاب
از سقوط و نا بسامانی به سوی ارتقاء
خلق مارا مینماید رهبری ها انقلاب
محو شد دیگر بساط جهل وبی‌دانشی
زندگی می‌بخشد ازروشنایی ها انقلاب
در فروغ رهنمائی های حزب خلق ما
کوفت قصر نود مان نادری ها انقلاب
می‌شودتشویق هرجاکاتب‌رنجدیده‌است
میدهد ارزش ،به‌شعر وشاعری‌ها انقلاب
کرده است آزاد ازز‌نجیروزندان ستم
بی گنه را باعدالت گستری ها انقلاب

محمد کبیر نیازمند

فروزی پنجشیری

نوبهار

هیچ کاری بتر از غفلت و نادانی نیست
بتر از غفلت و نادانی و پسمانی نیست
در دیاریکه همه در پی کسب وهنراند
اثر از خواری وادبار و پریشانی نیست
گویی اسلامم و آتش بزنی مدرسه را
باز گویی که بود کفر و مسلمانی نیست
فکنی هر طرفی ولوله و شور و نفاق
این عمل کار مسلمانی و انسانی نیست
ای خوش‌آن ملك که فارغ‌بوداز‌چوروچپو
اندر آنجا جزاز فتنه وشیطانی نیست

* * *

عصر نو دورهٔ خدمت بود و کار و عمل
دورهٔ خود سری ووقت ثنا خوانی‌نیست
رنگ زرد بکشد پیش کسان ازبی نان
آنکه را کوشش بسیار بد هقانی نیست
نوبهار است وهوای خوش‌وآوان نشاط
لب دلدار کم از لعل بدخشانی نیست
همرهٔ یار بسیر گل وگل زار برای
هرزمان فصل طرب خیزو گل‌افشانی‌نیست
غزل تازه سرودست فروزی ببهار
تا نگو یند دگرشعر وغزل خوانی‌نیست

نوشته از: ناصر آرین

شعر نو با پیام نو

در شناخت شعر نو گروهی در اشتباه اند وفقط شعر نو را شعر نیت وپرك یافته اندکه از اساسات ادبی وهنری پا فرا گذاشته وهدف آنرا تحقیر شعر کلاسیك و ایجاد قواعد سهل و سادهٔ بر پیکر شعر میدانند ولی اگر انصافا قضا وت کنیم پیدایش این تخیل در اذهان همانا بی بندو باری و لجام گسیختگی عده ایست که نا خود آگاه قلم می گیرند وبه فکر خود شان شعر نو میسازند ، وغافل از اینکه بدانند چرا شعر نوبگوییم ، شعر نوچه خواسته ها وتوقعات دارد ، چرا شعر کلاسیك را رها کنیم وامثال این سخن ها .

اما حقیقت اینست که شعر نو به منظور تحقیر شعر کلاسیك است‌که به منظوروسعت جهان معنوی وشکلی انواع شعر ظهور کرده است .

فرق کلی شعر نو با دگر انواع شعری در اینست که شعر نو علاوه برنو آوری در شکل محتوا نیز تازه‌گی را می پسندد .

پس در سرودن شعر نو باید راه های تازه را جست . نکرار مضامین که هزاران بار در ادبیات کلاسیك آمده برای شاعریکه شعر نو میسراید بی مایه است . ابتکار و نو آوری خاصه اساسی واصلی شعر نورا می سازد و بادر نظرداشت این بیت حافظ :

مطرب خوش نوابگوتازه بتازه نوبه نو
بادهٔ دلکشا بجو تازه به تازه نوبه نو

شاعر رسالت خویش را در مقابل شعر نو بخوبی انجام خواهد داد .

شاید سوالی خلق گردد که تازه‌گی را چگونه بیابیم ؟

دیدگاه شاعر و هنرمند در اجتماع حکم رهنمورد سر گردان وحساس را دارد که صورت بندی های اجتماعی را منعکس میکند واز طرف هم این صورتبندی ها شکل تکاملی وتدریجی داردکه براساس آن روبنای جامعه تغییر میخورد وشگرفی در مناسبات تولید وشیوری پدید می آید که ضرورت انعکاس آن در جامعه می افتد ومطالب نورامی پسندد.

علایق بشری که همگام زندگی اجتماعی‌در حرکت است نیز در تغییر وتبدل است، تفکر انسان بخصوص زندگی اجتماعی و شخصی انکشاف میکند ، خواسته ها و توقعات بکرو تازه را میپروراند که بر اساس آن صفحهٔ تاریخ انسان ورق تازه را می گشاید که این صفحه حاوی موضوعات است که در دیروز کمتر یا هیچ وجود نداشته است .

غارتگری ها، چپاول گری ها، استعمار، استثمار که همگام زندگی انسان ها تکامل کرده وچاق شده است به مرور زمان نحوی ارتجاعیت خویش را تغییر میدهد گاهی بیك شکل وگاهی به شکل دیگر بروز میکند وهدف های غیر انسانی خویش را تقویت می بخشد گروه دیگر تبعیض را دامن میزنند، ارتجاع را قایم میکنند، فسادراایجاد میکنند وبه ارزش های انسانی لطمه زده و هزاران هزار خواسته های غیر مشروع و امپریالیستانه خویش را بر ضد نیرو های وطنپرست وخلق دوست بسیج مینمایند و جهان زیبای آدمیت را آلوده اتش جنگ کینه، حسد ورشك میسازد .

شاعر که عاشق جهان صلح وامن و معلم اجتماع است ناظر این حوادث می‌باشد وچون خبرنگار آگاه ،آگاهانهٔ وشریفانه این حوادث رادنبال میکندوآنچه‌راکه‌می‌بیندوحس‌میکنددر شعر خود جای میدهد . از ینجاست که محتوی همیشه در تبدلست واین تغییر برای شاعر امروز میسراید به وجود آورندهٔ عنصر تازه‌گی است .

گذشته از محتوی در صورت بندی شعرنو نیزتازه‌گی ها و ابتکارات لازم است شاعر خوب می اندیشد که از روح شعر خود ظرافت های زیبای ادبی را بیابد استعاره ها وترکیب ها ی مستعمل وتکراری در شعر خود جای ندهد چه شعر نوبه ذات خود حامل بیان وبدیع است که بابکار بردن آن شاعر میتواند که همه پهلو های شعر خودرا نو جلوه دهد . ومراعا تاین گفته را آنانیکه واقعاً خواسته اند مبتکر باشند بخوبی کرده اند وبا مطالعه آثار این دسته خواننده یکنوع فرحت ابتکار تنوع وعدم ابتذال را در شعر ملاحظه میکند که موجودیت این عناصر بدبینی وبد گمانی خواننده را نسبت به شعر نو مرفوع میسازد وذهن خوانندهٔ آگاه را آماده آن میسازد که حکم نماید که واقعا این گروه نو خاسته در صدد وسعت جهان شعر وادب اند ورسالت ادبی خویش را بخوبی درك کرده اند .

ل . خاور (پدرام)

ستارهٔ فاتح

آه ! من کیستم ، ندانستم
سایه ام پرنیان هر تصویر
مرغ چشمم غنوده‌ی بردل باغ
برگ برگم، گواه این تعبیر

* * *

برگ آذر، در استقامت باد
نخل لرزان در استقامت آب
با پروبال رو بسوی قفس
خشك وجامد شده ،روبسوی سراب

* * *

سایه های غمین و سرگردان
بر فرابست معبر باریك
قصه های عبوس وبی پایان
پیچ های مخوف وتاریك

* * *

به شکنج نسیم صبح بهار !
آخرین فرصت تنفس شب
دست های شکسته و بیکار
وهم وهزیان واوج آتش تب.

* * *

تاك واخورده ز تندی باد
غصه قامت ز مینگیرم
آخرین روز های چابك مرگ
چهرهٔ زشت بابای پیرم .

* * *

آه ! من کیستم ، چه دانستم ؟
پاو سر دود و آتش و آژنگ .
من ونرگس ولاله خواهیم رست
از دل قبر های نیلی رنگ .

* * *

اولین چلچراغ ، بهر، نه او
قطره آبی بدامن صحرا
پرسش پر حجاب «طیطانوس» (۱)
یك تن از اضطراب «نیموراه »

* * *

نغمه آبشار خواهم شد
من بقربان آن بهار شوم
یاتن جویبار و سرفه باد
یادرخت شگوفه بار شوم.

تابستان ۱۳۵۷

(۱) اشاره به «طیطانوس» و «نیموراه»دو تن از عوضیان، عیسی مسیح . به نقل از تفسیر «رضوی» .

وظیفه مقدس است

نوشته :نسرین وهاب

قطعات کوچك یخ به شیشه های پنجـــره تصاویر گنگ ومبهمی رابامهارت تر سیم کرده بود ، آسمان تاریك وسیاه بود وروی شاخچه های برهنهٔ درختان رازاغ های بیشماری اشغال کرده‌بودند، قربان ریسمان‌رابکمرش‌بسته‌کرده آهسته به پنجره نزدیك شد وباكف دست پهن وآبله زده اش گوشه‌ای‌از شیشه راپاك کرد. برف بشدت می‌بارید و چنانکه در فرود آمدن به زمین مسابقه داشتند بلادرنگ ویکنواخت پائین می‌آمد ، قربان از پشت پنجره عقب‌رفت ودر حالیکه به زاویه تاریك اطاق ـآنجا که زنش‌کودك بیمارولاغررادربازوانش گرفته تکان میداد ـ چشم میدوخت غم‌غم کنان گفت :امشو بادست پر بخانه میایم ، بادست پر ...

وبسرعت از اطاق برآمد ،هوا خیلی سرد بود باسردی داخل اطاق فرق چندانی نداشت ،برف زیر پایش صدا میکرد وتوته‌های یخ میشکست، ازتمام دود روهای خانه‌های دوروپیش‌دودغلیظ وتیره ای برمیخاست ومثل مار بزرگی دردل آسمان‌می‌پیچیدو پراگنده میشد ، مردم هنوز ازخانه ها بیرون نشده بودند وآنهایی‌که با عجله طول کوچه زامی پیمودند لباس گرم وکلاه وشال گردن ضخیمی پوشیده بودند ، قربان لحظه ای درنگ کرد آنگاه با ناراحتی گفت: «مگه مه ازدگــه مردم کده کمتر کار میکنـم خانی مه یخ وبچیم مریض اس ؟»

ودوباره براه افتاد خانهٔ سردو کودك بیمارش لحظه‌ای از چشمش دور نمی شد چشمان ساکت وسر زنش بار زنش رابیاد آورد وآتش بجانش ریخت ، چقدر ناراحت کننده بود .

کراچی فرسوده‌ای‌راکه‌پهلوی دیوار ایستاده کرده بود بایك حرکت ناراحت وعصبی براه انداخت ،از کوچه پائین شد وبسوی چـــوب فروشی همیشگی براه افتاد فکر شومی لحظه‌به لحظه در مغزش بیشتر جان میگرفت ودلش‌رابه تپش می‌انداخت به چوب فروشی داخل شدوبه انتظار ماند ، بعضی هامی آمدند سه سیروچار-سیر چوب میگرفتند و خود شان چوب هارابغل کرده میبردند آنها‌به‌کراچی احتیاجی نداشتند قربان تاساعت دوازده انتظار کشید یك انتظار تلخ وناراحت‌کننده انتظاری‌که‌باگذشت هرساعت قربان قلبش راده برابر میساخت .

درحدودیك ونیم بعداز ظهر بـــودقربان سرش رابدیوار تکیه داده بودو کم‌کم گرسنگی برروده های خالی اش پنجه میکشید ، نوك انگشتان دست وپایش از شدت‌سرما کـــرخت شده‌بود وبزحمت میتوانست از جایش تکان بخورد امانا‌گهان باشنیدن صدای موتر قشنگی که مقابل چوب فروشی توقف کرد بایکحرکت عجولانه وناگهانی از جایش برخاست ، مردچاق وفربهی بدون آنکه از موتر پایان شوداز پشت شیشهٔ نیم بازه‌وترخیلی آمرانه صداکرد. بیا اینجه او بچـــه ، چوب‌فروش کـــه میفهمیدچوب زیادی خواهد فروخت باعجله دویدو چاپلوسانه گفت :

-بله صایب ، چقه میگرین ؟ چند سیر تول کنم ؟

مرد چاق با صدای که از ته حلقش می‌برآمد گفت: سیر چند میتی؟

چوب فروش خندهٔ زیر کانه ای کرد : قیمت نیسس صایب ، چند سیر میخاین ؟

مرد چاق در حالیکه شیشه را بالا میکرد تااز شر سرما در امان باشد غرغر کنان گفت :

-از هموچوب های‌خوبش هشتاد سیر تول کو، زود دگه .

چوب فروش دوید وبسرعت چوب هاراچند چند تایکجا به‌ترازوانداخت،قربان که بی‌صبرانه تا آنوقت انتظار کشیده بود هنوز چوب بزمین نرسیده را باهمان سرعت در حالیکه دستهایش میلرزید به کراچی بار میکرد ، وقتی کار تمام شد مرد چاق که‌از پشت شیشه موتر ناظر جریان بود روبه قربان کرد :

-او بچه تو سیر چند میبری ؟

قربان زبانش رابرروی‌لبهای خشکش دوانده گفت : یك روپیه صایب مرد چاق پول چوب فروش را داده روبه قربان کرد :

-از همی سرك که برایی ده آخر سرك‌دگه مه منتظر میباشم ، هوش کو راه ره گم‌نکنی.

ودر حالیکه موتر را بحرکت می‌آورد با خنده تقریبا فریاد زد :

-ایسو ببین او بچه ، تو اعتباری هستی یانی ؟

وبی‌آنکه منتظر جواب‌باشدبسرعت‌دور شد، دستهای قربان می‌لرزیدوپاهایش قوت همیشگی رانداشت ،کراچی را بزحمت براه انداخت تایر های آن برروی برف میلغزیدو به‌کندی پیش میرفت، برف همچنان میباریدومثل پروانه‌های کوچك شتابان بر زمین می‌نشست وزمین سفید را سفید تر میساخت ،قربان سرك را آخرکرد اما دفعتا عوض سرك خانه آن مرد به کوچه‌ای که‌به‌خانه خودشان منتهی میشد کراچی رابراه انداخت ونا گهان در بازو هاو پاهای‌خود قوت عجیبی احساس‌کرده‌کراچی رامثل‌پرکاه‌به‌پیش میراند، دقایقی به‌دین‌ترتیب راه راطی کرد زمانی‌که به خانه رسیدبه سختی نفس نفس میزد واز سر تا پایش عرق می‌ریخت ، سعی میکرد تادور از چشم دیگران‌وبیسر وصدا چوب هارا بخانه ببرد اما دیگران زرنگ تر ازآن‌بودند که اورانادیده بگیرند حتی بچه های کوچه هم که مشغول برف جنگی بودندبازی شانرا متوقف ساخته اورا با تعجب میدیدند ، حرف عجیبی بود قربان که‌به نان شب وروز خود حیران‌مانده بود اکنون یك کراچی چوب آورده بود، یك کراچی چوب .

همسایه قربان که کمپل ضخیمی را دور بدنش پیچیده وبرای هوا خوری برآمده بودبه قربان نزدیك شده مـــوذ یانه گفت :

-او هو، اوهو قربان بچیم بسیارپریشان معلوم میشی،ای چو بهاره ازکـجا آوردی ؟ خرید نه‌خو نخریدی ، یامثلیکه راه خا نـه کسی ره گم کدی ، چطور ؟ قربان به لرزه افتاد فهمید که گیر آمده ورسوا میشود هر چه سعی کرد حرفی بزند نشد ، همسایه قدمی جلوتر آمده به بچه ها که دور کراچی حلقه زده بودند روکرده فریاد زد :

-برین گم شین .از پنجه‌برین ، چوب دیدن داره ؟

وبه قربان گفت :

- فامیده بودم، دزدی کدی وگیر آمدی ، اگه پلیس خبر شوه ؟

قربان بزحمت جواب داد : کی بری پلیس میگه، پلیس ره‌کی خبر خاد کد ؟

همسایه لبخند کثیفی زده گفت : بسیار کس ها هستن، مثلا اینه مه ...

وقتی به چشمان وحشت زده قربان نگاه‌کرد آهسته بگوشش گفت :

- امایك شرط داره، اگه نیم‌ازی چوبهاره بمه بتی به کسی نمیگم . قربان تعجب زده گفت :

- صایب ، شما خو امسال هفت لاری چوب گرفتین‌دگه ره چه میکنین؟

همسایه خندید : چه میکنم ؟ احمق نشو هرچقه چوب زیادترباشه خوبتر اس مخصوصا چوب مفت ورایگان .

قربان متردد ودودل بود چطور میتوانست چوبی راکه به زحمت وبه قیمت آبروی خود بدست آورده بود بکس دیگری بدهد، ازمرد همسایه بدش آمد اگر قدرت میداشت با دست خود گلوی کثیفش را فشرده نفسش را می کشید، خفه اش میکرد ، میکشتش . اما وقتی به پولیس اندیشید با ناراحتی و تر س سرش را تکان داده قبول کرد که همسایه ظالم وثروتمندش نصف چوب هـــارا ببرد، همسایه نوکر خودرا صدا کرد وبا شـــادی زایدالوصفی بردن چوب ها را بخـــانه اش تماشا میکرد اما مرد ظالم عوض اینکه نصف چوب را ببرد یك برسه آنرا برای قـــر بان گذاشته بقیه را برده بود، قربان ازبس که ناراحت وعصبی بوداصلامتوجه نشده باقیمانده رابخانه برد، زنش با دیدن اینهمه چـــوب خوشحال شده بچهٔ بیمار را دوسه باردورخود چرخانده فریاد زد :

- بابیت چوب آورده ، بابیت کار کده ، بابیت غم ماره خورده .

وبخاری کهنه وزنگ زده ای راکه ازدیر زمان به گوشه حویلی بدون استفاده مانـده بود به اتاق برده نصب کرد .

تاریکی شب آرام آرام روی زمین چیره میشد وسفیدی برف را در خود گم میکرد، آسمان بی ستاره وتاریك بود وباد تندی‌شاخه های درختان را تکان میداد . قربان و زنش پهلوی بخاری زانو زده بودند ، از سوراخهای بخاری دود می برآمد واز سقف تانیمه های دیوار را مثل ابر تیره ای در برگرفته بود ، زن خوشحال بود وپیوسته حرف میزد :

- چوبها که سوخت آتشش ره به اجاق میندازم وصندلی میمانم امشو تا صبح گرم میباشه، بچه خنك نمی خوره، دگه بچه‌زکام نمی گیره .

اما قربان به رقص شعله های آتش کـه بردیوار مقابل نقش می انداخت خیره شده بفکر دور ودرازی غرق گشته بود ، اوقاتش تلخ بود وخودرا گنهکار میدانست از کودکی در ضمیرش نوشته بودند که «دزدی کـــار زشتی است وخداوند زشتکاران را نمی‌بخشد» پدرش، مادرش، ملای مسجد وبزرگان فامیل همیشه به او میگفتند :دزدی نکو، دروغ‌نگو».

اما او اکنون دزدی کرده بود وبـــه زن معصوم وساده دل خود دروغ گفته بـــود .

بقیه‌درصفحه ۵۰

از شگفتی های رنگارنگ جهان

ترجمه: محمد زمان

بزرگترین ساعت دیواری

در اتحاد شوروی ما برای اینکه داخل بزرگترین برج ساعت دیواری که در بالای یك برج یونیورستی مسکو قرار دارد شویم، مجبوریم که سه لفت وبعدا چندین پته زینه راطی کنیم . دربین آنهمه چیزهایی که در آنجا جلب نظر می کند یك انجن کوچك به اندازهٔ یك تیلفون می باشد مگر هیچ قابل باور نیست که آن مکانیزم های عظیم الجثه را بحرکت درآورد.

این انجن کوچك بطور قابل ملاحظه یی مسوول حرکت دادن عقربه های ساعت گرد (بطول چهارمتر) ودقیقه گرد (بطول بیشتراز چهارمتر) که بالترتیب ۳۹ و ۵٦ کیلوگرام وزن دارند ، می باشد .

مکانیزم ساعت مذکور در هر هفته یکبار چك، روغن کاری وپاك کاری می شود با وجودیکه این ساعت در بالای برج یعنی صد متر بالا ازسطح زمین قرار دارد یك تیم آهنکاران بخاطر گرفتن عوارض وعیب تخنیکی رویهٔ آن موظف گردیده است .

مکانیزم خارجی این ساعت روباز گذاشته شده وباوجودکه در زمستان های شدید و پر برف شوروی عقربه هایش را یخ میزند ودر تابستان های تموز باران های موسمی بالایش میبارد مگر گاهی هم نقص وعارضه یی ببدا نکرده است، چرا ساعت مذکور تا این اندازه دقیق وقابل اعتبار است ؟

برای یافتن جواب مامجبوریم به پا یین یعنی مرکز کنترول ساعت مراجعه کنیم درینجا می توانیم که قلب ویا مرکزمکانیزم ساعت را مشاهده نماییم که عبارت از یك ساعت الکترونیکی بایك جنریتور کوارتزی که نه تنها عقربه های ساعت رادر بالای برج بحرکت می آورد بلکه عقربه های هریك از یکهزارو پنجصد ساعت دیواری فرعی مربوط یونیورستی را تحرك می بخشد که هرعرضه را فورا به مرکز کنترول بصورت سگنال خبر میدهد .

بسیاری محصلین در مسکو قبل از هرچیز ساعت های شانرا با این ساعت دیواری یونیورستی برابر می نمایند . عقربه های ساعت مذکور از طرف روز از فاصله دوکیلو متری دیده شده می تواند واز طرف شام در صورتیکه گروپ های قدرت مند آن بداخل عقربه ها روشن شده باشند ازفاصلهٔ دورتر از دو کیلومتر نیز قابل رویت است.



طرف راست نمای بیرونی ساعت در مرکزکنترول وقت وطرف چپ قسمتی ازبرجی را که ساعت دیواری بالای آن قرار دارد، نشان میدهد.

استفاده از خواص فلزات الکترونیك

به همگا ن اشکار است که فزیك دانان از خوا ص فلزات جا مد مانند جست وتلوریم مبنی بر انتشار یك در دیگر غرض ساختمان مواد نیم هادی استفاده همه جانبه بعمل می آورند .

اگر صفحه راکه تو سط جست پو شش شده با شد در خلاو غبار تلور یم قراردهیم به هر اندازهٔ که اتوم ها از جست خا ر ج شوند به هما ن اندازه اتوم های تلو ریم جای آنها را اشغال میکنند .

اتوم هائی که قا بلیت تبد یل محل رابا یکد یگر حا صل نکردند در بالای صفحه قرار گر فته نمیتوا نند .

متخصصین یکی از انستیتو ت ها ی فزیك اجسا م جا مد اکا دمی علو م بلو رو سی از خوا ص فوق غرض طرح تکنا لو ژی جدید تولید مواد نیم ها دی غشا ئی استفاده کردند طوریکه اشکا ر است بیدون نیم ها دی های غشایی خطوط ارتباطی لایزر و کارالا ت الکتر و نیکی در عصر حاضر غیر قا بل تصور است .

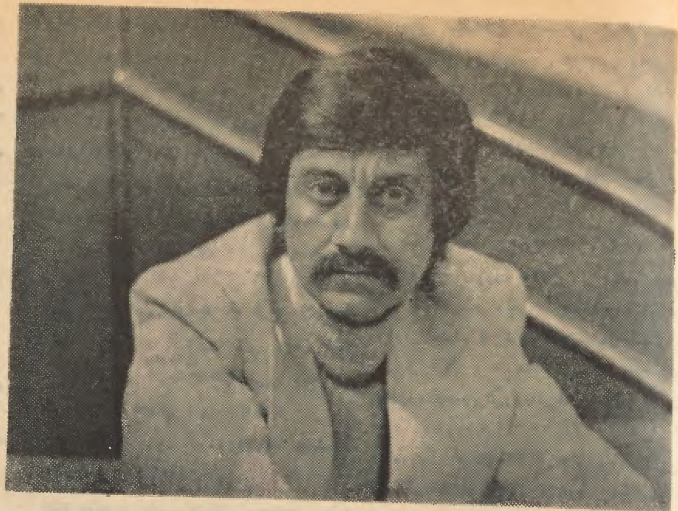
پرو سه که در حال حا ضر اضا فه تر از یك شبانه روز را د ربر می گیرد اگر از حا دثه فو ق استفاده شود در حدود دوساعت و یا کمتر از آن انجا م خوا هد یا فت .

علاو تا قیمت تما م شد آن ارزان وکیفیت نیم ها دی ها بمر اتب بهتر خوا هد شد .

موفقیت های جدید در قسمت عملیات چشم

درین اواخر علمای اتحاد شوروی طریقه جد یدی را برای بر داشتن پرده سفید ی که در چشم با عث نا بینا ئی میشود مورد استفاده قرار داده اند . این طر یقه به اسا س سا ئیدن پرده مذکور تو سط شعا ع با سر عت فوق العاده استوار است . در نتیجه عملیات پرده به پارچه ها ی بسیا ر کو چك مبدل شده واز چشم دور میشود. در صور تیکه تداوی چشم بطر یقه فوق اجرا شود مر یض بعد از عملیات فقط چند ساعت بستری بوده وبعد از دو ویا سه روز بکلی از کلینیك مر خص میشود . مر یض تداو ی بعد ی خود را با مرا جعه به شفا خا نه میتوا ند ادامه دهد .

آلهٔ که توسط آن عملیات صورت میگیرد «او روز ـ ا» نام دارد ودر شهر خار کو ف تو سط پرو فیسور پنکو ف با همکاری طراح اختیر سك تهیه شده است. « او روز ـ ا» آزمایشات مغلق رادر کلینیك ها ی چشم مو فقا نه پشت سر گذاشت .



بقیه صفحه ۷

صحبت با آوازخوانیکه...

گمان میکنم عمدا وقصدا، این زمزمه جدا سازی هنر وسیاست رابه راه انداختند کـه تاهنرمند جماعت به تاریکی نگه داشته شود وسیاهکاران ومعامله گران سود جـو ی سیاست پیشه با جمعیت خاطر به‌کار خـویش بپردازند وتوده ها را بچاپند و حق السکوتی به همین اسم «هنر از سیاست جدا» به‌هنرمند ارزانی کنند که قبولش بدارد .

برعکس، نظر دارم : هنرمند سیاست بداند واز مسایل حاد اجتماعی برداشت آگاهانـهٔ بگیرد ودر ستیز نیکی وبدی به سوی نیکی گام بردارد . به نوجوانان هنر جوی میگویم که تواضع ، پشتکار، صمیمیت و سادگی را نباید از یاد برد وهیچ هنرمندی چه کهنه‌کار وکار کشته وچه تازه کار وتجربه نیاندوخته اینها را نباید فراموش کرد .

از او میپرسم که در زمینه یی انکشـاف موسیقی چیزی بگوید . عجولانه وشتابـزده یکی میگوید وسنگ تمام برسوالم میگذارد: تاموقعیکه دست به تاسیس مکتب و پوهنځی موسیقی نزنیم وبه نحوفنی ودرسی، موسیقی نیاموزیم رویش استعداد هابه شکل طبیعی‌آن به کوچکترین شگوفایی در خور قبول نمـی انجامد ..

ـ آقای هویدا آواز کـدامیك از آواز ـ خوانان رادیو رامی پسندید؟

او میگوید : بر خلاف تصور بعضـی از شنوندگان وبینندگان ، من در زندگی هنری ام با هیچ کسی رقابت هنری نداشتـه ام . تیپ آواز ، گویندگی در رادیو ، تولیدگر پروگرامهای شو مـن و تفر یحی وبسیاریـی چیزهای دیگر ، زمینه را چنان فراهم کرده است که با هیچ کسی احساس رقابت نکنم ولذا به صراحت گفته میتوانم که آواز خوب هر آواز خوان را می‌پسندم وبه شدت لـذت می برم.اگراز آهنگهای کلاسیك سرآهنگ که تار های احساسم را نوازش میدهـد ، بگذریم به آواز های بسیار باارزشی ژیلا ، خلاند، احمدولی وبسیار استعدادهای دیگـر که همین لحظه به ذهنم نیست ، علاقهٔ وافر دارم .

ـ فرصتی مساعد شده است که از رقابت های سالمش بپرسم ، لیکن چه سود ؟ او گفت : من در زندگی هنری ام با هیچ‌کسی در رقابت نبوده ام ، باآنهم از او میپرسم : میگویند هنرمندیکه باشمادر رقابت بود، احمد ظاهر بود که از سویی محبوبیت بیشتری نسبت به شما داشت واز جانبی هم شما را به بوتهٔ فراموشی انداخته بـود ... حـال علاقمندان آواز احمد ظاهر میگویند که شما از عدم حضور او استفاده می کنید وبـه اصطلاح میدان را بی حریف یافته اید ،بیشتر میدرخشید ، چه نظر میدهید ؟!

باخونسردی پاسخ میدهد : طوریکه قبلا گفتم من هیچوقت با هیچکس احساس‌رقابت نکرده ام ... اما در باره درخشیدن ونـه درخشیدن باید گفت که هرگز موجودیت احمد ظاهر سبب نشده است که من فراموش شده باشم . موضوع مهمتر اینکه مقصد و هدف شما از درخشیدن چیست ؟ باز تکرار می کنم که ما دو گونه هنر مند داریم :یکی هنرمند مشهور ، یکی هنرمند محبوب . باز تکرار میکنم پیدا کردن شهرت ،به‌ویژه در کشور ما که به قحط هنرمندان ممتاز رو برو هستیم ، کاربس مشکلی نیست ، ولی محبوب شدن ودردلهای مردم جای گرفتـن کاریست بس مشکل که به آسانی باتقلب ونیرنگ ویا لباس خوب پوشیدن وپشـت اشترنگ آخرین مودل موتر سال نشستن، بدست نمی آید .

اگر مقصد شما از درخشیدن ، آهنگهای خوب خواندن وسر زبانها افتادن باشـد ، موقف وشرایط اجتماعی زیست احمد ظاهر ، همیشه ، با تمام هنرمندان دیگر تفاوت داشته است. برای بسیاریی از آواز خـوانان از آنجمله بـرای خودم همیشه دروازه های‌رادیو گشوده نبوده است .

هنر مندانی را میشناسم که با فروشی اثاثهٔ منزل ، سفر به پیش گرفتند و جلای دیار ویار گفتند تا الفی وهجایی از کتاب بزرگ موسیقی بیاموزند . هنر مندانـی را میشناسم که برای تداوی بیماری دوستی‌آلهٔ موسیقی به جان برابر خویش را فروختند...

همین اکنون هنرمندی را می شناسم که پدر وبرادر را ، غمگنانه از دست داده وخودش درعرصهٔ زندگی متکفل‌اعاشهٔ خانواده است... ازاینرو ، زمانیکه یکی از روسای موقـع شناس نبض گیر آنروز گار رادیو ،آرگن احمدظاهر را همچون سبو بدوش به سوی استدیو میکشد ونمیگذارد که این افتخـار بزرگ نصیب ، مستخدمین رادیو گـردد ، میتوانید بفهمید که حال از چه قرار بود . من در بدر ودرهابرویم بند ، آواره وگـم گشته باجیب تهی ، مثل انسان رانده شده‌یی ازکشور ی به‌کشوری میگشتم و لی هـر گز از فکر وطنم فارغ نبودم . سالی را درایران گذشتاندم که اگر حضورم در آنجا افتخار آمیز نبوده ، ننگین وشرم آور وخجلت بار هم نبوده است . باز هم همان زمانیکـه ، استثنای بر قاعده ، برای احمد ظاهـر ، خواندنهای کاپی هندی وایرانی ، اجازهٔ‌سروان وثبت نمودن داده شده بود ، مـن از ورای رادیو تلویزیون تهران ، تاجکستان ومسکو به‌خواندن‌ومعرفی آهنگهای‌محلی وفولکلوریك وطنم پرداختم .

این موضوعات را بخاطر خود ستایی وخود بینی وبزرگ خواهی نمی گویم همچونکـه تا هنوز نگفته بودم وهمینگونه تا حال هـم نمی‌خواستم بگویم، امااز‌جهت سوال شـما و از سوی اعتراض و انتقاد بعض آواز خوانان جوان ، این مطلب را گفتم .

موقعیت وموقف طبقاتی ،اجتماعی احمد ظاهر پشتوانه یی شکست نا پذیر هنر واستعدادش بود که باری من را با او چکار ؟! من که تاسن بیست و چهار سالگی هیچی در بساط نداشتم وفاصلهٔ خانه ورادیو راپای پیاده طی میکردم ودر کوچه کتابفروشی درخانه‌کرایی می‌زیستم.

بـه عقیـد ه مـن، بـدون درنظـر دا شت نکات بالا، احمد ظاهر را ممتاز ترین وبی‌نظیر ترین قلمداد کردن، تلف کردن حق آواز ـ خوانان جوان دیگر ماست‌که با ید چنیـن قضاوتی صورت نگیرد .

* از او در مورد چگونگی پروگرامهای تلویزیون میپرسم و او میگوید که چـه بگویم ؟ من تلویزیونی ندارم چه رسد به اینکه از چند وچون پروگرامهای آن چیزی بگویم، ناگزیر خواستار نظرش در بـا ب پروگرامهای رادیو میشوم که چنیـن نظر میدهد :

به نظر من پروگرامهای کورنی ژوند بهتر شده است ، پروگرامهای زراعتی آموزنـده است، پروگرامهای اطفال اگر فاقد فکا هی باشد ، خوب میشود ، اگر کودك هفت ساله نخواند که مره مره می بده، جام پیاپی بده قابل پذیرش تر میشود .

درمجموع رادیوی ما که اززمـان تیپ و تیپ ریکاردر غیر از اخبار پروگرام زنده‌یی نداشت، فعلا در هر بیست وچهار سا عت چندین پروگرام زنده دارد که به موفقیت کارکنان آن می افزاید .

زنده به این مفهوم که نطاقان رادیو بدون اینکه قبلا پروگرامی را ثبت کنند، درموقع نشر پروگرام به پشت مکروفون میروند و به گویندگی میپردازند و بـرنامه را تقدیم شنوندگان می کنند

ـ اما آقای هویدا، این پروگرام زنـده وغیر زنده چه فضیلتی به شنوندگان رادیو دارد ؟

میگوید: زمانیکه نطاق رادیو بدون هراس و ترس به گـویندگـی می‌آغازد، نخست در پروسه اینکـار نطاقی میشود ورزیده با اشتباهات کمتر ، چونکه میداند گفتارش‌فقط یکبار شنیده میشود که چه غلط باشد و چه صحیح، از این جهت توجه ودقت بیشتر می نماید ، که این توجه ودقت کارش راپخته تر وبهتر میسازد .

دوما وقتی نطاق میداند که با لمواجه و مستقیما با شنونده طرف است ، با احساس ترگویندگی میکند وسوما از نظر اقتصادی صرفه است .

خوب آقای هویدا در باب کـاپی سازی آهنگها چیزی بگویید ؟

.. باید گفت که قاعدتا اصل از کاپی بهتر وخوبتر است لیکن استثنای نیز دیده شده است که ندرتا کاپی از اصل بهتر گردیده واینهـم در میـان آواز خوا نان خـود مـا بیشتر اتفاق افتاده است ،چه بسا آهنگهای که باآواز، آواز خوانان ناشی وتازه کـار نـا قص ثبـت شده و لی بعدا آواز خـوان مسلط وپرتوان وآشنا به رموز موسیقی، آن آهنگ را بهتر از اصلش کاپی کرده کـه دلنواز است .

ـ از او درمورد خودش وآهنگهایش می پرسم، بخصوص ز مانیکه بـا قد بر افراشته واندام کشیده وسبیل ها ی‌رها شده، چهره‌یی خودرا به تلویزیون می بیند چه احسـاس خاطری به او دست میدهد .

میگوید : وقتیکه خودرا با قد بلند ودراز واندام برافراشته که به مشکـل در پرده تلویزیون جا میگیرم، می بینم به فکر نیم متر تکه اضافی می افتم که بیشتر از یـك انسان عادی در هر دریشی ساختن باید بخرم وبه خیاط بدهم ...

ازاومیپرسم که‌بعض دوستان باتخلص شما سر شوخی دارند وبه سبیل مزاح میگویند که این چه نوع تخلص است که هم ظاهر باشد هم هویدا ؟ یعنی این چه معنی داردکه پیوسته وهمیشه آشکار در آشکار باشی ...

خودرا جمع وجورمیکند ومیگوید : بقول ناشناس که دریکی از گفت وشنود هـای خود در باره من گفته بود ظاهر هویدا راکمتر میتوان در حالت اعتدال دید وزندگیش پر از افراط وتفریط است که شایدهم راست گفته باشد و مصداقش همین تخلصم است کـه یکنوع افراط درآن‌میبینم وشایددلیل دیگرش این باشد که من آدمی استم که هر چه بردلم است برزبانم جاریست وهیچ وقـت هیچ چیزی را ازهیچ کس پنهان نمی کنـم وبرای اینکه این سخن رابه‌علاقمنـدان آوازم واضحتر قبولانده باشم تخلص هویدا را به دم نامم چسپاندم .

من حرفی ندارم ومصاحبه را عجالتا پایان می بینم . اگر گفتنی نداشته باشید رخصت رفتن می خواهم ودر کار های تان تـوفیق شما را آرزو میبرم.

از جـا بـر میخیـزد و تـا آ ستا نـهٔ دربه استقبالم میرود وخداحافظ گویان ازیك دیگر جدا میشویم ...

انتوان چخوف و هنر تیاتر

پیوسته بگذشته

اینکارش مرا دچار شگفتی مینمود ،ولی اثر روشنی روی روان انسان میگذرد . این به مانند آن بود که چخوف حرف جنگی (نوعی از بازیست که یکی کلمه یی رابه زبان آورده ودیگری متناسب به حرف‌آخر آن ، کلمه‌دیگری رابه زبان میاورد-م) میکند-آدم را گیج میکرد تامعنی درست آنرا در میافت .

شش سال بعد هنگام بازی در نمایشنامه (مرغ دریایی) برای باددوم بود، که مفهوم این اشاره ها را دریافتم .

به راستی چرامن تریگورین رایك‌آدم خوش پوش وزیبا نمایاندم ؟ آیا آدمی که کرتی سپید به‌تن وبوتهای کری بلند میپوشد،برای ربودن دل زنان کافیست ؟ پسانتر فهمیدم که يك نویسنده خوب روسی چنین لباس به تن شخصیت نمایشنامه اش نمیکند البته این‌کرتی

چار خانه وکفشهای بی‌کری ویا سیگار نبود که دل نینارا ربوده بود ، بلکه قصه های کوتاه وداستانهای خیالی تریگورین بود که نینار اعاشقش ساخته بود . اینست تراژیدی مرغ دریایی بسمل . اینست خشونت وبه سخریه گرفتن زندگی . يك دختر شهری عاشق

دراول به کرتی چارخانه ویا کفشهای کهنه عاشقش متوجه نمیشودوحتی ممکن به سیگارش نگاه نکند . ناخوشنمایی زندگی زمانی بروز میکند که رشته های آن از هم پاره میشود .

او بازی در بخش اول نمایشنامه را تاسطح خشونت ، که ازاو هیچ توقع نمیرفت ، به بادانتقاد گرفت . چخوف تقاضا کرد که این نقش به کلی گرفته شود . او هیچگونه عذر خواهی را نمیپسندید .

وقتیکه بحث‌روی بخشهای دیگر نمایشنامه آمد، اوبا طنزوگفتن فکاهی بر کمبود یهای‌بازی انگشت انتقاد میگذاشت وآهسته آهسته لحن تندوخشونت بار‌به‌خود، میگرفت. اوهرگز انتقاد یا ستایش صریح نمیکرد .

به خاطر بهار گرم همانسال ، وی به مسکو ماند وهر روز هنگام مشق وتمرین به تیاتر میآمد . اوسعی نمیکرد درژرفای کارهای ما دخالت نماید . اوبه سادگی دوست میداشت فضای تیاتر را لمس نماید وبا بازیگران بنام گفتگو کند او تیاتر را دوست میداشت ولی نمیتوانست يك اثر بازاری وپیش پاافتاده را تحمل نماید-يك اثر بازاری‌به اصطلاح‌فغانشرا میکشید . در اینگونه موارد میگفت :

(ببخشید ، من باید بروم .کسی انتظارم‌را میکشد.) اوبه خانه میرفت ،در راز پشتش میبست وروی دیوان دراز کشیده ،به تفکر میپرداخت .

چند روز بعد ، میآمد وباانتقادی به‌طور شگفت انگیزی که تعجب همه را برمی‌انگیخت، نقطه ضعف وبازاری بودن اثر را خاطرنشان میکرد . او یاد آور میشد (من به شدت مخالف این اثر میباشم)

* * *

از نامه هایش چنین بر میامد ، که تمام زمستانرابه فکر آمدن به مسکو با اندوه به سربرده بود . او اکنون پیوند بیشتری باتیاتر مایافته بود . ولی این ارتباط از فاصله های بسیار دور صورت میگرفت وحتی خود چخوف نمی توانست از نمایشهای آثارش دیدن‌نماید.

اودر نامه هایش نوشت که طرح نوشتن‌يك نمایشنامه را برای ما دارد .ولی در آن تذکار داد که باید این اثررا هنگام تمرین ببیند .او دریکی از نامه هایش چنین نوشت :

(این يك امربسیار ضروریست‌که نمایشنامه راهنگام اجرای آن ببینم.)

هنگا میکه دریافتیم که طبیب معالجش‌ویرااز دیدار بهاری مسکو به خاطر ملاحظات صحی، منع کرده است بر آن شدیم که بارسفرببندیم وراهی یالتا شویم .

دراین هنگام، تیاتر مابه اوج شهر تش‌قرار داشت ورایحه بهار پیروزی آن ،از هر طرف به مشا م‌میرسید . ما بران شدیم تابه دیدار انتوان پاولیچ به کریمیا بشتابیم .مردم آمدن مارا بابیصبری انتظار میکشید ند . مادر آن روز هانه فقط در مسکو بلکه در کریمیا، یالتا وسواستاپول قهرمانان‌دوران به‌حساب‌میرفتیم. هنر مندان ، زنان‌شان ، کودکان دایگان ، آرایشگران ، لباس دوز ان ،مناظر گوناگون که برای روی صحنه آور آثار تیاتری ضرورت بود، همه و همه رخت‌سفر بستند وراهی جنوب گرم شدند . سفر مادوروز را در بر میگرفت وقتیکه آدم جوان باشد ، ورایحه بهار همه‌جارا پرکند ، انسان احساس سردی نمیکند .برایم مشکل است تا تمام جزئیات این سفر لذت بخشرا ، توصیف نمایم .

بالاخره ،به باغچه سرای رسیدیم . يك بامداد بهاری بود ، وهر طرف گل وسبزه موج میزد وابری نبود که رخ خورشید را پنهان نماید . شهر کمتری به‌زیبایی این سامان دیده بودم . خانه ها سپید ، زمین سپید، تپه های گچی ، آسمان بارنگ آبی کمرنگ،بحری باآب لاجوردی آبرهای سپید با آفتاب روشن ودرخشنده ومرغ های دریایی سپید . چند لحظه‌بعد ، آسمان راابرتیره میپوشاند،آب بحر رنگ سیاه بخود میگرفت ،باد تند وزیدن آغاز میکرد وباران تند همه جارا زیر‌یزشش تندش تازیانه میزد زمستان بار دیگر برهمه جابال سیاهش رامی گسترد . انتوان بیچاره او مجبور بود در چنین هوای توفانی ،از یالتا باکشتی به‌دیدار ما بشتابد ! با بیصبری انتظار آمدن کشتی رااز یالتا میکشیدیم . دیده به راهی مار افقط تلگرامی پایان داد، که درآن اطلاع داده میشد که چخوف بار دیگر از شدت ناجوری زمینگیر شده است. فکرمیشدکه‌وی به سواستاپول آمده نتواند ! .

محل تماشاخانه تابستانی، که قرار بوددران نمایشهایی اجرا شود ، همانطور بیکار به طرف مایان دهن کژی میکرد . دروازه‌های آن درتمام زمستان‌بازنشده بود ، وروزی‌که‌آنهارا کشودیم وداخل آن‌شدیم ، چنان‌سردو نمناك بود که آدم فکر میکرد پابه قطب شمال گذارده است !

عیدپاك آمد، وهمراه با آن گرمای تابستان چخوف به صورت ناگهانی به دیدن ماآمد، او نیز هنگام مشق وتمرین به گلستان شهرمیآمد روزی شنید که گروه مابه دنبال طبیبی برای تداوی آرتم ، هنرمند که‌سخت مورد علاقه چخوف بود،وبرای‌وی‌نقش‌خاصی رادر نمایشنامه های (سه خواهر) و (باغ‌آلو بالویش) نوشته بود، سر گردان اند . چخوف که ازاین امر آگاهی حاصل‌کرد، باشتاب‌به محل بودوباش ماآمد وگفت :

شما یاد داشته باشید که من‌اصلا يك‌طبیب هستم ، وگاه گاهی به سبیل تفریح نمایشنامه یی مینویسم .)

او فوراً به‌تداوی هنرمند محبوبش‌مشتاق به وی همان دوای مسکن اعصاب را توصیه مینماید ، که طبیب در نمایشنامه (مرغ‌دریایی) به سبیل تفریح به همه میدهد .

شب اول‌فرارسید، مانمایشنامه (کاکاوانیا) رابه چخوف وباشندگان آنجا نشان دادیم. این نمایش يك پیروزی باور نکردنی به همراه داشت . چخوف آنشب بیش ازاندازه شادبود. این بار اول بود که او میدید ما چگونه يك اثر تیاتری را به بینندگان واقعی به‌نمایش میگذاریم . هنگام تفریح‌های‌نمایی به‌دیدن‌ما میامد، ولی‌به‌ستایش میکرد‌ودولی در پایان نمایشنامه از نحوه خارج شدن استرو وانتقاد کرد . او خاطر نشان نمود :

(گوش کن او اشپلاق میزند .... کاکا وانیا میگرید ، ولی استروو همچنان زیر لبش‌اشپلاق میزند!) راست بگویم اینبار نیز از تذکرش چیزی دستگیرم‌نشد . از خودم پرسیدم : (چگونه شده میتواند ؟از یکسو اندوه، ناامیدی ویأس واز جانب دیگر اشپلاق شاد !)

ولی‌این یاد آوری چخوف در نمایش دیگری به مددم شتافت . تصمیم گرفتم بااطمینان،مثل اینکه نه چیزی‌ریخته وپاشیده، همچنان‌شادمانه اشپلاق نمایم .وناگهان‌دریافتم‌که چقدر درست بود! بلی .کاکا وانیا قلبش رااز دست میدهد، واسترو و همچنان بیخیال اشپلاق میکند .چرا؟ به خاطر اینکه وی مدتهاپیش باورشرانسبت به مردم از دست داده است، وزندگی را چیز بیقد ر میپندارد . ولی خوشبختانه استروو به زندگی باور دارد و به آن دلبسته است .جنگل میکارد ، تازمینه رطوبتی راکه دریا هابه آن نیاز دارد ، مساعد بسازد .

از جمله نمایشنامه های دیگری ، که‌در کریمیا روی صحنه آوردیم، یکی هم‌اثر هاپتمان بود، چخوف این اثر را بسیار زیاد پسندید ، وآنرا بهتر از آثار خود دانست.

او ضمن نقداز این اثر ،خاطر نشان کرد که این آدم واقعا یك نمایشنامه نویس است در حالیکه من ، یك طبیب هستم •از سواستاپول روانه یالتا ، جاییکه گویا میعاد گاه هنرمندان شده بود ، رفتیم اینبار دریالتا همه دور هم جمع شده بودند ، در آنجا بونین کوپرین ، مامین -سیبریاك ، چریکو ستانیکوویچ ،الپاتو-یسکی وبالاخره ماکسیم گور کی، که‌به تازه گیهابه شهرت رسیده بود، دورهم گرد آمده بود •

دراینجا بود، که باگورکی آشناشدیم • و اورا تشویق نمودیم تابرای ما نمایشنامـــــه بنویسد • یکی از جمله نمایشنامه ها که‌بعدا بنابر توصیه مابوجودآمد، همان نمایشنامه بنام گورکی ، (دراعماق اجتماع) بود .

در کنار نویسندگـــان نامی، هنرمنـدان و موسقیدانان معروف نیز در کریمیاگرد آمده بودند ، که دربین آنان میتوان از رحما نینوف جوان نام برد •

هرروزاین نویسندگان وهنرمندان ، به دور چخوف برای صرف‌صحبانه‌جمع میشدند •ماریا پاولونا خواهرچخوف‌به‌سرووضع خانه رسیدگی میکرد • مادرش که‌یك زن خوش برخورد وپیر بود، هم به پشت میز می‌نشست وبه گپ های ماگوش فرامیداد • او پس از آنکه از شنیدن موفقیتهای آثار پسرش لذت میبرد ، تصمیم گرفت باوجود پیشرفت سن‌به‌تیاتر برود.البته نه برای تماشای هنر نمایی ما بلکه به خاطر نمایشنامه های پسرش • روزی که قرار بود مادرچخوف به‌تیاتر برود ، من‌برای‌صرف‌ناشتابه خانه شان رفتم •دیلم که چخوف بسیار ناآرام وعصبی است • پسانتر فهمیده شد که مادرش پس از سالهای زیاد ، لباس شب ابریشمی پیدا نموده ، وبا آن میخواست شب به تیاتر برود • چخوف در حالیکه بسیار ناراحت بود، به مادرش گفت :

(مادر، بااین لباسهای ابریشمی میخواهی نمایشنامه چخوف را تماشاکنی ! من میگویم

اکثر اوقات هنگام‌صرف نان چاشت ،درخانه چخوف ،در باره ادبیات بحث میشد • ایـــن بحثهـــا کـــه درآن آدمها ی نخبه ادبی شرکت مینمود ند • برایم به حیث بازیگر وکار گردان تیاتر ،بسیار آموزنده بود، چخوف تلاش‌میکرد همه راتشویق‌نماید تابرای(تیاترهنر)نمایشنامه بنویسند •

سفر هنری مابه کریمیاپایان یافت . چخوف وگورکی برای اینکه به ما سر راهی خوبی بنویسند •

وعده نمودند که‌یك‌یك نمایشنامه بنوبسند.

پس از پیروزی دو نمایشنامه چخوف بـــه نامهای (مرغ دریایی) و (کاکا وانیا) تیاتر مابدون آثاراین نمایشنامه نویس نمیتوانست روز گار بسر ببرد •از آن پس ،سر نوشت تیاتر مابه دستهای چخوف قرار داشت • اگر نمایشنامه یی ازاو میبود ، تماشاخانه ماپراز تماشاگر میبود ودر غیر آن چوکی های خالی به سوی مادهن کژی میکرد • به همین دلیل به نحوه کارش علاقه شدید نشان میدادیم • تازه ترین اطلاعات رادر این باره، از طریق اولگا نیپربه دست میاوردیم •

بالاخره برای خوشی خاطر همه وی اولین بخش نمایشنامه جدید شرا که هنوز برایش نامی هم انتخاب نکرده بود، فرستاد •

بعد، بخش دوم وسوم رسید، ودیگر ازبخش چارم خبری نشد • ناگهان خود چخوف‌پیداشد وباخود بخش چارم نمایشنامه را همراه آورد • تصمیم گرفته شد که‌سرتاسر نمایشنامه در حضور خود نویسنده خوانده شود . یك میز بزرگ دروسط اتاق گذارده شد، ودر اطراف آن تمام بازیگران وکارگردان تیاتر ، قـــرار گرفتند •تمام‌کارکنان‌تیاتر به‌شمول آرایشگران ورسامان حاضر بودند . نویسنده چون رئیس مقتدر عصبی بر همه چیز انتقاد میکـــرد و ابراز نظر مینمود خرده گیری اصلی او این بود ، که میگفت این یك کمیدی است ولی بازیگران هنگام خواندن اثر چنان وانمودمیکنند که این یك‌درام سنگین وتراژیدی است•

پس از اولین خواندن ، قرار شد تامساله کار گردانی اثر ، حل شود . مانند همیشه داچنگو بخش‌ادبی‌رااداره‌میکرد، وبنده‌میزانش را مینوشتم : اینکه کی کجا برود ؟ چه‌کند وبرای چه برود ؟ چه احساس‌کنندوچگونه‌این احساس راابراز نماید ؟ .

هنر مندا ن ،باعلاقه مشق میکردند و همه چیز خوب پیش میرفت • ولی یك چیز بـــه شدت احساس میشد ، وآن اینکه نمایشنامه روح نداشتو (کمبودی)در آن احساس‌میگردید چقدر دردناك است که آدم به دنبال (کمبودی) بگردد که نمیداند درکجا آنرا باید یافت؟ همه چیز آماده بود و ما میبا یست شروع نمایشرا اعلان میکردیم . ولی اگر آنرا همچنان بیروح وبیجان روی صحنه میاوردیم، شکست ماحتمی بود. همه به دنبال این کمبود معجزه آسـا سرگردان بودیم. ناگهان‌کسی ابرازنظرکرد (ببینید ! اینها همه به خاطر این است‌که‌همه ماسعی میکنیم چخوف وار هنر نمایی کنیم شیوه که بیشتر کندی دارد. بهتراست از همان شیوه اصلی که درام‌راکمی جنبوخوشی میدهد کار بگیریم)•

این کار را تجر به کردیم . همه چیزها کمی سرعت گرفت حرکات تندتراجرا میشدوکلمات سریعتر ادا ولی همه چیز در چنگال یك‌درهمی وبر همی افتاد .

باید حادثه یرا که در جریان یکی از این تمرینها ی دراز، رخداد حـکایــت نمایم • احساس خستگی ناشی از ناکامی برتن همه چنگ‌میزد . پیوند بین کار گردا ن‌وهنر-پیشگان ، به کلی از هم کسسته بود. همه‌در گوشه‌یی خزیدودست‌یاس پریشانی‌میسایدند دو چراغ برق، نور کمرنگ بر اتاق میپاشید وما چون قمار بازان پاك باخته، به حیرت‌فرو رفته بودیم ، کسی میز فلزی را میکشید واز آن صدای ناهنجاری ، چون جویدن موش بلند میشد • بنابر کدام علت که تاحال آنرا درك نکرده ام ، این صدامرابه یاد خانه‌انداخت احساس آرامش وگرمای خانه به تنم دوید • ناگهان موجی از حقیقت وزندگی مرا فراگرفت ودستگاه اندیشه‌ام دوباره شروع به‌کار نمود• یاامکان دارد صدای جویدن موش که باتاریکی در هم آمیخته بود، ویك حالت ناامیدی رامهمیز زده بود، در حین حال‌نیروی پر توان زندگیرا باخود داشت این حالت زخمه ای بر نیروی اندیشه خودم ، که به آن آگاهی نداشتم وارد نموده بود • کی میتواند از نیروی ناخود آگاه قدرتمند هنرمند منکر شود !؟

به هر صورت، ناگهان مکاشفه وار احساس صحنه یی که مامشغول تمرین آن بودیم ، به من دست داد • درك نمودم که شخصیتهای چخوف آدمهای آرام اند • آنان در جستجوی خوشبختی وآرامش بودند و میخواستند از لذات زندگی بهره ببرند• آنان میخواستندکه زندگی کنند، نه اینکه مرگ رابا پیشانی باز پذیر ا شوند•من احساس‌کردم که این‌بهترین شیوه برخورد به آدمهای چخوف است• همین بود که (کمبود) را بالا خره یافتیم •

چخوف بیچاره نتوانست شب اول نمایش را ببیند • اوبا ردیگر به خاطر ناجوریش‌خارج رفت • ولی تاجاییکه من فکر میکنم ، ایـــن یك بهانه یی بیش نبود . او از ناکامی اثرش میترسید • علتش را اینطورنیز میتوان دریافت که او حتی آدرسی به ما نگذاشته بود تاویرادر جریان نتیجه شب اول نمایش قرار بدهیم •

چخوف به جایش ،یك مشاور درامر نظامی این نمایشنامه گذاشته بود • او یك دگرمن خوش برخورد بود ، وظیفه داشت تامساله یونیفورم ودیگر حرکات هنرپیشگان را که در نقش نظامیان بازی میکردند، بادقت هر چـــه تمامتر بررسی نماید •

چخوف‌بیشتر از این ناآرام بود ، که در آنروز هادر شهر آواز ەیی پخش شده بودمبنی براینکه وی میخواهد نمایشنامه یی در انتقاد از نظامیان به روی صحنه آورد واین شایعه در برخی حلقه های نظامی، ناراحتی را ایجاد کرده بود •

درارتباط با نمایشنامه (سه خواهر) مـــن حادثه دیگری هم بیاد دارم ، که خاصه‌چخوف است • در هنگام تمرین لباس ما نامه‌یی‌از خارج از چخوف دریافت کردیم • این نامه‌هم هیچ آدرسی نداشت • در آن به سادگی‌نوشته شده بود :

(تمام گفتار اندری را در بخش پرده آخر ازبین ببرید وبه جای آن این کلمات را- زن‌زن است - اضافه نما ئید) در تك گفتار او لی چنین بود که زنان روسی پیش از ازدواج به اصطلاح خود را به‌هفت قلم میارایند ولی‌پس ازآن، حتی شانه‌یی به مویهای خویش کش نمیکنند• پسانتر فهمیدیم که‌وی باابراز جمله (زن زن است•، تمام عقایدش رادر این‌مورد فشرده ساخته بود •

درشب اول نـــمایش (۳۱ جنـــوری ۹۰۱) پرده اول باچنان استقبالی روبرو شد، کـــه بازیگران آن از شدت چك‌چك تماشاگران‌مجبور شدند . چندین بار روی ستیژ ظاهر شوند.ولی هر قدر که نمایشنامه پیش میرفت، تماشاگران سر دشده میرفتند تا اینکه ما به‌هراس‌آفتادیم که ممکن اثر به شکست روبرو شود. ولی پسانتر فهمیده شد که مدتی نیاز داشت تامردم به رژفای این اثر ، پی‌برده واز آن استقبال نمایند •

* * *

من بسیار خوشبخت هستم که هنگام تمرین نمایشنامه دیگر چخوف که (باغ آلو بالو) نام داشت نیز انجا بودم • این نمایشنامه از قطعات بریده بریده خاطرات بازیگران تیاتر هنر که بعد ها چخوف آنها را سرهم بندی‌کرد واثر فناناپذیر (باغ آلو بالو) را ساخـت ،به وجود آمده است •

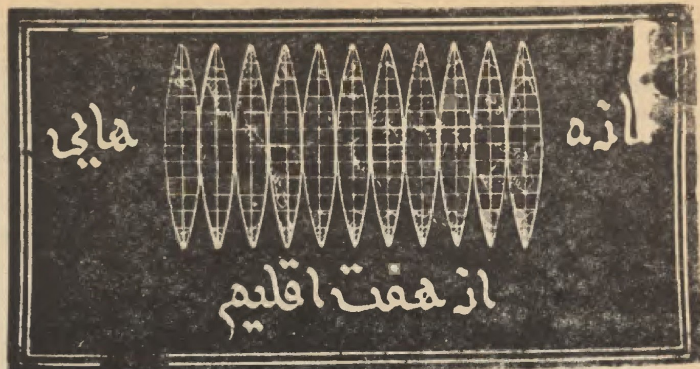
در تابستان سال ۱۹۰۲، که چخوف آمادگی برای این اثر تیاتری میگرفت، باولـگا نیپـر چخوا همسرش در خانه مادرم که ملکش در لیوبیمو کا قرار داشت ، زندگی میکرد • در همسایگی ما، زن انگلیسی که اندام ریزه‌داشت ودو چوتی موی دراز برشانه هایش افتاده‌بود، زندگی میکرد • به خاطری همین جثه کوچکش کس شناخته نمیتوانست که وی مرد است‌یازن به‌کـــدام ملیت تعـــلق دارد او در حـضور چخوف احساس آرامش میکرد • هر کسی‌کـــه نمایشنامه (باغ آلو بالو) رادیده باشد، ایـن مخلوق را میتوانـــد در وجود شارلوتاتشخیص بدهد•

به این ترتیب،دیده میتوانیم‌که شخصیتهای نمایشنامه های‌چخوف همه وهمه آدمهای زمینی اند وبه صورت تمام از زمین ذهن نویسنده سربلند نکرده اند •

شبی ناگهانی تیلفونی از چخوف، درحالیکه مصروف تمرین بودم ،رسید واز من میخواست که‌هرچه‌زودتر به‌دیدنش‌بروم• تمام‌کارها را رها کرده ،وبه ملاقاتش شتافتم •اورا بسیاربشاش وسر حال ، مثل کودکی که سامان بازی نو برایش خریده باشند ، یافتم •پس ازنوشیدن مطالعه اش رفتیم • خودش‌بنابر عادت همیشگی به کنج دیوان نشست ومرا اشاره کرد که‌در مقابلش بنشینم •او میخواست خودرا عادی جلوه بدهد ولی تبسمی بر لبانش نشست• بالاخره لب به‌سخن گشود•

(گوش کن ، من نام شگفت انگیزی برای‌این اثر یافته ام ،میدانی شگفت انگیز !)

ناتمام



تنظیم وترجمه: میر حسام‌الدین برومند

نقش حشره های شب‌تاب در طبابت

طوریکه از نام حشره های شب تاب پیداست ، این موجودات در اثنای تاریکی شب نوری از خود پخش میدارندکه‌در تاریکی بوضاحت دیده میشود. هر چند که باحشرات شب تاب مردم از دیر زمانی است که آشنایی دارند لاکن علماء بخصوص علمای طب کنون در مورداین حشره ها بگونه دیگری فکر میکنند چه مدت هاست که دانشمندان در صدد بر آمده اند تامنبع اصـلی این نور، اسرارخلقت‌و ترکیب مواد این جسم نورانی را تدقیق وهم در مورد اینکه ازین نور چه استفادهٔ میتوان کرد ، مطالعاتی را رویدست دارند .

قرار مطالعات تازه (...۲) نوع حشره شب تاب وجود دارد . علمای بیو شیمی سخت در تلاش‌اند تا آخرین اسرار این موجودات نورانی را که در لاتین «لامپر-یدی» اسمش میکنند دریافت بدارند .در راپور های علمی آمده که این حشره ها در قسمت عقبی وجود خود یکدستگاه کوچك تنظیم کننده وفرستنده نور ، بسایر حصص وجود دارد • مسله زیاددر خورتوجه وحایز اهمیت برای علماء همانا نداشتن حرار-تیکه‌خواهی نخواهی از اجسام نورانی ظاهر میگردد ، میباشد . این حشرات کوچك به تناسب نوری که پخش میکنند و همچنان به تناسب جسم شان ،بایستی ۹۵ فیصد حرارت تولید بدارند . اخیرا جاپانی ها روشنایی همان قسمت وجود حیوان را به عوضی چراغ های جیبی‌بکار میبرند که ممکنست همچو چراغهای دستی که محض به کمك نور حشره های شب‌تاب نور می افگنندبه بازار های جهان عرضه گردد که مسلما این چراغ ها باطری یی در کار ندارند . علمای بیو شیمی راعقیده براینست که در ترکیب اعضای روشن ونورافگن حشره که پیوسته نور می‌پاشد اسرار بزرگی نهفته است که‌تا کنون کسی قادر به‌تجزیه اساسی آن نشده است• بـه اساس مطالعات علمای طبی در وجود این حشره ها موادی بنام آ. تی پی وجود ندارد که هرگاه به مبتلایان مرضی سرطان داده شود ، بزودی ارتعاش عجیبی در وجود مریض پیدا وبه اسرع‌وقت باعث تشخیص و تثبیت چگونگی نوع‌وریشه‌ابتدایی سرطان در وجود میگردد بعلاوه لازم به تذکر است که نور سحر آمیز این‌حشره‌ها دروجود (البته محض در ابتدای مرحله مرض) مشخص ساخت ، بعضاهمین‌نور برای درمان امراض‌سرطانی‌نیز موثرخوانده شده است .دربسی‌مراکز طبی‌حشرات نور افگنی شب تاب بعضا تسهیلاتی‌درامرتشخیص امراض بارآورده است• اینك‌هر حشره‌شب‌تاب روی همین ملحوظ بیش از (۵.) مارك‌ارزش پیدا کرده است . با انتشار این خبر درقسمت تدارك و جمع کردن حشره هایی شب تاب توجه بیشتر از طرف اشخاصی غیر مسلکی نیز بمنظور دریافت پول صورت میگیرد. در تابستان و اوایل خزان میشود عدهٔ بیشتری ازین حشرات را جمع آوری کرد• بعضا حشره های شب تاب یافت شده که پنج کله داشته وتمامی کله‌های آن ها نور می پاشد البته‌شب تاب های ماده فاقد بال اند که این خود نر ها را از ماده ها مجزاء میسازد بعضا ماهی وباکتریا هایی یافت شده که‌پخش کنندهٔ نور اند ، اما بر خلاف نور حشره های شب تاب هرگز تادم‌مرگ‌تمامی نداشته وهمواره ماحول خویش راروشن نگهمیدارند دکتور ویلیام در زمینه میگوید:

به‌کمك این نور میشود زیگنالی مخصو-صی تهیه دید ، چه چنین زیگنالی در ساحات مختلف طبابت ساینس و تخنیك بیش ازحد موثر و نور حشرات شب تاب همیشه شب را مستفید خواهد ساخت•

پسر پنجساله‌در فلم‌ماجراهای تراوکا

(ماجراهای تراوکا) نام‌فلمی‌ای‌وراساخته‌های‌یکی از معروفترین چهره های سینمایی.این فلم که در نزدیکی «والدای » که از مسکو فقط چند کیلو متر فاصله ندارد ، تهیه‌شده ست • اساسا درین فلم(تراوکا) نقش قهرمان فلم را یافته است . صحنه های فلم بترتیبی است که تماشاگر را بوجد می آورد . (الکسندر نو نیسکی) کمره‌مان این فلم مدعی است که : من مقابل هوتلی بمقصد فلمبرداری ایستاده بودم ومیدیدم که چسان آفتاب نورانی و گرم درآنسوی بحر از دور در پشت تپه های جنگلی‌درحال غروب بود . یکبار صدایی بگوش رسید، صدای موتری که ازیك کج گردشی دور میزد• بوی گاز موتر مشام را اذیت میکرد . راننده موتر «زفتلا یازو فتخوی» بود ، زن خوشگلی و قشنگ که در فلم حیثیت مادر قهرمان کوچك یعنی «تراوکا» را داشت و «تراوکا » هنر پیشه پنجساله کوچك بامهارت تمام و چنانیکه گویی واقعا مادر عینی اش را دیده باشد فریاد‌ش‌تا دور دست ها دوید : هو ، مادرم ...

مادرم آنجا ست وتا توانست دوید وعجله کرد تا خودش را با پاهای کوچکش‌به پیش هر چه زودتر بکشاند و بمادرش نزدیك شده باشد• «زفلا یازو فتخوی» که مسلما خود از هنر پیشگان موفق‌شوروی است فریاد زد : هلو ، تراوکا ...

این موضوعا ترابدانجهت برشمردیم تا وانمود ساخته باشیم که یك هنرپیشه کوچك تا چه سرحد موفق بوده وچسان خوب وموفقانه در رولش‌داخل گردیده است . در آغوش کشیدن (تراوکا) بوسیله زفتلا یا ، مادرش در فلم، بالاشدن پسرك روی شانه های مادرش واینکه چسان خود را ازشانه های اوبه پائین می لغزاند وبعد هردو خودرا بزمین می اندزند گوشه دیگر از واقعیت های زندگی و متجسم ساختن پیوند های صمیمانه مادرو پسر است که صفا و صمیمیت مادری وفرز-ندی را ظاهر میسازد .

در جریان فلم (تراوکا) همیشه برای کارگران فلم یك مصروفیت است ، شهکاری هاو شیرینکاری هاوشوخی های بمورد و معصومانه (تراوکا) مایه تعجب و شگرف همگان چه کارگردانان فلم در اثنای تهیه فلم وچه تماشاگران میگردد . پرودیسوران ودایرکتران فلم میگویند : هر روزی که ما شاهد فعالیت های هنری (تراوکا)میباشیم ،برای ما یك خوشی بی‌سرحداست‌زیرا این هنرپیشه کوچك بسان باد ملایم و نسیم سحر گاهی است که به دشت ودمن‌طراوت ارزانی میدارد همانسان (تراوکا) به دبستان هنر رنگ بهتری می بخشد• بعضا کار گران و متصدیان امور فلم مدعی اند که بیقین (تراوکا) استعداد عجیب‌هنری دارد . کار روایی ها یکه او میکند،چنین استعدادی را در کمتر کودك پنجساله‌ای



پسرك پنجساله با یکی از همبازی‌ها یش‌در یك صحنه فلم .

میتوا ن سرا غ کرد و یا هیچ هم نمیشود دید وی به علاوه‌دوست ممثل فا نیتزی ها می‌باشد بر ای (تراوکا) مو جودیت (زفتلایا) درکنارش ارزش یك رهنما و پشتوا نه را دارد. ازنگاه (زفتلایا)هنر فلم دیگر جز کارها واءورات زندگیش بوده ومجزا ء از خود او نیست‌با این و صف نامبرده میگوید : من و فتی‌درفلم بازی میکنم در جهان رویا و تخیلا تم گام میز نم ، رویا ها یی که بعضا در عقب آن حقایق نهفته است .

در وا قع با زی دریك فلم حکم یــــك سفررا دارد ، سفر بسوی حقایق از طریق‌سر زمین رویا ها .

ولی مسأله برعکس از نگــاه (زفتــلایــا) بگو نه دیگری است او مــــی بیند کــــــه طفلك در رول خودش احساس بیگانگـــــــی نمیکند ، رول او با فهم وادراکـــش گـــویـــی که هما هنگی‌داشته‌باشند.

(زفتلایا) نیز خود با شنا ختی که از استعداد (ترا وکا) دارد ، با نظر دا شت‌این مطلب که خود از کودکی بجهان هنر بخصوص فلــــم یاهنــــر هفتم گـــام زده بـــــود ،در قسمت رهنمونــــــــی «از منتهـــــای دقــــت کار میگیرد (زفتلایا) در ١٤سالـــــگـــــی‌بــا (الکسی زا تیلیکوف) آشنا گشت و ازوی زیاد آمو خت . سپس در مکتب عا لی فلم تحصیل کرد و در فا کو لته هنرپیشگـــــی چند کورس در سا حه فلم را تعقیب نمود. رول ها ی نخستینش رااز ستیژ مکتب آغاز کرد البته آنهم در چو کا ت پرو گرا مهای - در سی و آخر الامر به باز یگری رو لهایی عمده مصروف گشت ودرین راه استعدادش‌را تبا رز داد. از جمله فلم‌هــــای معــــروفیکه در ابتدا ی فعا لیت ها ی هنری در آن ها ایفا کرد از فلم های «یك سفر فرا مـــوش شده»، «حرکت‌بدون هدف»، «شیـــر ماهـــی خو شبخت » ،« یك شعر بخوا ن شا عر» میشود نا مبر د وی با شنا ختی که کنون از (تراوکا) دارد اورا لــــقب قهر مانی‌داده است ویقینا تر او کای کو چـــك درجـــهان هنر غو غایی بر پا داشته و هر آن‌تماشاگران بیشماری را بسویش فرا میخوانـــد.

لحظات خاطره‌آفرین برای کوهنوردان کوه‌های آلپ

این گزا رش ما ار تبا طمیگیرد‌به مرتفع ترین کوه ها ی ارو پا یعنی الپن «تشو ك کلاوز کونراد را حــــکایه میــکند که سالها قبل ضمـــن یك پارتی وسیاحت در بــــحری واقع (بایرن) که مو سوم به «شیمزی »بود چسان باکشتی بادبـــانی اشـــ غــــرق‌شدو باچه مهارت خارق العاده خـــودش را از آن بحر موا ج شنا کنان بطرف سا حل کشید.. عدۀ زیادی برای نجات «کو نیا » مرد یکـــه در میا ن امواج خرو شا ن دریا با مرگ دست وپا میزد ، شتافتند ولی نـــــه «کونیا» بر گشت ونه آنا نیکه برای نجا تش‌شتافته بودند .

از آن پس دیگر کمتر کسی حا ضرمیشد که بدان بحر علاقه بگیرد . در با یرهـــمـــه احساس خطـــر و جبـــن از آ ب بحر میکرد البته قسمت زیاد آب بحر را آبها یی‌تشکیل میدهد کـــــه از کوه های آلـــپ پس ازذوب شدن سرا زیر مـــگردد وبـــحررا سیراب میسازد . (کونراد) کـــه در اصـــل حـــرفـــه نجاری دارد اینك از سا ل ها ست کـــــه بحیث سر دسته پا سبا نا ن در کوه های الپن بخصو ص در قسمتی از کوه کــــــه «بر شتگا دن »یاد میشو د، میبا شد ، فقط در چند لحظه کو تاهی که چنـــد گزارمشکل در آن محله رسیده وشا هد خسا را تنا شی از برود ت و سر ماوغیره تلفات در آنجا بودند پنجا ه تن از کا ر گرا ن عمله نجات آن محل ، صـــد مرده از اجساد کـــــو هنودان


کوهنوردی بـــــه نتیجه سفرخـــود مـــــی اندیشد.

را که برا ی کو هنوردی بر فراز کو ههای آلپ بر آمده بودند ، یا فته و آورد ه‌بودند تنها در نزد یك دیوا ر شر قی کوه‌موسوم به وا تسمن که به ارتفاع (۲۰۰۰) متــــری قرار دارد جسد (۸۲) کوهنوردافتیده بـــود عوا ملی که اینهمه تلفات را برا ی کو- هنو ردا ن مذ کور ببار آورد هما نا سرمای بیش از حدو برف کـــوچهـــای خـــفه‌کن بوده است . یك قسمت این کوه که درارتفاع سه صد متری بشکل یك دامنه افتیده موسوم به «پشته طلا یی » یاد میگردد چـــه نـــورطلایی


کوهنوردی در بـــستر مریضی میان مرگ وزندگی دست وپا میزند .

آفتاب آنجا همیشه بگرمی می تابد که(١٦٠٠٠) نفر در سا ل برا ی درمان توسط اشعه‌آفتاب بعلاوه برا ی آفتاب دادن بد ن خو یش ، آنجا گر دمی‌آیند. دررا‌پور آمده‌که در همین نزدیکی ها زن و شوهری که هر دواز فرانکفـــورت بودند ، مرد که را نـــنده لکـــو- موتیف نیز بود و٦٤سال داشت بـــازنـــش «هلی» که ٥٧ سال داشت ، برای نزدهمیـــــن باردر سکی ازدامنه هـــای (بر شتیز گـــارد نر) رسیده و نا گز یر شد ند شب راهمانجا بما نند . روز بعد تا ارتفا ع (١٤١٦) متری کوه بالا رفتند وبمشکـــل‌به بالاخـــزیدند، امابیچاره «هلی» در ارتـــفاع (١٤١٧) متـــری بودکه سرگیچه یافت وبه پائین لغـــز یـــد درین اثنا (کو نراد) پا سبان و محافظسلامتی جان کوهنوردان ، شـــش تـــن ازافـــرادش‌را بسوی محل حادثـــه گسیل داشت در ست ساعت دوی بعد از ظهر بود که هلیکو پتر نجات مو قعیتش را بر با لای یخ‌ها وبر فها تشخیص داد . کو نراد پس از آنـــکه جسد را برا ی تکمیل معا ینا ت نها یی بـــــه شفا خا نه گسیل داشت بادلهره واضطراب گفت : گر چه کوه ها ی آلپ‌همواره‌پوشیده از یخ وبرف واین خطرات زیادی را متوجه کوهنوردان ساخته لاکن این خود کوهـــورد- دان اند که با ید به صحت و سلا مت خود عـــلا قه بگیرند چه تا اواسط سپتمبر تعـــداد تلفا ت به بیشتر از (٤٠٠) نفر درین‌سلسله کوه ها بالغ گردید که کوهنوردان مذ کور از کشور ها ی ایتا لیا ، آلما ن ، فرا نسه و اطر یش بودند .

با و صف اینکه مستخد مین و کار مندان امنیتی ورفـــع حوادث از مودرنترین وسایـــل کو هنوردی وتجهیزا ت در برابر سرما ی کوه بر خور دارند ،سا لانه ٤٥تا ٤٦ نفـــر تلفات ،خود کار مندا ن مذکور مبدا شته با.شند «کو نراد » متذ کر گردید کـــــه وظیفه ما پا سبانان ومحا فظین ، حفا ظـــت و موا ظبت جان کو هنوردان ورهنما یی و خدمت به ایشانست . آنان بابر آمدن برقلـــه میخواهند لـــقب قهر مانی بیابـــنـــد ومـــا میخواهیم محافظین کـــوهنوردان قهـــرمـــان باشیم . دریك قسمت کو ه (١٢٠٠) متر برف رو یهم انبار شد ه .

قلـــعه «واتسمن »کـــه ۲۷۱۲متـــر ارتفاع دارد زیاد مهلك وخطر نا کست . نظر به پیشگویی هواوقتـــی وضـــع هوا منقـــلب پیشگو یی میگر دد، کو هنو ردان‌بو سیله سطو ح یخچا لی ووسا یل دیگر به پا ئین توسط‌مسوو لین امور کو هنورد ی فرستاده میشوند تا بکا م مر گ فرو نروند . عدۀ از کو هنو ردان شب ها را برا ی گریزاز خطر درپا یگا ه ها ی مامورین کو هنو ردان سپری میدارند وصبح از نوراه مـــی افتـــند بعضا هم چنین پیش می آید که عدۀ از کو هنور دان از فرود آمدن بو سیله وسایل لغزنده دلهره و تر س میدا شته با شنـــد از ینرو طنـــاب هـــایی ساخته شـــده کـــه در قله ها ونقاط حساس و مهـــم کـــوه نصب گردیده و کو هنـــو ر دان وآنگهی بو سیلـــه طناب ها ی نجا ت به پا ئین فرود می آیند اگرهمچو تدابیری بکار گرفته نشود بدیهی است که تعداد تلفا ت کو هنوردی یك‌ر قم سر سا م آور خواهدبود بعضا کوهنوردانی را در شفا خا نه ها انتقال مید هند که‌دارای اعصا ب خرا ب بوده ، فعالیت دما غ بطـــی وشش از فعالیت خو یش کا سته واستخوان های قبر غه ها میشکنند و عا مل اینهمه بدبختی ها چیزی جزبی تفاوتی است. او - قا تیکه آسما نرا ابر ها ی تا ریك‌میپوشاند یا فتن اجساد نیمه کار ، کار هلیکو پتر های نجات را بیقین که مشکل میسازد .

همیشه در جه هـــــوا در کوه های‌آلـــپن تحت درجه تحت صفر میباشد . در ریفـــاع (۲۳۵۰) متری کوه جبهه ها ی موقتی یا اردو گا ه ها ی مو قتی بچشم میخورد .جعبه‌ها که چها ر متر مکعب بزرگی دارد از المو نیوم ساخته شده که‌بین آن گرم و عاری ازسرما میباشد . درهمچو جعبه ی بعضا کو هنوردان متو جه بخطر نجات داده شده وبه پا ئیـــن فرود آورده میشو ند البته به کمك ریسمان ها مبسله دیگر یکه نا را حتی آور برا ی کو هنورد انست احسا س تشنگی کوهنور- دان میبا شد چه نه تنها اینکه در ار تفاعات بلند شخصی احسا س تشنگی میکند بـــر

بقیه درصفحه ٤٩


این کوهنورد نادم از کوهنوردی است



دیوانه دلسوز

شکارچی یی از راه تیر می شد دیددیوانه یی یك گنجشك را درجوی آب شستشو میدهد. شکارچی گفت : رفیق این پرنده را رهاکن زیرابه شستن ضرورت ندارد . دیوانه بااعصاب خراب گفت : بروترابه این موضوع غرض نیست . شکارچی راه خـود را پیش گرفته رفت بعداز ساعتی که آمد متوجه شدکه دیوانه بالای سر گنجشك نشسته زارزار گریه میکند . شکارچی گفت :

من نگفته بودم که پرنده را نشویی حالاچراگریه می کنی ؟

دیوانه در حالیکه اشکهایش راپاك می کردگفت : گنجشك بیچاره به نشستن نمردبلکه به شپلیدن مرد .

تیلفونی خبر گیرد

دو دیوانه بعد از تداوی طولانی نزدداکترمعالج شان آمده وگفتند :

داکتر صاحب : شما را بخدا دیگر ماجورشده ایم. مارا رخصت بدهید که دل ما بـه کفیدن آمده است .

داکتر برای اینکه آنهارا ازمایش کرده باشد برای شان گفت :

بروید بخانه من ببینید که من هستـم یانی ؟

یکی از دیوانگان فورا بدوش افتاد تابه خانه داکتر برود وببیندکه داکتر آنجاهست!

دیوانه دیگر خند ید و گفت بیچاره هنوزخوب نشده بعوض اینکـه تیلفونی احوال بگیرد خودش میدود .



من ازدست ناز وکرشمهٔ تو به این حالت درآمده ام

یك نمایش فوق العاده

یك مرد کوچك اندام نزد مدیر سرکسی آمد وگفت :

ـ من میخواهم یك نمایش خارق العـاده به تماشاچیان شما نشان بدهم من می توانم ازقلهٔ خیمه سرکس شما بپرم وبه سر خودرادر روی زمین سرکس بیندازم آنهم بدون جال!

مدیر سرکس سخنان اورا باور نکرد وباآن هم داخل خیمه بـزرگ رفتند مرد بـه آهستگی به قلهٔ خیمه سرکس بـالا شد ،اطراف خودرا نگاه کرد وآنوقت دفعتا با سر خودرا پایین انداخت . وبه سر به زمین خورد. یك ثانیه در جای خود ماند . آنوقت برخاست وباچشمان از حدقه بیرون به مدیر سرکس نگاه کرد .

مدیر سرکس با شمال زیاد فریاد زد .

فوق العاده ، راستی فوق العاده است !من برای هر نمایش شما ۳۰۰ فرانك میدهم.

مرد جواب داد : نه خیر .

پنجصد فرانك !

ـ نه خیر .

خوب هزار فرانك .

مرد آهسته گفت : نه خیر ! من فکرخودرا کرده ام . من دیگر از این ارتفاع نمیپرم.

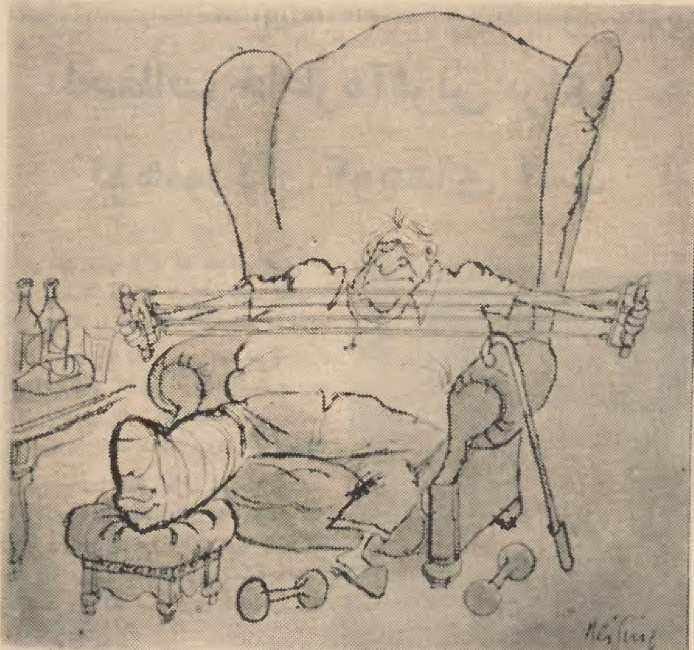
مدیر سرکس با خوشحالی زیادفریادزد.

ـ شما چه می گویید؟ من به هیچ هنرمندی تاکنون برای یك شب اینقدر پول نـداده ام، وایك شما نمی خواهید دیگر نمایش بدهید؟

من از کار شما سردرنمی آورم .

آنمرد تبسمی نموده گفت :

ـ میدانید ، من نمی فهمیدم که اینقـدردرد می کند .



زندگی بدون ورزش برایم ...

زیبایی

دوبچه کوچك که برای خود شان عالمی داشتند درباره زیبایی های مادر هایشان باهم صحبت میکردند ... یکی از آنها گفت :

ـ مادر من بسیار زیباست ... با وجوداینکه مژه هـای چشمش راوصل میکـنـد او را بسیار زیباتر جلوه میدهد بچه دیگری بـاخونسردی گفت: بلی ... ایـنـکه چیـز ی نیست ... مادر من از دست زیبایی که داردشبها دندانهایش را بیرون آورده وروی میز می گذارد !!



پدرجان : این پارچه امتحان واین‌هم معلم خانگی ام

نزدیک بین

روزی «دین مارتین» هنرپیشه معروف در هالیود نزد داکتر چشم رفت ... داکتر چشم که مردی با ذوقی بود چیزی رادر برابرچشم «دین مارتین» گرفت وگفت :

- چه می بینید !

«دین مارتین» جوابداد :

- آقای داکتر، عدد پانزده !

داکتر خنده ای کرد وگفت :

متاسفانه شما بسیار نزدیك بین هستید... زیرا آنچه من بشما نشان داده ام عکس‌است از «مورل وهاردی» که د رکنار هم ایستاده اند !!



بدون شرح

اشعاری از «گوته»

درآپارتمان مجاور محل سکونت یکی ازاستادان معروف بود و چون تنها بود ، خودش غذا را شخصا تهیه میکرد ... اما هر وقت‌که میخواست غذایی بپزد ، یکی از اشعار معروف «گوته» را زیر لب زمزمه میکرد ...

- بالاخره روزی استاد که خودش هم ازعلاقمندان «گوته» بودبه‌آپارتمان استادمعروف رفت وگفت :

مثل اینکه شما بسیار از «گوته» خوشتان‌می آید !

استاد معروف به حیرت گفت :

نه ... چطور مگر !

- هیچ ... آخر می بینم هر روز موقع‌تهیه غذا یکی از اشعار او را میخوانی ...

استاد معروف لبخندی زد وگفت :

- هان ... فهمیدم . اما استاد ، اینکار من‌دلیل وعلاقه ام به «گوته» نیس ... بلکه این شعر میزان غذا پختن من است ، چون‌میدانم که هر وقت به بیت سوم برسم ... تخم مرغ نیم بند شده وباید از روی آتش‌برداشت و بعد از خواندن بیت چارم وپنجم تخم مرغ را روی میز گذاشت وبعد ازبیت‌ششم وهفتم به خووردن آن شروع کرد .



پدرجان ! میگه من محمود هستم بامادرم کار دارد .

ناراحتی

آقا طبق معمول شب دیرتر بمنزل رفت...

خانم که بصدای در بیدار شده بود شرو ع بداد وفریاد کرد .... آقا با لبخند پیش‌رفته وزنش را بوسید وگفت :

- ببین عزیزم ... من میخواهم حقیقت را بگویم ... از اداره که بیرون آمدم ز ن زیبایی رادیدم بی اختیاربدنبالش به‌راه‌افتادم او مرا بمنزل خود برد وتا حالا آنجا بودم !

خانم باناراحتی حرف اوزا قطع کردوگفت:

- خوب ... بس است ... دیگر لازم نیست دروغ بگویی ...

من میدانم که تو بادوستانت رفته بودی قمار بازی !!



بدون شرح

دناروغ پوښتنه

یو ځوان هلك په رو غتون کـی بستری و یوه ښکلی نجلی یوه‌گیاه‌ی گل دمر یض له پاره را ووړ دنجلی دباره یوی زړی ښځی دروازه‌وازه‌کړه نجلی وشر میده او وی و یل: سلام مور جا نی زه دنارو غ خور یمه زړی ښځی ور ته وو یل او زه یی هـم مور.

بقیه صفحه ۲۹

طفل امروز...

در کشور های سرمایه داری اصل نا برابری غالباً در سنین کودکی آغاز می‌یابد.

اکنون ملیون ها طفل در آسیا - افریقا وامریکای لاتین از بیماری، گرسنگی وانواع محرومیت رنج می‌برند که این همه میراث های شوم کلونیالیزم ونیوکلونیالیزم شمرده میشود، چنانچه در افریقا از هر چهار صد نفر فقط یکی آن تعلیمات ثانوی را به پایان رسانیده‌و صرف یك تن از هر پنجهزار نفر قادر است در پوهنتون یامراکز تعلیمی دیگر ثبت نام کنند واین بیداد گری ها وآشفته حالی اطفال خلق های مختلف جهان را که در نظام های طبقاتی واستعماری زیست می نمایند به زنجیر اسارت وبردگی وپرتگاه مرگباری کشانیده وسالانه ملیون ها طفل از فقر، گرسنگی وهمین طورده ها و صدها بلیات ناشی ازتطبیق پلانهای منحوس وغیرانسانی استعمار وامپریالیزم وارتجاع بــه محرومیت جان میدهند.

در کشور عزیز ما تاقبل از انقلاب برگشت ناپذیر ثور وضع اطفال به همین منوال بود، بیماری، گرسنگی، بی سوادی اطفال زحمت کشان را رنج جان سوز میداد، خوشبختانه با پیروزی انقلاب ثور وپیاده شدن اهداف مقدس انقلاب شکوهمند ثــور تغییرات بنیادی در تمام سکتورهای حیاتی پدید آمد ودر ضمن در قسمت رسیدگی به احوال اطفال ومادران توجه والتفاتی مبذول گشت، البته ازبین بردن اینهمه مفاسدوفجایع ومحرومیت ها وعقب افتادگی هاکه در رژیم های فرتوت آل یحیی بما میراث مانده به چنین سرعت ووقت کم ممکن و میسرنیست وسالها کار دارد تا تمام نا رسایی ها ازتار بود وجود اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی وغیره خلق قهرمان ووطن محبوب را متاثـر کرده است رفع گردد ولی تغییرات کمی و کیفی که در همین مدت کم عمر انقلاب در حیات خلق زحمت کش ما پدید آمده درخور یادآوری است واقعاًتحولات عظیم‌ودگرگونی های که در حیات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی وغیره مردم زحمت‌کش ما پدید آمده است در تاریخ پنجهزار سالــه کشور ماسابقه ونظیر ندارد روی این عقیده وواقعیتی که به سرو چشم مشاهده میدانیم بصراحت پیشبینی کرده می توانیم که در مدت بسیار محدود وبه سرعت هر چــه تمام تر در ساختمان جامعه بدون استثمار توفیق مــی رهبری حزب دموکراتیك خلق افغانستان پیش آهنگ طبقه کارگر تئوری توفیق می یابیم که در آنصورت نه تنها اطفال مــا از بهترین زندگی مرفه ودر آغوش نعم مادی ومعنوی تربیه وپرورش می‌یابند بــلکه هــر نوع فساد و نارسایی و آشفته حالی ازصفحه روز گار مامحــو گردیده و به فــراغت وآسوده حالی حیات بسر خواهیم برد.

بقیه صفحه ۳۱

درد چیست وچگونه...

۲ـدرد های تصوری: یکی از عجیب ترین درد های مزمن است که ممکن‌است دامن گیر انسان بشود گاهی دست یاپای کسی بوسیله دکتور اجبارا قطـع مــی‌شود شخص بیمار درین دست و یا پای قطـع شده که دیگر وجود خارجی ندارد بـــه شدت احساس‌درد میکندافرادی که‌دراثر قطع برخی از رشته های اصلی، عصبی قسمت های از بدن شان بکلی فلج وبی حس شده است نیز ممکن است این‌نوع درد را در بخش های بی حس شدهٔ بدن خود احساس‌کنند.

۳ـدرد های عضله ای و منصلی: این درد شامل انواع درد های کمر و پشت‌و گردن، آرنج، شانه، بند دست و بنـد انگشتان میگردد و شایع ترین انواع درد های مزمن است.

٤ـدرد های علیتی: این درد ها معمولا پس از وارد شدن یك شوك درد دار، اصابت گلوله ویا سوختن ایجاد میگردد. مدت ادامه درد های علیتی حدود شش‌ماه تا یکسال است.

٥ـ درد های عروقی: این درد شامل انواع میگرن ها و سر دردی ها میگردد علت آن متورم شدن بخشی از یك رگ است. البته علت تورم رگ ها در جمجمه هنوز مشخص نشده است ولی بعضی وقت‌ها رگ‌ها به‌علت رسوبات کــه‌در آن هـــا پیدا می شود متورم می شوند که درین‌حالت نیز درد ایجاد می گردد.

٦ـدرد های سرطانی: هما نطور کــه میدانید غده های سرطانی در جهت‌های مختلف شروع به رشد می کنند و پیش میروند. وبه هر عضوی که برسند بــه آنها فشار وارد می نمایند تا راه خودرا برای پیشرفت باز کنند واین فشار حتما ایجاد درد میکند پیشرفت رشته هـــای سرطانی گاهی اوقات موجب انهدام اعصابی که بر سر راه شان قرار دارند نیز می شوند که این هم به نوبه خود بسیار درد ناك است سرطان استخوان موجب پاره شدن اعصاب و اطراف استخوان می‌گردد ودرد های ناشی از پاره شدن تدریجی این اعصاب فوق العاده دردناك میباشد. کلنیك های امروزی که‌اختصاصا به امر درمان درد می پردازند کمتردست به اعمال جراحی زده وسعی بر آن دارند تـــا از روش های دیگــری نظیر هیپنوتیزم، بایو فید بك، خلشه روانی، استراحت دادن مطلق وروش های مشابه دیگربیمار را درمان کنند.

درد ها و بیماری ها در سال ۲۰۰۰:

اخیرا به کمك تکنالوژی‌پیشرفته‌دستگاهی به بازار آمده که‌به غرض بستن دریچــه کنترول مورد استفاده قرار گرفته است این دستگاه به بزرگی قطی سگرت است وبابستن الکترود هـــای نهایــی در عضــو بیمار میتوان درد را تقلیل بخشید.

در جریان جستجو برای یافتن روشی رضایت بخش تر توجه دانشمندان امریکائی وسویسی به الکترود جلب شده است وآن ها متوجه شده اند که با وارد آوردن ضربه هـــای برقی بر الکترود های نصب شده در مغز می شود درد را مهار کرد. همراه با جریان برقی ایکه درضمن الکترود ها وارد تا لموس می شود الکترود هارا با ماده ضد درد چون اندورفین آلوده میسازند این ماده به بیمار امکان میدهد با مساعدت فرستنده خرد کنترول تالموس را بدست بگیرد.

پژوهشگران آینده دنیای طب مدرن غلبه بر درد را تا پایان قرن اطمینان‌کامل میدهند پروفیسور ها کمن میگوید:

تا پایان قرن مانه فقط بر درد بلکه بـر مشهور تریــن هیولا های عصر حاضر یعنی بیماری های گردش خون، سرطان، انواع سکته های قلبی ومغزی دست رد خواهیم گذاشت با پیشرفت های کــه نصیب‌ما خواهد شد آن هارا زود تر تشخیص خواهیم داد. به‌عقیده من آینده طب در هیچ عصری از اعصار تاریخ تا این‌اندازه روشن وامید بخش نبوده است.

تا سال ۲۰۰۰ سلاح جدیدی نیز علیه عوارض مرگبار تصلب شرایین و سکته های قلبی ساخته خواهد شد. آینده شناسان درین زمینه به خصوص به اشعــه لیزر و امواج اولتر اوبه ارتباط این دوبا کامپیوتر امید بسته اند.

دوا ها موفق خواهند شد فشار خون رامتعادل نگهدارند و مانع رسوب چربی در شریان ها بشوند و بیماری کشنده انژیــن را در همان مرحله اولیه از پادر آورند. تا آن سال ها کلیه بیماری های عفونی خواه میکروبی یا ویــروسی با واکسین ایمنی به تجویز ادویه سرکوب خواهند شــد و دوا هائی بکار خواهند رفت که مصونیت ویروس ها و باکتری ها را در برابربرخی از عوامل دوائی از بین‌ببرد.

حد متوسط عمر در آستانه هزاره‌سوم میلادی تا بالای ۸۰ سالگی افزایش‌خواهد یافت چونکه بیالوژیست ها دست کاری در سلول ها وژن ها را آغاز کرده اند.آن ها تصمیم دارند کاری کنند که بعضی از صفات سلولی حذف شود و سلول ها عاری از صفات مزبور به تقسیمات سلولی هم چنان ادامه دهند. دکتوران برای طولانی تر کردن عمر از روش اعضای معنوی نیز استفاده خواهند کرد و موفق خواهند شد کلیه اعضای فرسوده‌بدن به استثنای مغز ونخاع را با اعضای‌طبیعی ویامصنوعـــی تعویض نمایند دانشمندان امریکائی واروپائی هم اکنون فعالیت‌برای ساختن قلب، کبد، کلیه، انواع‌استخوان ها مفصل ها وحتی رحم مصنوعی را شروع کرده اند. تا سال ۲۰۰۰ دفاع طبیعی بدن نیز سرکوب خواهد شد و بدن ناچار خواهد شد عضو بیگانه خواه مصنوعـــی یا طبیعی را بپذیرد. بدین ترتیب اعضای سالم هر انسانی را میتوان بدون مشکل (منع وپس زدگی) به بدن انسان دیگرپیوند زد.

اشعه‌لایزر در آینده همان نقشی رابازی خواهد کرد که امروزه چاقوی جراحـــی بازی می کند. به عنوان مثال با اشعه لیزر میتوان تومور سینه ـتومور زبان، وغده های رشد کرده روی پا را ریشه کن‌ساخت ویا متدرجا آنها را محو نمود.

در سوختگی های شدید نیز به کمک لیزر میتوان از خونریزی وتسمم خون جلو گیری کرد.

ـپایانـ

بقیه صفحه ۱۰

جنگ وزندگی

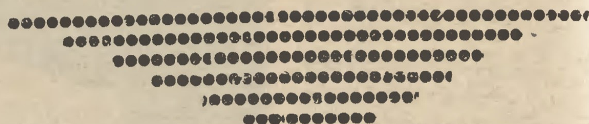
ویك مرتبه هم فیل دیوانه رادیدم و فیــل دیوانه در جنگل یك‌بلای عظیم وویران کننده‌ای میباشد. این‌فیل دیوانه‌به قریه دور افتاده‌عده‌ای از افراد قبیله کوتوله ها حمله آورد وخانه های آنها را ویران نمود و چند نفری را هـــم بقتل رسانید، هشت نفر از مردان شجاع کوتوله ها آن فیل را تعقیب ودنبال کردند و پس از سه روز فیل دیوانه را یافتند،و مشاهده نمودند که آن هشت نفر بــدون اندك ترس ووحشت فیل دیوانه را محاصره نموده وبا حربه خود آنرا از پای‌درآورده اند.

راستی سر زمین کوتوله ها ماسای‌بهشت افریقا بشمار میرود. انواع حیوانات درنده و هزاران الاغ وحشی در آن یافت‌میشود ودر شب جز غرش شیرو نعره درندگان صدایی شنیده نمی شود.

وهم بعضی از جهانگردان به سرزمین کوتوله ها و ماسای نام «سر زمین‌شیران» را که باآن مسمی است گذارده‌اند ومن هـــم درانیجا اضافه میکنم که‌افراد قبیله کوتوله ها وماسای رابابد «ملت شیران» نـــام گذارد !!!

از نیو تایمز
ترجمه احسا ن

پوهنتون پاتریس لوممبا



در بین سال‌های (۱۹۵۰) و (۱۹٦۰)جنبش ملی وازادی خواهی خلــق های جهان بسطو- رگسترش بی سابقه ای یافت بسرعت‌فزاینده کشور های آزاد ومستقل یکی پی دیگر ی در صحنه جهانی ظهور نمودند . و به پیکــر سیستم کهنه استعماری بین‌المللــی‌ضربات محکم وکوبنده‌ای وارد آمــد٠ کشور هــــای نوآزاد شده باوصف مشکلات و مــــوانــع فراوانی که استعمار واستبداد آنرا بمیراث مانده بود به خاطر تحکیم استقلال ملــی ورفع عقب‌ماندگی تلاش‌وسیع وپیگیری‌راآغاز نمودند .

برای انکشاف اقتصادی کلتوری وتخنیکی این کشور ها نیاز های مبرمی به تربیــــه پرسونل فنی وداشتن کادر های علمی احساس نمودند .

اتحاد شوروی مطابق پالیسی صلحجویانه وتعقیب وظایف انترناسیونالستی وکمك ها ی خود به کشور های آسیا، افریقا وامریکــــای لاتین برای تربیه متخصصین ، دانشمنــــدان‌و پر سونل مجرب فنی در سال(۱۹٦۰) پوهنتون رابرای این مقصد در شهر مسکو افتتــــاح نمود .

این پوهنتون تحت نظر شورای مــــرکزی اتحاد یه های کارگری اتحاد شوروی کمیته همبستگی وتساند با خلــق های آسیا وافریقا واجتماعات دوستی اتحاد شوروی قرار دارد.

درسال (۱۹٦۱) این پوهنتون بنام پــاتریس لوممبا یکی از رهبران برجسته وکبیر جنبش های آزادی بخش درقاره پهناور افریقا مسمی گردید . درین پوهنتون عده زیادی ازفارغان دوره متوسط کشور های در حال رشدمصروف کسب تحصیل می باشند . این پوهنــــتون همچنان مجهز با باشگاه ولیلیه های مجهز ومدرن برای زندگی محصلان است ایـــــن پوهنتون در طول عمر دو دهه خود اکنون به بزرگترین مرکز علمی وآموزشی مبــــدل گردیده است ٠ که درآن بیش‌از ششــــهزار وهفتصد محصل در رشته های گوناگون از یکصدو پنج کشور مختلف جهان تحصیــل می کنند . پوهنتون پاتریس لوممبا دارای هفت رشته عمده می باشد .

در سال اول تحصیلی شاگــــردان برای انتخاب رشته های اختصاصی تحت تربیــــه گرفته می شود از رشته های عمده پوهنتون فوق می توان علوم اجتماعی ، ادبیات، طــــب اقتصاد وحقوق را نام برد .

فارغ التحصیلان این پوهنتون در رشته‌های خود متخصصین ورزیده ای اند که درکشور های در حال انکشاف نیاز حیاتی علمـــــی واقتصادی جوامع فوق را برآورد می تواند ٠

وهرکدام آنها با روحیه انسان دوستـــی هومانیزم ضدیت ودشمنی با هر نوع ستــــم واستبداد مجهز می باشد بهترین دانشمندان رشته های گوناگون علمی سراسر اتحاد - شوروی همواره به این پوهنتون دعوت مــی شوند . ومحصلان رادر طی کنفرانس ها از دانستنی های خود مستفید می گرداند .

چنانچه ماه نومبر سال گذشته اناتولی - الکساندروف رئیس اکادمی علوم اتحادشوروی در کنفرانس های علمی این پوهنتون شرکت نمود .

کادرتدریسی پو هنــتون پاتــــر یس‌لوممبا مشتمل بر یکصدوسی وچهار تن پروفیسران دکتوران علوم ششصدو بیست و سه تـــــن دارندگان جایزه ماستری ساینس اند دربین آنها احمد اشکاندروف عضو دایمی اکادمــی علوم اتحاد شوروی نیز شامل است .

این پوهنتون بـــه تعداد یکصدو شصت لابراتوار مجهز دارد که درین لابراتوار هــا تحقیقات بزرگ علمی صورت می گــیرد . کتابخانه این پوهنتون بیش از یك ملیــو ن جلد کتاب دارد .

اعضای کادر تدریســـی پوهنتــــون‌لوممبابه تعداد سه صدو شصت مونوگراف دوصدو نود مجموع کار های علمی ویازده هز ار مقالــه ارزشمند علمی را نوشته اند که اغلب این کارها در نمایشات اجراآت اقتصادی اتحاد شوروی گذاشته شده اند اکثریت استادان این پوهنتون جوایز علمی لومونوسف وجوایز دیگر علمی بشمول شصت مدال را تصاحــب شده اند .

فارغ التحصیلان پوهنتون دوستی خلق در کشور های مربوط ایشان پست های اداره کننده وعالی خصوصا در رشته های‌اقتصادی تکنالوژی وزراعت دارند بطور مثال کارلوس مالدانادو که درجه ماستری کیمیارا دارد بـــه حیث رئیس یکی از پروژه ها ی انستیتوت پطرولیم مکسیکو می باشد .

دیوند رانات دارنده درجه ماستری علــوم تخنیکی بحیث معاون مرکز تحقیقاتی امــور معدنی دان آباد هند وظیفه اجرا می دارد . همچنان سیاست مداران برجـــسته نیزازین پوهنتون فارغ گردیده اند که از جمله می توان‌از سمبالامیــــــنی که کمیسونیر دولتی‌گینی بسیاوواحمد النقاشی وزیر فعلی اطلاعات و توریزم جمهوری دموکراتیك یمــــن جنوبـــی رانامبرد .

از پوهنتون پاتریس لوممبا تا بحال هشت هزارشش صدووپنجاه‌متخصص وششصدوهشتادماستر علوم که اکنون در بیش از یکصدو ده‌کشور مختلف جهان به کار های علمی وتحقیقا تی مشغول اند فارغ گردیده است اداره پوهنتون بامتخصصین ودانشمندان که فارغ می‌گردند همواره تماس ها بر قرار مـــی کنند به سوالات وخواسته های آنها جواب میدهد و برای این منظور کمیته با صلاحیتی رادر چوکات اداره پوهنتون مذکور تاسیس نموده است کتابخانه پوهنتون همواره اطلاعات وکشفیات جدید و همچنان را پور ها ونشریـــه‌های‌علمی رابه متخصصین جوان وبرجسته می فرستد . اجتماعات فارغ التحصیلان پوهنتون پاتریس- لوممبا در اکثر از کشور های روبه انکشاف تاسیس گردیده است .

اداره پوهنتون همچنان عـــلاقمندی‌زیاددارد تافارغ التحصیلان را بعد از دوره فراغــت دوباره در کورس های قصیر المدت شامــل سازند تابدینتر تیب سطح دانش واندو خته های‌علمی آنــــها بلند برود ٠ چـــنانچــــه بعدا زماه اپریل سال (۱۹۷۷) کورس های دوماهه برای آنعده از فارغ التحصیلانی که برای‌مدت سه سال در کشور هـــای خود کـــار عملی نموده باشد در رشته های طب جیولوژی واقتصاد تاسیس نمود وتوسعه چنین کورس هادر بسیاری از رشته های علمی مورد نظـر گرفته شده است .

فارغ التحصیلان با استادان وپروفیسـران پوهنتون تماس های مکاتباتی دارنــــد واز موفقیت تحقیقات وتلاش های خود به آنهـا راپور هامی‌فرستند.

سه‌تن ازفارغ التحصیلا ن پوهنتـــون پاتریس لوممبا جورج لویس ماریا النیا زموزا وجورج کورایس از کشور کوستاریکا که‌از رشته انجنیری این پوهنتون به ترتیب د ر سالهای (۱۹٦۸) ، (۱۹۷۰) و(۱۹۷۲)فــارغ گردیده بود . طی نا مه این چنین خا طر نشان ساخته بـو د نـد « ماهمیشه با عشق آتشینی از رفقا و استادان محترم شوروی یاد می کنیم تعلیمی که مادرین پوهنتون آموختیم‌در زندگی وکار روزمره ما ارزش حیاتی دارد. ما از کشور کبیر شوروی و برادران‌شوروی خودیاد گار های خاطره آفرین زیادی داریـــم مابا عشق آتشینی علاقمند بازدید از مسکـو پوهنتون لوممبا، میدان سرخ‌و برج هــــــای کرملین می باشیم » پوهنتون پاتریس‌لوممبا بزرگترین کانون علمی ودوستی مشترك خلق های شوروی وملیت های آزاد و مستقل آسیا افریقا وامریکای لاتین بشمار می‌رود٠ دو لت اتحاد شوروی همواره تلاش دارد . تا پروگرام تحقیقاتی علمی وتخنیکی این پوهنتون ر ا گسترش دهد ٠ وسعی می گردد تا زمینه های بهتری احیا گردد تاجوانان کشور هــــای‌روبــه انکشاف از علم وتخنیك معاصر آگاهی‌یابند ودر تحکیم استقلال اقتصادی ورشد همه‌جانبه نقش ارزنده وموثر ایفا نمایند .

تحقق شعار صحت برای همه تاسال ۲۰۰۰ عیسوی

ترجمه : رسول یوسفزی

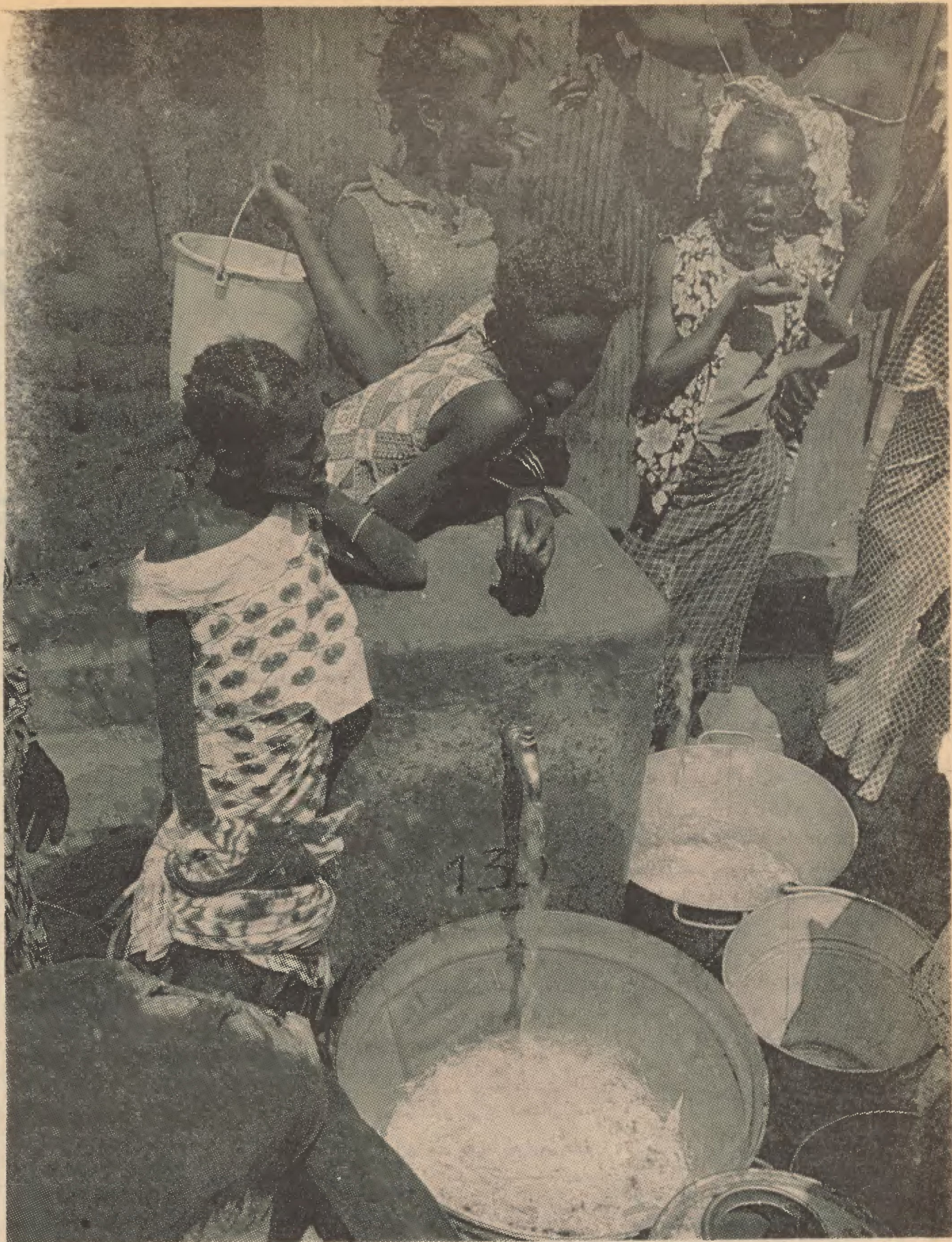
پوره چهار سال از مفکوره (صحت برای همه تاسال ۲۰۰۰) که توسط یك تعداد کمیته های منطقوی سازمان صحی جها ن پیشنهاد شد میگذرد از آن زمان به بعد این مفکوره نظر باهمیت خاصی که در حیات جوامع و انکشاف اقتصادی آن ها دارد در سراسرجهان توجه جهانیان را بخود جلب کرد . ودر عین حال سوالاتی را در مورد اینکه (صحت) را چگونه باید تعریف کر د ومفکوره (صحت برای همه) چه معنی دارد وهم اینکه بارسیدن باین هدف آیا دیگر اطفال با امراضی ارثی تولد نخواهند شد بار آورد .

هنگا میکه سی ومین اسا مبله مو سسه صحی جهان در سال ۱۹۷۷ فیصله نمود تا مفکوره صحت برای همه را بحیث هدف عمده حکومات ودهه های بعدی سازمان صحی جهان برگزیده اسامبله مذکور در زمینه بیك سطح خدمات صحی اشاره کرد که بمردم اجازه دهد تا از لحاظ اجتماعی واقتصادی یك زندگی مثمر وتولیدی داشته باشند . البته نیل به همچو یك حیات امر سهلی نیست و ایجاب مساعی وهمکاری های همگانی را می نماید . کسانیکه زندگی پر رنج داشته ودر سطح پایینی از لحاظ تسهیلات طبی قرار دارند وهم آنانیکه زندگی نسبتا آرامی داشته ودر صدد ارتقای بیشتر سطح زندگی شان میباشند هر دوباید درزمینه که درآن یك هدف بزرگ عالی وبشری نهفته‌است صرف مساعی نمایند.

هرگاه از مفکوره صحت برای همه چنان ترمیم های نظیر ترمیم های طبی مراد باشد که‌توسط دکتوران‌ونرس‌هادرمورد افرادبه‌عمل می آید، این یك امر ریالستیك نخواهد بود ونه هم این شعار چنین معنی دارد که‌درآینده هیچکس مریضی وناتوان نباشد . شعارصحت برای همه در واقع تطبیق ارثی است که از طریق آن میتوان صحت را از لحاظ نقش آن در رشد جسمی و معنوی افراد در یك چوکات وسیع تر مطالعه کرد وبه آن اهمیت اساسی قایل شد .

این روش را از طریق انکشاف اجتماعی واقتصادی ببهبود بخشید تا آنکه عموم افراد قادر باشند تا از نظر اقتصادی و اجتماعی یك زندگی مرفه، آبرومند ورضایت بخشی داشته باشند .

کذا شعار صحت برای همه معنی آنرادارد که مردم برای جلوگیری از امراض ومعالجه مریضی های اجتناب ناپذیر روش های‌بهتری نسبت بروش های که اکنون بکار میبرند مورد استفاده قرار دهند ، وراه های بهتر را درمورد رشد طبیعی ومردن در شرایط بهتررا جستجو کنند . قریب یك هزار ملیون انسانی که اکنون اکثرا در نواحی روستایی ومناطق کثیف در شهر های مختلف زندگی دارند یقینا فاقدحیات رضائیت بخش میباشند. چه آنها در یك حالت فقر اجتماعی واقتصادی بسر میبرند که این صدمه بزرگ بر رشد ذهنی وجسمی آنها وارد میکند . این حالت بذات خود یك ترکیب ناخوشایند ازبیکاری وفقدان تسهیلات لازمه طبی بانها است . کذا موجودیت فقر اقتصادی ، قلت اجناس استهلاکی ، سطح پایین تعلیم وتربیه، خانه های غیر صحی سوتغذیه، تماس با امراض، بی عاطفگی اجتماعی وبالاخره فقدان اراده و ابتکار برای ایجاد تغییرات بمنظور نیل بیك



خدمات صحی درسال ۲۰۰۰

زندگی بهتر در زمینه موثر است . با درنظر داشت این عوامل، رفع هریك از مشکلات مذکور میتواند طور عموم دررفع سایر موانع کمك کند. در ین شکی نیست که مفکوره صحت برای همه یك امر خیلی مهم است ولی هیچ شخصی را نمیتوان یافت که طور کامل باسطح مولدیت اجتماعی واقتصادی اش راضی باشد . انسان ها همزمان با پیشرفت اجتماعی واقتصادی میکوشند تا زندگی شان را بهبود بخشند . چه غریزه انسانی چنین امری را بانها حکم میکند . باید گفت که در گذشته انسانها برای نیل با هداف ارتقای سطح مواظبت های صحی د ر رابطه خود با محیط اشتباهاتی را مرتکب شدند ونتوانستند طور کامل برمحیط طبیعی غلبه کنند . معهذا آنها با مبارزات تدریجی شان به پیروزی هایی نیز در ساحه خدمات صحی نایل آمدند که میتوان از جمله مساعی بشری رادر ساحه معالجه امراض سرطان شش وامراض قلبی که در نتیجه ازدیاد صرف سگرت بمیا ن می آید ومیزان تصادمات ترافیکی، مریضی های عقلی وعصبی بطوریکه قسمت زیـــادی برادویه مخدره جهته خواب واستراحت متکی میسازد ، میزان انتحارات نام برد .

مفهوم صحت برای همه متضمن رفاه صحی برای جمع افراد صرف نظر از سطح موجوده انکشاف اجتماعی واقتصادی جوامع شان‌است.

معهذا عدالت اجتماعی ایجاب میکند کـه توجه بیشتر در زمینه بهبود وضع صحی آنانی مبذول شود که فاقد امتیازات در زمینه اند تابا ینوسیله این افراد قادر گردند که خود را از فقر یکه در آن گیر مانده اند نجات دهند . البته جوامع در تحقق این هدف باید عاقلانه عمل نموده وبطریقی پیش برروند که افراد را بیك گودال دیگر که عبارت ازصرف افراطی ادویه بحیث جزء جامعه مستهلك‌است نیاندازد .

باینوسیله صحت برای همه یك غایه عالی ومتحرك است . باین معنی هنگامیکه یـك سطح معینی رفاه صحی حاصل شود ، مردم برای نیل بیك سطح عالی وعالی تر تـــلاش خواهند کرد وبه پیمانه سابق قانع نخواهند بود . چه این قانون زندگی است که بایـد مبارزه علیه نا ملایمات تادم مرگ ادامـــه یابد .

روش نیل به صحت برای همه بیش ازهر چیز دیگر متکی برین تفاهم اساسی اســـت که صحت نخست از خانه مکتب، ما حول وفابریکه آغاز می‌شود واین ها درچگونگی محیط صحی طور عموم تاثیر انکارناپذیردارد چه همین جایهای که مردم زندگی وکار می نمایند صحت عرض اندام میکند ویااساسات آن در هم فرو میریزد. بناء مردم بایـــد در دانستن این پدیده که صحت در زندگـــی افراد چه معنی دارد صرف مساعی نماینـــد . واین وظیفه قشر روشنفکر و مطبوعات است تابدیگران در تفهیم این امر کمك نمایند . همچنان باید کوشید تا مردم متقاعد گردند که فقر صحی امری نیست که باید حتمـی باشد وجوامع آنرا بحیث یك حادثه اجتناب ناپذیر تلقی کنند . درعین حال باید درایجاد اوضاع بهترصحی عوامل سیاسی، اقتصادی، کلتوری، محیطی‌وبیولوژیکی رامدنظر گرفت، چه مردم با پی بردن باین مساله دریك موقف بهتری قرار خواهند داشت تا از عوامل که برای رشد امورصحی مساعد باشد بهره ـ برداری نموده وعلیه عواملی‌که برای نشونمای محیط صحی مضر است مبارزه نمایند .

صحت وآگاهی اجتماعی :

از آنجاییکه موجودیت افراد سالـــم و صحتمند در انکشاف وپیشرفت یك جامعه و دفاع از دست آورد های انقلابی افراد آ ن جوامع خیلی موثر است بناء باید صحت و آگاهی اجتماعی طور موازی که یکی منجربه تقویه دیگری شود حرکت کند . این عجله را میتوان بحیث اشتغال وهمکاری افراد یك محل در امور صحی خواند . همچو اشتغالات محلی وجامعوی از لحاظ بهبود و مراقبت های صحی میتواند یك نفوذ وسیع تر نسبت بـه سایر سازمان محلی مراقبت های صحی‌داشته باشد . کذا این امر میتواند بحیث وسیلـه موثر در تعهد رهبران محل در طرح و تحقق ریفورم های لازمه صحی تلقی گرددکه البته این امر باالنوبة تعهد سیاسی حکومات ر ا برای معرفی ونگهداشت این ریفورم هاتشویق می نماید . زیرا در تحلیل نهایی جمـــع حکومات مسوولیت های بس بزرگی در امر صحت وانکشاف اقتصادی واجتماعی جوامـع شان وبلند بردن سطح‌دانش وآگاهی اجتماعی در معامله با مسایل مربوط به صحت افـراد است که در زمینه نه تنها متوجه بهبودصحی طبقه پیشاهنگ درشهرهای عمده‌گردند بلکه باید در صدد شوند تاتسهیلات طبی طــــور مساویانه و عادلانه توزیع وگسترش یابد . در انجام چنین کاری باید برای کسانی که فاقد امتیاز اجتماعی اند تقدم قایل شد . گر چه این امر در وهله اول معنـــی گسترش عادلانه تسهیلات طبی را در داخل کشور ها دارد اما ازلحاظ بین المللی نیز چنین معنی را ارائه میکند که تکنالوژی طبی و دانش جدید در انحصار چند کشور محدود وگروپ ممتاز نباشد بلکه جامعه ملل طور مساویانه ازآن مستفید گردند . کشور های پیشرفته ومرفه تر در زمینه مسوولیت دو چنـــدان دارند .

سایرعواملی‌که در صحت موثرند :

از آنجاییکه علاوه بر محیط پاك و سالم دانش عامیانه ، سواد و آگاهی اجتماعی و تطبیق اهداف وپروگرام‌های صحی لازمی‌است بناء باید در زمینه باین عوامل متوجه بود. بدون شك بالا بردن سطح سواد افراد، تهیه آب آشامیدنی صحی، مراقبت های صحـی، غذای مکفی خانه، حفاظت افراد از آفتاب ـ سوزان ، باران وبادو مصوون‌گردانیدن آنها از گزند حشرات وسایر آفات طبیعی مسایلی است که حل آنها در نیل به یك سطـــح رضائیت بخش صحی کمك میکند . بایـد یادآور شدکه اشتغال وهمکاری مردم د ر تامین این اقدامات عینی اهمیتی را دارد که اشتغال وهمکاری آنها در سکتور صحی دارا میباشد . این اشتغالات در تامین مراقبت‌های صحی طفل ومادر بشمول پلان گذاری فامیلی موثر است .

بقیه درصفحه ۵۰



پلان گذاری فامیلی در تحقق غایه صحت برای همه خیلی موثر است درینجا یکتـن از کار کنان پلان گذاری فامیلی بیك‌خانواده‌مشوره میدهد .



صحت از خانه ومحیط آغاز می شودنخست باید خانه ومحیط زیست را پاك ساخت .



اثرات سؤ تغذیه براطفال

بقیه صفحه ۲۴

سگرت یاصحت...

سگرت رفع خستگی نماید اما ممکن است در آینده باعث امراض مدهش گردد که تداوی آن تا اندازه ناممکن باشد .

آیا تقلید عامل اعتیاد بشمار میرود؟ درینمورد باید بگویم که اولین عامل معتاد شدن به سگرت تنها وتنها تقلید است وبس. بالخصوص اگر والدین یك فامیل به استعمال سگرت عادت داشته باشند از نگاه روانی بالای دیگر اعضای فامیل تاثیرنموده خاصتا نوجوانان از آنها تقلید نموده ومعتاد میشوند.

بنظر من بهترین راه مبارزه با سگرت اینست که باید حتی المقدور از تاسیس فابریکه های سگرت سازی جلوگیری گردد و هم وسایل مفاهمه جمعی یعنی رادیو ، تلویزیون ، روز نامه ها و مجلات از نشر اعلانات تبلیغاتی فابریکه های سگرت سازی جدا خودداری نمایند و بکوشند تا بر عکس براعلانات تبلیغاتی مضار سگرت بیافزایند .

حسین سجاد «ظفر» محصل سال سوم پوهنځی انجنیری در مورد شعار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» گفت :

از نظر ما هیت این شعار بس ارزنده و اموزنده است وهمچنین نجات بخش ۰ اگر دراین راه واقعا مبارزه صورت گیرد به یقین این مبارزه ثمر بخش و مفید خواهد بود .

از نظر روانی ترك سگرت مشکل است یا خیر ؟

به عقیده من این مساله ازنظر روانی شکل تلقین داشته، مثلا بعضا رفع خستگی ، دور کردن غم و ... طبقه جوان را وادا شته که به سگرت پناه ببرند اما من مخالف این نظر هستم ، وتنها وتنها اعتیاد به سگرت را تقلید محض میدانم ،البته درمورد معتاد شدن جوانان ونوجوانان تبلیغات که در گذشته صورت میگرفته نقش داشته است .

درمورد ترك سگرت چه عقیده و نظر داری ؟

ترك سگرت در قدم اول اراده قوی وعزم متین می خواهد ، اما از نظر طبی باید عرض کنم که ترك سگرت باید بصورت عانی نباید صورت بگیرد باید طورتدریجی سگرت را ترك داد و این خیلی بهتر از ترك عانی آن است .

در مورد این قول معروف اما غلط که میگویند سگرت رفع خستگی میکند چه نظر داری ؟

چون اکثرا موضوع اعتیاد به سگرت جنبه تلقین داشته لذاحکم کرده نمیتوانم که برای شخصی معتاد سگرت رفع خستگی می نماید ،و شاید از نظر طب بر عکس خود اعتیاد به سگرت خستگی بار بیاورد .

بهترین راه مبارزه با سگرت ودیگر دخانیات چیست؟

بهترین شکل مبارزه بادخانیات تبلیغات وسیع و سر تا سری ومنع قرار دادن سگرت است ۰ زیرا و قتیکه در بازار شخصی معتاد سگرت نیابد بالاخره مجبور میشود که آن را ترك دهد .

فضل امین توفیق محصل صنف دوم پوهنځی علوم اجتماعی .

- شما بحیث یك محصل در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب باشماست) چه نظر دارید ؟

- همانطوریکه به همگان معلوم و مبرهن است که کشور های روبه انکشاف وعقب مانده نتیجه بهره کشی وغارت وچپاولگر استعمار جهان غرب میبا شد که بصورت مستقیم ویاغیرمستقیم تمام هستی مادی ومعنوی این جوامع رابه نحو از انحا بغارت ویغما برده واین کشور ها را حتی امروز هم با انحصار اقتصادی بی شرمانه تحت بهره کشی شوم خود قرار میدهند. کمپنی های انحصارگر امپریالیستی جهان سر مایداری از راه های مختلف بخاطر بازار یابی مواد تولیدی خود بخاطر یافتن، میدان فروش وبدست آوردن مشت پول مناسب به هرنوع سلاح دست میزنند که یکی ازجمله فرستادن سگرت است که بدبختانه امروز مشکل عمده را در اقتصاد کشور های روبه انکشاف ایجاد کرده ویکمقدار زیاد ازپول این کشور ها در آن کمپنی سرازیر می شود کمپنی انحصار گر امپریالیستی بخاطر در گرو گرفتن انسان جوامع روبه انکشاف بیه مواد نشه آور وبه بیراهه کشانیدن آنها، ازطریقه های مختلف ومنجمله ازطریق معتاد ساختن انسان این جوامع به مسکرات وچیزهای نشه آورش مثل: سگرت شراب ومواد مخدره دیگر مثل: چرس ، کوکائین وغیره دست به کارشده ویکبارد یگر میخواهند تا ازین طریقه ها به اهداف غازمندانه خود که همان تسلط مستقیم بالای اقتصاد این جوامع ومنکوب ساختن پایه های اقتصاد آن باشد، خویشتن رابرسانند مزدوران این کمپنی ها، باتبلیغات فریبانه و نگارنگ وهروقت بوسیله بلند گوهای خویش به شکل محیلانه خود خواسته اند تا مخصوصا جوانان این جوامع را به این مرض های مرگبار دچار گردانند، امروز یکمقدار زیاد از پول که باید در راه محو فقر، عقب ماندگی، بیماریهای مزمن که اکثریت توده های مردمان ازین جوامع که به بدترین شکل به آن دست وگریبان اند ودر نقاط مختلف زمین زندگی را بسر میبرند، بکار بندند برعکس درراه تبلیغات و گسترش استعمال مسکرات بمصرف رسانیده، در حالیکه جهان ما جهان تسلط انسان بر طبیعت است ۰ ولی با تاسف دریك سلسله از جوامع که کمپنی های انحصارگر بنابر نفع شخصی خود حتی با رقابت در زمینه در کوشش اند. شعار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» که بمناسبت روز بین المللی صحت از طرف فدراسیون صحی جهانی تعیین وتدوین راه مبارزه میشود، بخاطر جلوگیری بیشتر ازبیش از گسترش مسکرات در جهان و مخصوصا در کشور های روبه انکشاف بوده که شدت مبارزه درین راه روان است .

البته باید گفت که باز هم این مطلب باید روی یك شعار باقی نماند بلکه بخاطر رهایی از امراض ونتایج بسیار مدهشی که نا شی از استعمال مخصوصا سگرت و دیگر مواد نشه آور پدید می آید ، برآمده ودرقدم اول کار ومبارزه افرادیست که معتاداند ودر قدم بعدی وظیفه مبرم آنعده کسانی که معتاد نیستند اماباه اساس مسوولیت انسانی در قسمت استعمال نکردن آن بدیگران بوسیله مبارزه تبلیغاتی وسیع پرداخته که ازیکطرف به اقتصاد همنوعان واقتصاد ملی کشور و از جانب دیگر باعث محو میراث بد کمپنی های استعمار گر خواهند شد .

- بعضی ها میگویند که ترك سگرت مشکل است نظر شما در این باره چیست ؟

- برعکس : گر چه شاید هم ازنگاه طبی مسئله ترك سگرت مشکل باشد . اما نمیتوان ازنگاه روانی ترك سگرت رامشکل تراشید این همان شبکه های تبلیغاتی بعضی ممالك غربی اند که به خدمت مستقیم وغیر مستقیم کمپنی های سرمایداران بزرگ قرار داشته واز آنسودمی برند وبرای آنها کارمی کنند وبه تبلیغات گوناگون تشویق و ترغیب کشیدن سگرت را بپامی اندازند اگر شخصی ایکه به کشیدن سگرت عادت دارد یابهتر بگویم اگر شخصی معتاد مسکرات است وبخواهد صحت خودرا بیابد بااراده تمام وقوی میتواند از طریق گرفتن ادویه های لازم ، مواد غذایی دفع ضروریات عمده اینکه لازمی است، بشکل بسیار ساده ازین مرض وازین ماده هیبتناك رهایی یابد وحتما نجات پیدا می کنند بناء بصراحت میتوان گفت که این امر واقعیت نداشته وصرفا از روی بازار یابی وبخاطر بدست آوردن مشت پولی صورت گرفته است وبس .

- بدون اینکه صدمه روحی برای معتادین سگرت وارد شود چگونه میتوان آنرا ترك داد ؟

- در اینجا باید اضافه کرد که از طریق تداوی پی دربی وگرفتن مواد غذایی درست ومقوی ودر پیش گرفتن تمرینات بیش ازپیش سپورتی از جمله نکاتی است که می توان از مریضی بزرگی چون معتاد بودن به سگرت، نجات پیدا کرد ودوباره صحت وجسم قوی وتندرست بدست آورد . اولتر ازهمه اراده قوی درحصه ترك گفتن سگرت ودیگر مواد نشه آور بزرگترین قوه محرکه ایست که فوق العاده کمك مینما یند تا بدون صدمه روحی ترك سگرت کرد .

ناجیه صالح محصل صنف چهار اقتصاد در مورد مضار سگرت چنین ابراز نظر نمود: پروبلم سگرت یکی از میراث های شوم کمپنی های انحصاری سگرت سازی است که در تمام جهان شیوع پیدا کرده است . البته این کمپنی ها نظربه عایدات سرشاری که از تولید آن بدست می آورند دایم در تلاش اند تا هر چه بیشتر بر تعداد معتادین اضافه گردد زیرا منافع اقتصادی شان چنین ایجاب میکند از همین رو سال بسال انواع مختلف سگرت را با لیبل ها و قطی های رنگارنگ که بیشتر جلب توجه کند به بازار عرضه میکنند تا بیشتر مردم به این بلای تمدن امروزی معتاد شوند .

خوشبختانه در کشور ما مخصوصا پس از مرحله نوین تکامل انقلاب ثور تبلیغات دامنه دار ودایم از طریق رسانه های گروهی ووسایل ارتباط جمعی بر ضد سگرت واعتیاد به آن صورت گرفته ومیگیرد که خوشبختانه سازمان صحی جهان سال روان را سال مبارزه با سگرت اعلام نموده وامید فراوان میرود تا از طریق تبلیغات وسیع وگسترده دامنه آن در کشور ما بر چیده شود ، اینکه سگرت ضرر های زیادی دارد جای شکی نیست وهرکس میداند که اکثر مریضی ها وبیماری های گوناگون ارتباط زیادی با سگرت واعتیاد به آن دارد . ومن تصور می کنم که ترك آن ارتباط مستقیم به اراده و تصمیم شخص دارد واینکه بعضی ها ادعا می کنند ترك آن مشکل است من چنین عقیده را ندارم .

زرغونه عبدالرحیم نزی حرفهای دوستش را تایید نموده گفت :

وقتیکه جلوورود سگرت به طریقه های مختلف گرفته شود هرگز جوانان ما که بیشتر شان روی تفنن معتاد میشوند به سگرت اعتیاد پیدا نمیکنند ۰ بازهم تکرار میکنم که اکثر جوانان ماکه به سگرت معتاد شدن در ابتدا صرف جنبه تفنن داشته وبس ۰ وبه یقین امروز جوانان این حقیقت را درك نموده اند که خود وصحت ودر حقیقت زندگی خویش را ترك سگرت وقایه نمایند .

اسدالله رشیدی ، زرغونه، برهان مستعدی وعزیز محصلین پوهنتون کابل درمورد شعار (سگرت یاصحت انتخاب با شماست) گفتند:

شعار امسال که از طرف سازمان صحی جهان بخاطر مبارزه پیگیر از اعتیاد سگرت صورت گرفته، یکی از کار های بس عمده وقابل ستایش است .

اعتیاد به سگرت، یکی از ابیدی می های غرب است که در جهان شیوع یافته وروزبروز برتعداد معتادین اضافه میگردد که متاسفا نه در کشور ما نیز رواج دارد .

امروز که مجادله علیه این ابیدی می صورت گرفته جوانان هم بنوبه خود در آن سهم فعالی میگیرند ودر راه محو کامل آن اشتراك مساعی می نمایند .

بهترین راه مبارزه با این اپیدی می ، تبلیغات وسیع ودامنه داروبلند بردن قیمت سگرت میباشد .

این مبارزه باید از خانه، کوچه، مکتب ودیگر جاها صورت بگیرد . در حقیقت مجادله باآن وظیفه هر انسان است .

دنباله این بحث ادامه دارد .

بقیه صفحه ٥

آیا هنوز هم در آرزوی...

اصراریکه از ناحیه کشیدن سیگارت متوجه انسان میگردد، از سیگارت کشیدن دست کشیده‌اند. این داکتران که خودشان مصروف تحقیقات و تجارب سگرت کشها بودند چون به این حقیقت ملتفت گردیدند که مرگ از نگاه سرطان شش سرو قت مرد مان سگرت کشیکه بین سی و پنج تا شصت و چهار سالگی قرار دارند زودتر وبیشتر میرسد . این داکتران برای مردم ابلاغ نمودند که اگر میخواهند بسرطان شش گرفتار نگردند باید از سگرت کشیدن خود داری نمایند . همچنان وقتی این داکتران دست از دود کردن سگرت بر داشتند به این نتیجه رسیدند که درمیان آنها تعداد بسیار نا چیز نسبت به سابق بسرطان شش مصاب گردیده اند پس از این تجربه ثابت میشود که سگرت در ایجاد سرطان رول عمده دارد ورنه ترك سگرت نباید در مصاب شدن بسرطان و تعداد وفیات آن تاثیری داشته باشد.

از تحقیقات و تجاربیکه در نه کشور جهان صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که سگرت کشیدن روی جسم اطفالیکه در بطن مادر قرار دارند .و هنوز تولد نگردیده اند . علایم و آثار خیلی زشت ونا زیبا میگذارد ، دانشمندان این نه کشور همه بیك نتیجه روشن وآفتابی رسیده‌اند، مبنی بر اینکه چه چیزی از دود سگرت طفل را در رحم مادرش بمشکلات گرفتار میسازد که در آینده وی را بخطرات گونا-گونی مواجه میگرداند .

جواب این سوال را چنین میدهند که سگرت کشیدن مادر مانع جریان خون برای طفل در رحم مادرش میشود وبدین صورت غذا طفل را کمتر میسازد . گذشته از آن شاید کاربن مونواکساید موجود در خون مادر طفل ، در دوران خون کودك داخل گردد، وتکا-لیفی را برای وی بار آورد . برعلاوه اینها تاثیر بارز وروشن دیگری که از راه کشیدن سگرت بوجود طفل وارد میگردد همانا ریکو تسید است در نشو نموی کودك رخ میدهد .

مطالعات مذکور این موضوع را نیز روشن نموده‌که مادر معتاد بسگرت درایام حاملگی خویش میلان زیادی به سقط جنین دارد . و یا طفلی بار می آورد که بزودی بعد از تولد شدن میمیرد .و هر اندازه که مادر زیاد سگرت بکشد . به همان اندازه ضرر و خطریکه به کودك میرسد اضافه‌تر و زیادتر میباشد .

این موضوع را نیز باید اظهار داشت که طفلیکه از یك مادر سگرتی بدنیا میاید ،نسبت بطفلیکی که از یك ما در غیر معتاد تولد میگردد، نیم پوند وزن کمتر میداشته باشد .

خلاصه راپور هایکه از یازده تحقیق و تجربه روی سگرت واضرار آن بعمل آمده است قرار ذیل میباشد .

۱ـ از تجاربیکه روی معتاد های حامله صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که نیکوتینیکه در جریان خون آنها تزریق گردیده در جنین منجر به تزئید مقدار تیزابیت شده واختلالی را در ضربان قلب ، فشار خون ومقدار تهیه اکسیژن بار میاورد .

۲ـ در یکی از کشور ها از تحقیقات وتجار-بیکه روی دو هزار زن حامله صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که ۹ر۷ فیصد زنان معتاد فرزندان خود را از کف داده اند ودر ٤ر۱ فیصد زنان که درفرصت مساعد حاملگی سگرت را ترك نموده اند کودك شان تلف گردیده است .

۳ـ تکان دهنده ترین معلوماتیکه بدست آمده اینست اطفالیکه در زیر تاثیر تنباکو رشد میکنند ممکن معیوبیت طولانی پیدا نمایند . این معلومات از نتایج تحقیقات که روی ۱۷۰۰۰ طفل صورت گرفته بدست آمده است در سال ۱۹٦٥ که این اطفال هفت ساله شده بودند اوضاع و حرکات وفعالیت های آنها تحت مطالعه و تحقیق قرار گرفت وبا وجودیکه بعضی استثناعاتی در میان وجود داشت و لی بازهم معلوم گر-دید که اطفال هفت ساله مادرنیکه بعد از چهار ماه حاملگی شدیداً بسگرت پناهنده شده و سگرت زیادی را دود کرده بودند، اوضاع وحرکات غیر نورمال ووضع نامساعدی داشتند یعنی عموماً از اطفال مادرانیکه بسگرت عادت نداشتند نیم انچ کوتاه قدتر و در سویه تعلیمی چندین درجه پایین تر بودند . همچنان آنان یعنی اطفالیکه از مادران سگرت کش بوجود آمده بودند با اجتماع چندان تطابق نکرده ووضع اجتماعی خوبی نداشتند و در فعالیت های مکتب تنبل تر وکند کارتر بودند از نگاه هوش هر یك این اطفال در میان شاگردان صنف خود تقریبا بدرجه دهم قرار میگرفتند و رسم های بسیار ساده را نیز نمیتوانستند بدرستی کاپی نمایند .

یعنی بعضی از علما و دانشمندان دراین باره اظهار عقیده نموده میگویند :

«تاثیر سگرت در کودکیکه هنوز تولد نگردیده نقش خطرناکی دارد . اما وقتی طفل تولد میگردد و روز بروز بزرگ و بزرگتر میشود از خطر دور میگردد زیرا تاثیر سگرتیکه مادرش کشیده بمرورزمان از بین میرود و تا پایان زندگی همراه اونمی ماند مشروط بر اینکه این کودك‌خودبسگرت عادت پیدا نکند .»

برخی ازدانشمندان‌به‌این‌عقیده اند که :

«سگرت کشیدن مادر هنگامیکه حامله میباشد بالای نوزادچنان از خود اثر میگذارد که تا سالهای‌زیاد بعد از تولد نیز او را تکلیف میدهد »

ویك عده از داکتران ابراز عقیده‌میدارند که :

«اگر چه اثرات بد سگرتیکه یك مادر حامله میکشد . از روز یکه نطفه بسته میشود تا زمانیکه نوزاد پا به عرصه وجود میگذارد روی کودك اثر میگذارد ،اما این سگرت کشیدن در هنگامیکه کودك در بطن مادر به‌چهار ماهگی میرسد برای او خیلی مضر وخطرناك تمام میشود .»

باوجود اینهمه شواهد و دلایل مستند وعلمی که ضرر ها وخطر های تنباکو را افشامیسازد متاسفانه روز بروز تعداد آنهایکه سگرت میکشند در جهان زیادتر میگردد ، وزنان حامله بجای آنکه متوجه صحت خود و موجودیکه در شکم دارند شوند واز سگرت کشیدن منصرف گردند ویا اقلا در این زمان از تعداد سگرتهایکه روزانه دود مینمایند بکاهند بیش از پیش بسگرت پناهنده میشوند ، وزیاد تر دود تنباکورا فرو میبرند .

از احصائیه های تازه ایکه گرفته شده این نتیجه بدست آمده است که زنان‌نسبت بمردان زود تر در هنگام جوانی بسگرت کشیدن تمایل پیدا میکنند و کمتر آنرا ترك میدهند .

روی این مطلب است که احصائیه های وفیات نشان میدهد که زنان نسبت به بیست سال قبل از رهگذر مصاب شدن بسرطان شش چندین فیصد زیاد ترنسبت بمردان زندگانی را پدرود میگویند ، واگر تعداد زنان سگرت کش بسرعتیکه درمدت بیست سال اخیر افزون گردیده اضافه‌تر شود مصاب شدن و مرگ و میر آنها بسرطان شش برانشیت وامراض قبلی بیشتر وزیاد تر خواهد گردید .

پس چه باید کرد .؟

نخستین کار آسانیکه باید انجام داد عبارت‌ازترك سگرت‌است .البته‌ترك‌حقیقی و همیشگی آن و کسانیکه قدرت انجام این عمل را ندارند باید تشویق و ترغیب شوند که‌کمتر سگرت بکشندوازسوم حصه هر سگرتی که دود میکنند منصرف شوند وآنرا دور بیندازند زیرا خطر عمده نیز در همین قسمت سوم هر سگرت است .

دوم اینکه باید سگرت در بین هر پف کشیدن چند لحظه ای از دهن دور نگهدا-شته شود . گذشته از آن باقیمانده سگرت



های نیم سوخته هرگز دوباره آتش زده نشود واز قسمت آخر آن ها نباید استفاده کرد زیرا به‌تجربه ثبوت گردیده‌که این قسمت سگرت خطر ناکترین قسمت آن میباشد .

تا کنون کدام ادویه مناسبی که انسان بتواند با صرف نمودن آن خویش را از شر سگرت کشیدن نجات بدهد کشف نگردیده لذا هر سگرت کش خصوصاً آن زنهاییکه به کشیدن سگرت عادت کرده اند باید بایاد آوردن ضرر ها و خطراتیکه سگرت دارد عزم راسخ نمایند که سگرت ترك مینمایند و سگرت را که دشمن صحت وبلای زندگی آنهاست ترك بدهند .

بقیه صفحه٤۱

لحظات خاطره...

اساس نظریات طبیعت شناسان کوه‌های آلپ دارای چنان خاصیتی است که برای آنعده که به‌کوه می آیند تشنگی تولید میدارد . ازینرو بعضا کوهنوردان خریطه های پلاستیکی را پراز برف ویخ نموده با خود انتقال میدهند بیشتر اوقات محافظین سلامتی و نجات کوهنوردان، بوسیله همین جبهه های المونیمی پائین وبالا میشوند ولی مشکل است با هوای منقلب و هر آن دگرگون شونده ، دست و پنجه نرم کرده و خود مصدر خدمتی برای کوهنوردان شوند . در آبهاییکه از نتیجه ذوب یخ ها و برف های آلپ بدست می آید ، بهترین منرالها یافت میشود .در حصص مختلف کوه دستگاه های مخابراتی دیده میشود که در حین وقوع خطر، هنگامیکه سرماو خنك وبرف کوچ خطر را متوجه کوهنورد میسازد ، اطلاعاتی در موردنوی برای محافظین سلامتی آلپ گذاشته میشود. فعلا تعداد کارمندان کوه های آلپ به (٥۰)نفرمیرسد.تعداد تلفات کار مندان دردوسال اخیر به‌بالاتراز ٦٤ نفر رسیده است پس برای کوهنوردان بالا شدن برکوه های آلپ خاطره آفرین است چه ازیکطرف به آرزو یش که بر آمدن بر قلل کوه است نایل میشود واز طرفی خاطرات سرما ،برف کوچ‌ها و سگرت راکه دشمن صحت وبلای زندگی آنهاست ترك بدهند .

بقیه صفحه ۴۷

تحقق شعار صحت...

پروگرام های صحی باید مساله مصوون گردانیدن افراد در برابر امراض عمده‌ساری مدنظر داشته وسایر اقدامات لازمه را برای جلوگیری وکنترول امراض مهم محلی اتخاذ نماید . در عین حال باید با معالجه امراض عمومی وجراحات در اعاده حالات روانی و جسمی افراد کمك کرد .

نیل به غایه صحت برای همه چه‌مصارفی رادر بر خواهد داشت ؟

تحقق غایه صحت برای همه تاسال ۲۰۰۰ عیسوی بدون شك مصارف هنگفتی را ازلحاظ منابع پولی وبشری در بر خواهد گرفت و در وهله اول این یك تصویر پر مصرفی را در زمینه ارائه خواهد کرد . معهذا مطالعات اخیر نشان میدهد که بهبودهای قابل ملاحظه در صحت مردم میتواند با مصارفی از صفر اعشاریه پنج فیصد گرفته تا دو فیصد درسال بادر نظرداشت تولید ملی خا لص فی نفر حاصل شود . این باهر معیار یك مصرف معقولی بوده قریب یکصدم آنچه است که درمورد خدمات صحی طور عمو می کشورها بامصرف میرسد . بناءمساله مصرف نباید حکو ما ت را در مساعی شان درزمینه مانع گردد. حکو ما ت کشور های مختلف باید تعهد اتی را در مورد تحقق مفکوره صحت برای همه تا سا ل(۲۰۰۰) اتخاذ کنند یك نکته قابل تذکر این است که در بسا کشور های متعدد تسهیلات طبی به موسسا ت مرکزی طبی تخصیص داده‌می شود که این موسسا ت مرا قبت های صحی مدرن وپر مصر ف را در موردیکعده ممتاز ومعدود رسانده وبه کسا نی که بیشتر باین خدما ت احتیا ج دارند نمی‌رساند . تعلیم و تربیه کار گران‌صحی نیز درین کشور ها طور لازم به نیاز مندی های اجتماعی اکثریت جواب نمی گو یند با در نظر داشت این امر کشور ها با ید ریفورم ها ی صحی شا مل اتخاذ تدابیرمکفی برای مقابله باسگر ت کشید ن طورافراطی، خوردن افراطی، نوشیدن افراطی ، راندن افراطی استعما لسوء وافراطی ادویه،آلودگی افراطی محیط باشد

در کشور های سو سیالستی و کشور های دارای رژیم ها ی مترقی مو ضو ع تهیه خدما ت طبی اساسی مثل تعلیم‌وتربیه مجانی وبرای هر کس مهیا است .به اساس فیصله کنفرنس بین‌المللی ۱۹۷۸ الما تا ی اتحاد شوروی جمیع کشور ها مکلفیت‌دارند تا در تهیه یك سطح یعنی خدما ت طبی اساسی برای افراد شان صرف مساعی‌نمایند. اطفال امروز وکسانیکه هنوز تولد نشده اند ولی ثلث نفوسی را در سا ل ۲۰۰۰ تشکیل خواهند داد هرگزنسل‌موجود را درصورتیکه مارسالت عظیم وتاریخی خویش را در زمینه ایجاد یك محیط صحی ومطمئنی برای نسل فعلی وآینده انجام ندهیم نخواهند بخشید .

با صرف مساعی ملی و بین‌المللی نیل بیك جامعه مرفه و حاوی پیمانه قنا عت بخش خدما ت طبی در بیست سال آینده امر ممکن خوا هد بود .

بقیه صفحه ۳۰

نقش خلاق زحمتکشان...

امپریالیسم جهانی با مسلح ساختن یك سلسله از کشور ها صلح جهانی را مورد تهدید قرار میدهد ، همین اکنون‌امپریالیسم امریکا ا ر تجاع پا کستا ن را مسلح ساخته، کشتی های طیاره بردار امریکا د ر نقاط مختلف جهان که مجهز بابمب ها ی اتومی وانواع سلاحهای جنگی تهاجمی‌است، ما نور های نظا می ایالات متحده وسایر دوستان‌شان جهان رادرپرتگاه نیستی ونابودی میکشاند با تبلیغات زهر آگین و آگنده از دروغ وتزویر اذهان عامه را مغشوش میسازد، از قاره امریکا متوجه وضع افغانستان (!) میگردد بصیرت‌ماحوصله‌دیدن‌آنهمه‌جنایاتیکه امریکا در داخل قاره امریکا وقاره های دوردست انجام میدهد ، ندارد، تجاوز وتحمیل جنگ غیرعادلانه بر ویتنام قهرمان وقریب سی سال جنگ ونبرد برضد اراده رزمنده خلقهای زحمتکش ویتنام، تحمیل ویرانی های بیشمار برخلق لاوس، کمبودیا ودرجنوب‌شرق آسیابه مفهوم وسیع آن، تجاوزبالای سرزمین پدری فلسطینی هاوپایمال نمودن حقوق‌مشروع خلق عرب فلسطین ، ایجاد حکومات دست ـ نشانده وتحمیل رژیم های ارتجاعی بر کشور های افریقا وامریکای لاتین ، به منصه اجرا گذاشتن پلانهای شوم‌تجاوزکارانه‌درآسیاو... همه وهمه به محکومیت امپریالیسم ددمنش امریکا جنبه قانونی می بخشد ، قانون وهر آنچه طبق قوانین والیه زندگی‌است بیرحمانه ووحشیانه لگدمال میکند اما از حکومت قانونی حفیظ الله امین (!) دادمیزند و آنرا رئیس جمهو ر قا نو نی افغانستان میخواند،

باصراحت وبابانگ رسا اعلام میداریم که ما افتخار مبارزه برضد امپریالیزم و ارتجاع را کمایی کرده وحزب پر افتخار ما حزب دموکراتیك خلق‌افغانستان حزب استعمارشکن است، این موضوع درین واقعیت در نشرات حزب، در قطع نامه وفیصله های حزب وبخصوص درمبارزات انقلابی پانزده ساله‌اش بخوبی منعکس گردیده است .

دشمنان وطن نابود میگردند !

خلق زحمتکش وقهرمان مابازهم وبیش از پیش پیروز میشوند !

اراده ومبارزه زحمتکشان وطن اراده‌ایست پولادین وشکست ناپذیر !

به پیش در راه وحدت ویکپارچگی حزب، دولت ومردم !

پیروزی ازآن توده ها ی زحمتکش افغانستان است !

بقیه صفحه ۱۶

در محکمه فامیلی...

قاضی میگوید: این‌دوسیه‌فیصله شده‌است مگر موضویش خالی از دلچسپی نخواهد بود. موضوع را میتوانید بنویسید شاید برای خوانندگان آموزنده واقع گردیده و عبر ت بگیرند تازندگی خویش را بدسته خراب نسازند مساله ، موضوع زن دوم گرفتن‌است که ریشه آن متاسفانه ازتربیت غلط ، جهل، عقده وغیره مسایل آب می خورد که میراث زمانهای گذشته می باشد ویکمرد بدون‌اینکه فکر کند که آینده خود و خانواده خو یش را تباه می سازد، اقدام بگرفتن زن دوم میکند .

وبدوسیه اشاره کرده ومیگوید : دوسیه مربوط زنی بنام قندی گل است، قندی گل هم یکی از همین قربانی ها می باشد ،این زن بعداز ازدواج درهزاره جات نزد پدر ، بزندگی ادامه میدهد و شوهرش برای کار وبدست آوردن پول به کابل می آید د ر هوتلی بحیث پیشخدمت شروع بکار مینماید بعد از ینکه کارش اندکی بالا می گیرد و زندگی را تاحدی سر براه می سازد بفکر گرفتن زن دوم می افتد وزن اول را چشم به انتظار می گذارد ، زن هم وقتی خبر میشود باگریه وفغان خودرا به کابل می رساند تا بلکه خبر شنیدگی دروغ باشد مگربدبختانه حقیقت داشت‌که شوهرش زن‌کرده بود، مرد زن را بزور ظلم وستم وادار می سازد تا با زن دوم بسازد وگذران نماید . مگر کار بی‌فایده ونامعقول بود چون باهم بهیچوجه‌ساخته نتوانستند وگپ شان به جنگ لت و کوب وموی کندن می رسد تا اینکه بالاخره شوهر زن اول را از خانه می کشد وزن هم سرکنده وپاکنده در حالیکه سررویش خونین و لباسهایش پاره وتکه شده بود بمحکمه آمد وادعا نمود که شوهرش اورا از خانه بیرون نموده وگفته من ترا دیگر نفقه نمی دهم ونگه کرده نمی توانم وعلاوه بر اینهاحرفهای مرازده که هرگز فراموشش نخواهم کرد خیلی بد زبان هم بود . ودیگر حاضرنیستم حتی یکروز باآنها دریك خانه باشم. محکمه بعداز غور ورسیدگی دقیق وگرفتن دلایل معقول از جانب زن تفریق شان کرد .

– راحله جان لطفابگویید: قانون مدنی در مورد زن دوم گرفتن چه میگوید :

– قرار قانون مدنی برای زن دوم گرفتن، رضایت خانم اول شرط حتمی است وهم در بعضی موارد قانون مدنی پیشبین شده وحق زن دوم گرفتن را بمرد میدهد وآن درصورتی است که زنش بکدام مریضی غیر قابل علاج دچار باشد، نازاباشد وبعضی موارد استثنایی.

قاضی راحله افزود : ودر صورتیکه مرد رضایت زن اولی را نگیرد داستان قندی گل که شرح حال او رادر بالا ذکر کردم تکرار خواهد شد .

– **بحیث یك قاضی چه توصیه وپیامی‌برای خانمهای کشور دارید ؟**

– توصیه من بتمام زنان وشوهران هموطنم اینست تانظر به شرایط محیط با هم‌بسازند، در مقابل ناسازگاریهای که گاه گاه پیدا میشود حوصله وبردباری از خود نشان بدهند، وضع اقتصاد همدیگر را مدنظر بگیرند، در حل مسایل خانوادگی باهم بتوافق برسند حیف نیست که بر سر موضوعات کوچك اختلافات شدید بین شان بحدی بروز کندکه جلوی آنرا گرفته نتوانند وبنظرمن گذشت بسیار رول مهم دارد .

در آخر سوال میکنم بعقیده خودت بیشتر زنها مقصر اند ویا مردها ؟

لبخندی زده میگوید : نزد ما موضوعات مختلف می آید که اختلافات عوامل مختلف میداشته باشند، گاهی زن وزمانی هم مردها مقصر می باشند اما اگر قضاوت یکطرفه تلقی نشود وهم مردها قهر نشوند بصورت عمومی گناه مردان زیادتر است. زیرااختیار بیشتر بدست مرد هاست . استثنا آت خط علیحده ایست مگر درکشور ما از دیر زمان مرد همیشه بعنوان رئیس خانواده رول عمده داشته‌که مرد سالاری خودش یك غروروخود‌خواهی در مرد تولید میکند .

خوشبختانه با آمدن تساوی حقوق زن و مرد در افغانستان امیدوارم تازنان هم بتوانند مانند مردان بمفهوم اصلی از حقوق خویش دفاع نمایند ومقام اونه تنها در حل مسایل خانوادگی بسویه مرد باشد بلکه در جامعه نیز همان حقوق را دارا باشند .

بقیه صفحه ۳۵

وظیفه مقدس ...

وجدانش در عذاب بود سعی میکرد تا بادعا ـ هایش خودرا تسکین بخشد .

چوب با سرو صدا میسوخت ویخ شیشه ها اندك اندك آب میشد، کودك به آغوش مادرش‌چسپیده بودوحریصانه شیرمی چوشید، زن بفکربود که آتش بخاری راقبل ازآن که خاکستر شود به اجاق بیندازد ومحاسبه میکرد که اگر این چوب را روز دو توته به بخاری بسوزاند تا چند روز دوام میکند .

همه جا غرق در سکوت بود جز صدای ترق ترق سوختن چوب‌که آنهم برسنگینی سکوت می افزود صدایی بگوش نمی رسید ، ناگهان بدنبال ضر بهٔ محکمی که بدروازه خورد در باز شد وهیکل سه مرد تنومند با یونیفورم درروشنایی پریده رنگ شمع هویدا گشت ، قربان به تندی از جایش برخاست مقابل آنها ایستاده شد اما هیچ حرفی نزد، یکی از آن سه تن با صدای آرامی گفت :

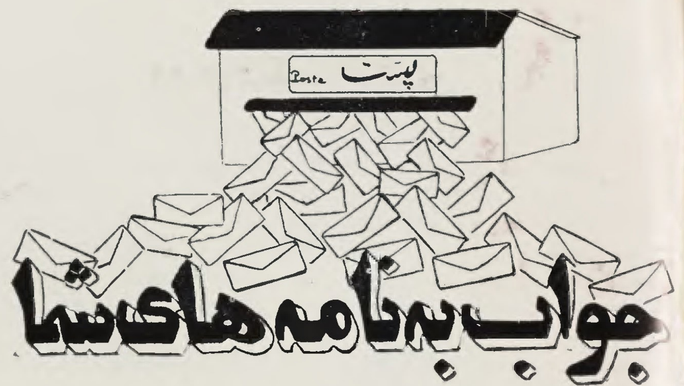
– قربان تو استی ؟

وچون به اتاق سردی که باوجود سوختن چوب هنوز گرم نشده بود وبه شمع نیم مرده وکودك ناتوان که در آغوش زن وحشت زده گریه میکرد چشم دوخت، زود چشمش را به زمین دوخته گفت : امر باید تامین شود !

ودستبند را بدست های قربان انداخت .

پایان

زوندون



سلام همکاران وخوانندگان عزیز !

به آرزوی سلامتی وموفقیت شما می آغازیم به جواب نامه ها :

دوست عزیز اسدالله مفتون متعلم لیسهٔ ذکور پلخمری !

سلام واحترام مارا نیز بپذیرید ، مسروریم که بعداز مدتی، بازهم به همکاری خود همت گماشته اید وبا ارسال مطالب دلچسپ و خواندنی ، مجلهٔ خویش را خواندنی تر می سازید، اینهم قطعه شعر شما که خدا کند تمام وکامل از شما باشد !!

عروس بهار

دوباره باز شد صفحهٔ نوزکتاب زندگی
دوباره آمد عروس بهار در کنار ما
دوباره شراب مستی جوشید به رگهای ما
دوباره پرندهٔ آرزو نشست به شاخسار ما

* * *

دوباره مینگرم به افق های روشن وتابناك
دوباره مینگرم به پرواز پرستو های شاد
دوباره مینگرم به خروش ومستی رود ها
دوباره مینگرم به قناری های مست وشاد

* * *

دوباره میروم به دیارشاداب خاطره ها
دوباره شراب عشق جاری است در رگهای من
دوباره می شنوم ترانهٔ روحپرور زندگی
دوباره اختر مهرتابید در شب های من

* * *

دوست عزیز عبدالودود دلاور متعلم مدرسه ابوحنیفه !

متقابلا سلام میگوییم و پیروزی و موفقیت شما همکار عزیز را آرزو میبریم . اگر از نواقص فنی نوشتهٔ تان چشم بپوشیم، مطالب ارسالی تان مختص به نشریه «پیام حق» که ناشر همینگونه مطالب است ، تعلـــق میگیرد . از اینرو لازم می افتد که بانشریه «پیام حق» در مکاتبه شوید، در انتظار مکاتیب دیگر تان ...

دوست عزیز صدیقه صافی متعلم لیسه آمنه فدوی !

بپذیرید سلام مارا نیز، ما هم توفیـق و کامیابی شمارا خواستاریم . دوست مهربان، طلبی راکه می نویسید، یکبار دقت ازنو کنید وببینید آیا کم وکاستی در نوشتـه دیده میشود یانه ؟ در نحوه کار برد وطرز نگارش کلمات هم توجه به خرچ دهید ونه چون دوست دیگر ما که از آسمان وریسمان سخن می لافد، ولی «مدیر مســوول» و «حضور» را به اینگونه می نویسد «مدیـــر مسعول !» و «عضور!»

قسمتی از نوشته شمارا خواندیم و هر چــه به پایان مضمون «ارابهٔ خلقت » نزدیکتر میشدیم به این باور سخت می شدیم که ذکند همین نوشته از شما نباشد وبه ناحق دست به «مضمون دزدی» نزده باشید ... با آنهم در آغاز مقال نوشته اید که «اگر در توای خوانندهٔ عزیز تنهایك جمله از این بخش موثر واقع شود من پیش وجدان خود که مرا بنوشتن این رساله برانگیخته است سربلند خواهم بود .»

مابه این باوریم که بخش های دیگر نوشته ارابه خلقت که گویا از شماست در همان کتاب مورد دستبرد واقع شده، باقی مانده است که از کلمات «بخش» و «رساله» نیز آشکاراست که بخشهای دیگری را در پی ودنبال دارد . .

دوست عزیز، سربه غور ومداقه در نوشتهٔ شما داشتیم که نا گهانی فهمیدیم، ایـــن نوشته را در کتابی خوانده ایم ولی همچون گنگ خواب دیده نامی از کتاب بر زبان نمیرفت وکار رابه دشواری میکشاند که اگر سندی ارایه ندهیم کی شما را قناعت بد هد که این نوشته از یمن قلم شما نیســت ... مختصر اینکه «ارابه خلقت» نوشتهٔ مسروقه «منصور منصوری» است که از کتاب «ادن است زندگی» به یغما رفته است ودزد مضمون «ارابه خلقت » بادیده درایی وتبختر آنرا از خود پنداشته ، به مجله ژوندون فرستاده که به حلیه چاپ آراسته گردد ... دریغ وصد افسوس از اینگونه نوشتن به قصد معروف شدن !!

ما نمیدانیم که آیا مضمون نوشتن برای شما درحکم ضرورتست یاتفنن و سر گرمی، بهر حال ، در هر دوصورت اینگونه مضمون ل شاعر، **شاعر** دزدی ، کار پسندیده یی نیست وچه بهتر وقـــت و فرصت موجود را ، رایگان از کف ندهید، بیشتر بخوانید وآنگاه خود چیزی بنویسید. ازنظر ما اینوع مضمون نویسیها وشعر گویی ها!! که به‌نحوی احساس ونوشتهٔ نویسنده‌یی را به‌اسم خود جعل کردن است درست نیست واین قسم دست درازی ها معابل نه ، بلکه بیشتر از خانه دزدی وموتر دزدی است که وقاحت وکراهتش افزونتر است . امیدواریم که هر آنکس ، چنین دست بقلم می برد توفیق یارش مباد ...

دوست عزیز مخلص احمد «ورور» از شهر جلال آباد !

سلام میگوییم وسلامتی آرزو داریم .... سه نامه از شما دوست مهربـان به اداره رسیده است که هر یك را بدنبال دیگری پاسخ میدهیم :

نامه نخست تان محتوی دومضمون بود یکی بنام «پسرلی یاد کار موسم» که آنرا بـــه متصدی بخش مطالب پښتو سپردیم که بعد از ملاحظه آنرا به متصد ی صفحه دوســتان حوالت دارد . ودیگری پارچه شعر انتخابی شمابود که پر از نواقص فنی بود، لهذا از نشرش اجتناب ورزیدیم .

نامهٔ دوم شماکه حاوی مضمون «دموکراسی» بودبه متصدی بخش مطالب پښتو سپرده شد که بعداز تدقیق وبررسی دستور نشرش را بدهد ..

نامه سوم شما مطلب ارسالی بنام «دونگین» بود کـــه آنرا به متصدی صفحه دوستان واگذار شدیم که بعد از تصحیح بعض نکات، بچاپ بسپارد، موفق باشید .

دوست عزیز عبدالرشید از غزنی !

سلام علیکم، از نظر ما تفاوتی میان فلسفه وحکمت نیست. درزبان دری فلسفه راحکمت گویند ودر قرآن عظیم الشان نیزبجای فلسفه، حکمت بکاررفته است . توفیق شمارا آرزو داریم ..

دوست عزیز عبدالرحیم ازکارته پروان !

چند قطعه شعر شما رسید، قریحه واستعداد شعر گفتن بسیار دارید که با خواندن اشعار شاعران معاصر، پخته تر وجوشان ترمیشود. عجالتا اشعار شما با ضابطه های نشراتی موافق نیست، از آنرو ازچاپ بازماند . همـکاری مداوم شمارا خواهانیم ، موفق باشید .

دوست عزیز میرمن ماری طیب !

مضمون ارسالی تان رسید وآنرا سپردیم به متصدی صفحه جوانان که در یکی ازشماره های آینده به چاپ بسپارد .

دوست عزیز غلا م محمد ازلیسه حبیبیه!

سلام علیکم . از توجه ونظر نیك شمادر باب صفحه جواب نامه ها تشکر . از اینکه اصرار دارید مطلب انتخابی شمادر صفحـه جواب نامه ها به نشر برسه به احترام شما قصه یی آنرا نشر میکنیم واز بقیـــه آن خودداری می ورزیم :

«آورده اند که در باغی، بلبلی بر شاخ درختی آشیانه داشت اتفاقا موری ضعیف در زیرآن درخت وطن ساخته، واز بهر چند روزه مقام و مسکنی پرداخته . بلبل شب و روز گرد گلستان در پرواز آمده وبربط نغمات دل فریب در ساز آورده، موربه جمع نفقات لیل ونهار مشغول گشته، وهزار داستان در چمن وباغ به آواز خویش غره شده بلبل باگل رمزی میگفت وباد صبا در میان غمزی میکرد ، چون این مور ضعیف نازگل ونیاز بلبل مشاهده میکرد بزبان حال میگفت ازاین قیل وقال چه کشاید کار در وقت دیگرپدید آید چون فصل بهار برفت وموسم خـــزان درآمد خار جای گل بگرفت وزاغ در مقام بلبل نزول کرد . بادخزان در وزیدن آمد و برگ از درختان ریزیدن گرفت رخسارهٔ برگ زرد شد ونفس هوا سردگشت، ازکلهٔ ابردر می ریخت واز غربیل هوا کافور می‌بیخت ناگاه بلبل در باغ آمد نه رنگ گل دیدنه بوی سنبل شنید زبانش با هزار دستان لال بماند نه گل که جمال او بیند ونه سبزه که در کمال او نگرد ازبی برگی طاقت او طاق شد وازبی نوایی از نوا بازماند ـ فرومانده بیادش آمد که آخر نه روزی موری درزیر این درخت خانه داشت و دانه جمع میکرد، امروز حاجت بدراو برم بسبب قـــرب دار ، وحق جوار چیزی طلبم بلبل گرسنه ده روزه پیش مور بدر یوزه رفت گفـــت ای عزیز سخاوت نشان بختیاریست وسرمایهٔ کامگاری. من عمر عزیز بغفلت میگذاشتم تو زیرکـــی میکردی وذخیره می اندوختی چه شود اگـــر امروز نصیبی از آن کرامت کنی . مورگفت: توشب وروز در قال بودی ومن در حال تـــو لحظه ای بطراوت گل مشغول بودی ودمی به نظارهٔ بهار مغرور، نمیدانستی که هر بهاری راخزانی وهر را هی را پایانی باشد ....

«سعدی»

دوست عزیز محسن الله «رفیق زاد» ا ز **ولایت ننگرهار !**

متقابلا ، بعد از عرض سلام، سال نورا مبارکباد میگوییم. پاسخ به‌قسمتی از صفحـه مسابقات وسر گرمیها را گرفتیم و آنـــرا جهت ارزیابی به متصدی صفحه مزبورسپردیم که در صورت صحیح بودن نام شمارا درجمع حل کنندگان بگیرد، موفق باشید ..

دوست عزیز سید عبدالقدیم معلم مکتب سلطان غیاث الدین !

ماهم بعد از سلام بـــرای شما ســـا ل خجسته یی توام با موفقیت آرزو میداریم . عکس تابلویی‌راکه بنام «دهقان» فرستاده‌اید، اگر کلیشه میداد، درصفحه دوستان به چاپ میرسانیم . همکاری تانرا خواهانیم، مو فق باشید .

والسلام



مدیر مسوول : راحله راسخ‌خرمی
معاون : محمد زمان نیکرای
آمر چاپ : علی محمد عثمان‌زاده
آدرس : انصاری واټ ـ جـوار ریاست مطابع دولتی
تیلفون مدیر مسوول : ۲۶۸۴۹
تیلفون منزل مدیر مســوول : ۴۱۵۳۸
تیلفون توزیع وشکایات :۲۶۸۵۹

دولتی مطبعه



نوبهار آمد و بشگفت به یکبار جهان
بر سر افگند زمین هرچه گهر داشت نهان